

مجاهدین خلق  
در بندِ تاریخچه تحریف شده



# مجاهدین خلق

## در بند تاریخچه تحریف شده

# مجاهدین خلق

## در بند تاریخچه تحریف شده

نوشته لینکلن پی. بلومفیلد پسر

انتشارات دانشگاه بالتیمور  
دانشکده امور عمومی

## اظهار نظرها در مورد این گزارش

من کاملاً از برملا ساختن بسیاری از باورهای ناصحیح حول مجاهدین خلق توسط لینک بلومفیلد قدردانی می‌کنم. در طول خدمتم بعنوان فرمانده نیروها در عراق از سال 2004 تا 2007، تحلیل گران اطلاعاتی تحت امر من نمیتوانستند گزارشات درباره گذشته مجاهدین خلق با گزارشات رهبرانمان در کمپ اشرف که ارتباطات روزمره با مجاهدین داشتند را منطبق کنند و آشتی دهند. ما در آن زمان میتوانستیم از چنین تحلیل دقیقی در رابطه با تاریخچه آنها بهره مند شویم. اکنون که نام مجاهدین خلق از لیست سازمانهای تروریستی خارجی حذف شده، این گزارش روشنگر، راه را برای یک بحث باز در مورد نقش بالقوه آنها در آینده باز می‌کند.

### ژنرال جرج دبلیو کیسی،

### سی و ششمین رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا و فرمانده سابق نیروهای چند ملیتی در عراق

لینک بلومفیلد، یک مقام ارشد باسابقه در وزارت خارجه، درک ناقص دولت آمریکا از مجاهدین خلق را چه در حال حاضر و چه از نظر تاریخی در هم می‌کوبد. او تحلیل‌هایی که سابقاً پذیرفته میشد و همچنین افسانه‌هایی که منبع بوروکراتیک دارند را برملا میکند و در نهایت یک بازبینی بیطرفانه از تاریخچه و اهداف مجاهدین خلق ارائه می‌کند. چنین تحلیلی بسیار از موقعیت گذشته است و یک منبع جدی مطالعاتی برای رهبران امنیت ملی محسوب میشود که سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی را در رابطه با مجاهدین خلق بعد از خروجش از لیست تدوین میکنند. زمان آن است که "تفکر قدیمی" شکاکانی که مجاهدین خلق را ناخوشایند و فرقه مانند تلقی میکردند را کنار گذاشت و اجازه دهیم مجاهدین خلق خود را تعریف کنند. ما باید از مجاهدین خلق بعنوان یک وزنه تعادل در برابر تهران و یک منبع اطلاعاتی علیه این رژیم منفور استقبال کنیم و بپذیریم که تلاش‌های آن برای تغییر رژیم نویدبخش ایرانی در آینده است که متعهد به نفی سلاحهای هسته‌ای و پیوستن به جمع کشورهای مسئول خواهد بود.

### سپهدل ال دیلی

### هماهنگ کننده سابق ضد تروریسم و سفیر در وزارت امور خارجه آمریکا، و مدیر مرکز عملیات ویژه فرماندهی عملیات ویژه آمریکا

سفیر بلومفیلد خدمت بزرگی را در حق همه کسانی انجام داده است که بامسائل مربوط به مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت ایران سر و کار داشته‌اند. بر اساس آشنایی مختصری که با مبارزات پناهندگان کمپ اشرف داشته‌ام، و با توجه به برخورد وحشیانه نیروهای عراقی نسبت به افرادی که داوطلبانه در 2003 سلاحهایشان را به مقامات امریکایی تحویل دادند، بازبینی واقع بینانه و جامع سفیر بلومفیلد از تاریخچه این ارتباطات که به اوایل دهه 1970 برمی‌گردد مجموعه‌ای است که همه از خواندن آن سود خواهند برد. تحقیقات او بطور خاص برای کسانی که در

دولت ما مسئول تنظیم سیاست های منصفانه و همخوان با واقعیات هستند، برای آن تعداد دست اندرکاران مطبوعات که بغایت تنگ نظرانه به این موضوع پرداخته اند، و برای آن دسته از اعضای کنگره که برای انجام کار درست شجاعانه جنگیده اند، مفید و سودمند خواهد بود. همانطور که همواره در رابطه با شرایط پیچیده صدق میکند، حقیقت غالباً زیر غبار شعارهای بی اساس مستتر میشود. تحقیقات سفیر بلومفیلد بر روی شرح حقایق در رابطه با این برگ از تاریخ متمرکز است.

### **ژنرال جیمز ال جونز**

**مشاور سابق امنیت ملی ایالات متحده آمریکا، فرمانده عالی متحدین، ناتو و فرمانده نیروهای آمریکایی در اروپا و سی و دومین فرمانده نیروهای تفنگدار امریکایی**

سفیر لینکلن بلومفیلد یک تحقیقات جامع و بی شکاف را عرضه کرده که نشان میدهد چطور سازمان ایرانی معروف به مجاهدین خلق که به شدت مخالف استبداد مذهبی است که بر آن کشور حکومت میکند، بطور غیر موجهی توسط وزارت خارجه آمریکا بعنوان یک سازمان تروریستی خارجی نامگذاری شد و چطور برخی در آن وزارتخانه کماکان در برابر هرگونه تلاش برای تصحیح این پرونده حتی بعد از لغو نامگذاری مانع تراشی می کنند. او با دقت بسیار، دروغ بودن اتهامات مختلف مانند اینکه اعضای مجاهدین خلق در خشونت شرکت داشته اند را نشان می دهد، و تحلیل هایی را ارائه میدهد که چنین اتهاماتی بخاطر مخالفت مجاهدین با رژیم شاه قبل از انقلاب سال 1979 تولید شد. او سپس نشان می دهد که برخی اتهامات غلط در گزارشهای کشوری وزارت خارجه مطرح شد، بعد حذف شد و سپس مجدداً در غیاب شواهد جدید بخاطر ملاحظات سیاسی در این گزارشها گنجانده شد. این مطالعه به نحوی کوبنده نشان می دهد چطور تعهد بوروکراتیک به یک نقطه نظر خاص می تواند نهایتاً برخی را در درون بوروکراسی مجبور کند که در برابر تماس واقعیت های دردسر ساز با جهانبینی خاص آنها که منشاء سیاسی دارد مقاومت کنند.

### **قاضی مایکل بی موکیزی**

**هشتاد و یکمین وزیر دادگستری ایالات متحده و قاضی سابق و قاضی القضاة دادگاه ایالات متحده برای ناحیه جنوبی نیویورک**

سفیر بلومفیلد بر پایه درکی عمیق و تحلیلی موشکافانه در رابطه با کنش گران و عرصه سیاسی خاورمیانه، اتهامات، سوء برداشتها و اطلاعات دروغ در مورد مجاهدین خلق را از اساس تخریب و راز زدایی میکند. تحلیل او دقیق ترین برآورد در دسترس عموم برای درک این سازمان مدتها به حاشیه رانده شده را ارائه می کند و آن را در جایگاه صحیح محلی و تاریخی ایران قبل و بعد از انقلاب قرار میدهد. تحقیق بلومفیلد نه تنها پاسخهای مهمی درباره مجاهدین خلق ارائه می کند، بلکه سوالات قابل توجهی را درباره انصاف و صلاحیت مقامات وزارت خارجه مطرح می کند.

## سفیر میچل بی ریس

بیست و هفتمین رئیس کالج واشنگتن و مدیر سابق طراحی سیاست و سفیر و فرستاده ویژه وزارت امور خارجه آمریکا

وزیر امور خارجه کلینتون هنگام معرفی اولین «بازبینی چهار ساله دیپلماسی و توسعه» که توسط وزارت امور خارجه تهیه میشود، پرسید: "چطور می توانیم بهتر کار کنیم؟" اولین گام درست در این راستا می تواند مطالعه این گزارش و مشخص کردن این موضوع باشد که چطور یک سیاست مهم امریکا در طول سالیان تا این حد از واقعیتها جدا مانده است. گزارش سفیر لینک بلومفیلد در راستای شفاف ساختن واقعیت ها جدی اما منصفانه است. او بعنوان کسی که مناصب ارشد سیاستگذاری در وزارت خارجه داشته، دولت را پاسخگوی کاستی های متعدّدش در این مورد می داند بدون اینکه کسانی که خدمت می کنند را بدنام کند. این گزارش به روند سیاست گذاری در واشنگتن در زمانیکه امریکا به دنبال روش های موثرتری برای جلوگیری از یک ایران مسلح به سلاح اتمی است مفید خواهد بود.

## فرماندار بیل ریچاردسون

سی امین فرماندار نیومکزیکو و وزیر سابق انرژی، سفیر آمریکا، نماینده دائمی در ملل متحد و عضو مجلس نمایندگان آمریکا

حق چاپ محفوظ است  
تاریخ چاپ سال 2013  
دانشگاه بالتیمور  
دانشکده امور عمومی  
1420 خیابان چارلز شمالی  
بالتیمور، مریلند، 21201-5779  
[www.ubalt.edu](http://www.ubalt.edu)

همه حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این انتشارات نمی باید به هیچ شکلی و به هیچ وسیله ای، چه الکترونیکی، چه مکانیکی، از جمله فتوکپی، ضبط یا هر گونه سیستم آرشیو و جستجوگر، بدون اجازه مکتوب ناشر بازتولید و یا انتقال یابد.

چاپ شده در ایالات متحده آمریکا  
نسخه اول  
ای اس بی ان 978-0-615-78384

شماره کنترل کتابخانه کنگره آمریکا، 2013935610

پشت جلد و صفحه داخل جلد، تصویر انسانیت به زنجیر کشیده شده توسط برُد هالند.

طرح کتاب توسط دفتر روابط دانشگاه در دانشگاه بال تیمور و توسط کمپانی آنبرن آسوشیتز .

## تقدیرها

نویسنده از دانشگاه بال تیمور، بطور خاص، مدیر دانشگاه جوزف وود و رئیس دانشگاه، استفن پرسی. به خاطر حمایتشان از این که این نوشته در معرض عموم قرار گیرد، کمال امتنان را دارد. نایب رئیس طراحی و امورات خارجی، پیتر توران؛ مدیر روابط دانشگاه، گابریل «جی جی» بوآم؛ و طراح ارشد گرافیک، جیمز «جی جی» کریستال، رهبری یک تیم حرفه ای با استعداد را در دانشگاه که این انتشارات را از یک متن نوشته ساده به صورت یک کتاب تولید کردند، برعهده داشتند. من افتخار میکنم که هنرمند برجسته براد هالند این پروژه را با خلق طرح پشت جلد و صفحه داخل جلد، مورد توجه قرار داد. من از ژنرال جونز، ژنرال کیسی و ژنرال دیلی، قاضی موکیزی، دکتر ریس و فرماندار ریچاردسون، که هریک در میان برجسته ترین و مورد احترام ترین خادمان دوران ما هستند به خاطر بررسی این مطالعه و ابراز نظرهایشان تشکر می کنم.

بخش اعظم تشکرات من، اما، برای دکتر ایوان ساشا شیهان، مدیر برنامه های کارشناسی ارشد در مذاکرات و مدیریت تخصصات و امور جهانی و امنیت انسانی در دانشکده امور عمومی و بین المللی است. مهارت پروفیسور شیهان در بسیج شرکت کنندگان ضروری و هدایت این پروژه تا تکمیل آن با یک درایت، سرعت و دقت چشمگیر انگیزاننده بود و تنها فصاحت وی در تنظیم یک پیشگفتار برای این کتاب که در ادامه می آید، سقفی بالاتر از این است.

به میزانی که این نوشتار بیانگر یک فهم واقعی از مجاهدین است، نویسنده خود را مدیون اعضا و هواداران سازمان برای اینکه مستمراً وقت خودشان را ظرف دو سال گذشته در اختیار وی گذاشتند و به سئوالات بیشماری پاسخ گفتند و به نحو سازنده ای به تلاشهای نویسنده برای تحقیق و مورد تأیید قرار دادن نکات اطلاعاتی، کمک کردند، می داند. در سراسر این نوشته، تلاش این بوده است که چیزی را که من فکر می کنم به تصویر کشیدن واقعیت موضوعات و حوادث، با استفاده از معتبرترین اطلاعات موجود و با شناسایی کردن هم منابع هوادار و هم ضد مجاهدین در مواردی که یک موضوع غرض ورزی موضوعیت داشته باشد، ارائه کرده است. مثل همیشه، من آمادگی دارم که اگر هر موضوع فاکتوئل یا تحلیلی توسط مدارک بهتر به چالش کشیده شود، تصحیح شوم.

صرفنظر از تلاشهای بسیار زیادی سایرین که این نوشته را ممکن کرده است، مسئولیت اشتباهات که ممکن است در آن یافت شود، فقط متوجه من است. امید متواضعانه من این است که خواننده در لابلای این صفحات انگیزه ای را برای طرح سئوالات مهم و نیز جستجوی جدیدی برای یافتن پاسخ های قانع کننده، بدست بیاورد. اگر این مجموعه کار به این منجر شود که همکاران من در ایالات متحده یا خارج کشور در بخش علنی یا خصوصی،



مجاهدین و تاریخچه اش را با یک نظرگاه جدید مورد بازبینی قرار دهند، من معتقدم که به منافع عمومی خدمتی شده باشد.

لینکلن پی بلومفیلد، پسر

آکساندریا، ویرجینیا

6 مارس 2013

«به آن دسته از دولت هایی که به خیل آزادگان پیوسته اند، خوشآمد میگوییم و با آنها عهد می بندیم که از بین رفتن یک نمود از استیلای استعمار، به معنی جایگزین شدن استبدادی بسا خشن تر نیست. ما نباید توقع داشته باشیم که آنها همیشه نقطه نظرات ما را بپسندند. اما پیوسته امیدواریم که آنها از آزادی خویش با تمام توان محافظت کنند...»

- پرزیدنت جان اف. کندی

سخنرانی افتتاحیه دوره ریاست جمهوری، 20 ژانویه 1961

## پیشگفتار

به قلم دکتر ایوان ساشا شیپهان

تاریخ مملو از شخصیت هایی است که نتوانسته اند بین زندگی در حیطه عمومی با زندگی در برج عاج نقطه اتصالی پیدا کنند. چه بسیارند متصدیان دولتی که بنیاد آراء سیاسی شان از اسناد و شواهد موجود تهی است. و نیز پژوهشگرانی که به نیت اجتناب از جدل و مناقشه فقط به کنکاش موضوعاتی می پردازند که کاربرد کمی دارند یا لاقفل از هیچ فایده فوری برخوردار نیستند.

در مجموعه پیش رو، سفیر لینکولن بلومفیلد، یک مقام دولتی که به سه رئیس جمهور آمریکا و در پنج دولت آمریکا خدمت کرده و در سطوح بالای دولتی طی سی و دو سال کار کرده است، از این اختلالات مصون مانده و قصد دارد اندیشه های مرسوم و رایج در واشنگتن پیرامون سیاست آمریکا در قبال ایران را به چالش بکشد.

او در این کتاب راهگشا از اعتبار و حیثیت ممتاز خود، نکته سنجی و ریزه کاری خاص، و معلومات خود در حوزه سیاستگذاری دولت آمریکا استفاده میکند تا به مبهم ترین موضوع امنیتی دوران ما بپردازد: یعنی از یک سو نحوه برخورد با رژیم در ایران که بطور فزاینده ای ژست تخاصم جویانه به خود میگیرد و به سلاح اتمی نزدیک شده و از سوی دیگر نوع نگرش ما نسبت به سازمانیافته ترین و مصمم ترین اپوزیسیون مردمی که در برابر این رژیم ایستاده است.

نویسنده این کتاب با انتقال تجربیات گسترده خود بعنوان یک متخصص سیاستگذاری خارجی و یک مقام امنیتی، روایتی دقیق و علمی را عرضه میکند و نشان میدهد که چگونه تاریخچه واقعی سازمان مجاهدین خلق ایران (سازمانی که با هدف مخالفت با شاه تاسیس شد و سپس با رژیم خمینی در افتاد) در راستای مقاصد دیپلماتیک «تحریف» شده است. او نشان میدهد که چگونه مقامات آمریکا مصلحت را در آن دیدند که به آنچه که در قالب یک کشاکش سیاسی می گنجید رنگ و روغن تروریسم بزنند تا بدین ترتیب سیاست مماشات با رژیم تهران را پیش ببرند. و بدین صورت نویسنده عواقب این تصمیمات را بر روی سیاست خارجی فعلی آمریکا برملا میکند.

مسلم بلومفیلد موضع سختی را در برابر وزارت خارجه آمریکا اتخاذ میکند اما او که در گذشته فرستاده ویژه و دستیار وزیر امور خارجه آمریکا هم بوده است در عین حال وظایف دشواری که مقامات ارشد دولت باید با آنها دست و پنجه نرم کنند را از نظر دور ندارد. هدف او تنها طرح ساده چند انتقاد نیست بلکه میخواهد کژباوری ها و اشتباهات در حیطه داده های واقعی را تصحیح نماید (بسیاری از این خطاها توسط سرویس های اطلاعاتی رژیم ایران در پایتخت های خارجی ترویج داده میشوند). اشتباهاتی که در گام اول به نامگذاری مجاهدین بعنوان گروه

تروریستی راه برد و سپس دولت های هر دو حزب را متقاعد به ادامه این نامگذاری نمود. او با تحقیقات خود زمینه را برای بازبینی مجدد وضعیت اپوزیسیون اصلی رژیم آخوندها فراهم میکند.

گزارش بلومفیلد جامع ترین و قانع کننده ترین پاسخ به موضع دولت آمریکا در قبال مجاهدین تا به این تاریخ است و یقیناً سرآغاز تغییر و تحولی را در دیدگاه واشنگتن نسبت به ماهیت و پیشینه مقاومت سیاسی ایران رقم خواهد زد.

بسیار به ندرت پیش می آید که نویسنده ای آراء متعارف و سنتی را تا این حد فصیحانه نقد نماید، پرونده رسمی را تصحیح کند و نازک بینی علمی را با توصیه های سیاسی معقول و منطقی تلفیق نماید. بلومفیلد ثابت میکند که میتوان بدون توسل به تئوری برابری اخلاقی همچنان ژرف اندیش ماند و نیز نشان میدهد محدودیت هایی که بر مسئولیت های رهبران ناظر است این مقامات را از جوابگویی در برابر اشتباهات سیاستگذاری که دارای ابعاد امنیت ملی و حقوق بشری هستند بری نمی سازد.

تصمیم واشنگتن در دوره ریاست جمهوری بیل کلینتون مبنی بر تسلیم شدن در برابر منویات رژیم ایران و مهار کردن اپوزیسیون با هدف متقاعد کردن رژیم تهران برای گردن گذاردن به هنجارها و قواعد بین المللی اتخاذ شد. اما این تصمیم نتیجه معکوس داد. چند دهه تلاش برای خشنود ساختن رژیم ایران از طریق مذاکرات و گفتگوهای نامحدود تنها علائمی از ضعف و ناتوانی را بروز داد. تعامل سیاسی در فرونشاندن امواج خشونت های نیابتی منبعث از رژیم، توفیقی به دست نداد. و سیاست مامشات انگیزه ای را در مستبدین مذهبی ایران برای پیوستن به جهان متمدن جاری نکرد. برعکس، اعلام آمادگی برای مذاکره در مورد سرنوشت اپوزیسیون، پرده از موضعی ضعیف طی مذاکرات برداشت و دنیا را از دسترسی به یک متحد کلیدی برای مهار ساختن ستیزه جویی رژیم ایران بی نصیب گذاشت. لیست گذاری سازمان مجاهدین خلق ایران بعنوان یک گروه تروریستی تبدیل به یک شکست فراحزبی شد چراکه روسای جمهوری آمریکا یکی بعد از دیگری در مقابل مطالبات رژیم ایران سرخم کردند تا شاید از راه تسلیم و تمکین و عرضه امتیازات، روابط مسالمت آمیزی را فراهم کنند.

تصمیم وزیر امور خارجه هیلاری کلینتون در سپتامبر 2012 مبنی بر حذف نام سازمان مجاهدین از لیست تروریستی تیری بود که سر و صدای آن در همه دنیا پیچید. خارج شدن نام مجاهدین از فهرست سازمان های تروریستی خارجی وزارت خارجه اقرار به این واقعیت بود که این سازمان مشمول معیارهای لازم قانونی برای لیست گذاری نیست. ضرب الاجل دادگاه استیناف آمریکا که طبق آن وزیر خارجه باید این نامگذاری را لغو میکرد یا در غیر این صورت تحت نظارت قضایی قرار میگرفت هم مضافاً انگیزه ای برای عمل را فراهم کرده بود. اما این اقدام بازتاب اجماع فراحزبی گسترش یافته ای بود که این مقاومت را وزنه سیاسی مطلوبی در برابر نفوذ رژیم ایران در منطقه و همچنین بعنوان بهترین امید برای یک ایران صلحجو و با ثبات تلقی میکند. اینکه سازمان مجاهدین منبع

ارزشمند و پیگیر اطلاعات در زمینه برنامه تسلیحات هسته ای رژیم ایران بود نیز نیت سازنده این سازمان را بیشتر هویدا ساخت.

برخی تصمیم خانم کلینتون را بعنوان آشکارترین نشانه تا به این تاریخ دانستند که سیاست تعامل نامحدود دیپلماتیک با رژیم ایران به پایان رسیده است. برخی دیگر آن را بدین گونه تعبیر کردند که تمامی گزینه ها برای مهار رژیم ایران (منجمله حملات پیشگیرانه) اکنون مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

مقاله ای که من نویسنده مشترک آن بودم، و تحت عنوان «حالا همه کارت ها بر روی میز است» صبح روز اعلام تصمیم وزارت خارجه مبنی بر لغو نامگذاری در روزنامه اسرائیلی هارتس چاپ شد، نتیجه گیری کرد که تصمیم وزیر خارجه کلینتون مبنی بر لغو برچسب تروریستی این سازمان فرصتی را بدست داده تا سیاست آمریکا در قبال ایران از نو چیده شود و در این راستا باید گزینه تغییر رژیم از داخل ایران را بعنوان یک اولویت در نظر گرفت و رویکرد جدیدی را نسبت به اپوزیسیون ایران اتخاذ نمود.

بعد از تصمیم خانم کلینتون و در بحبوحه اعلام فراخوان ها برای اتخاذ یک سیاست جدید در قبال سازمان مجاهدین خلق ایران، گزارش بلمفیلد توجهات را به تصورات غلط موجود در واشنگتن فرامیخواند و سیاست های واشنگتن و افسانه هایی را که حول مجاهدین شکل گرفته پرده گشایی و شالوده شکنی میکند آن هم به گونه ای که محتویات گزارش او در آن واحد آموزنده، پرهیجان، خواندنی و با تکیه بر اسناد و مدارک ارائه شده و نیز انتقادی و در برخی مواقع حتی کوبنده هم می باشد.

بعد از خواندن این گزارش من به یاد یکی از داستان های «هانس کریستیان اندرسن» افتادم که در رابطه با دو بافنده لباس است که از یک امپراطور تهی مغز کلاهبرداری میکنند. آنها امپراطور را متقاعد میکنند که نوعی لباس از آنها بخرد که افراد احمق و بی لیاقت نمیتوانند این لباس ها را ببینند و به چشم آنها نامرئی است. امپراطور هم که طبیعتاً خودش از دیدن این «جامه» نامرئی و دروغین عاجز بود در هر حال مصر بود که وانمود سازد که آن را می بیند چون در غیر این صورت همه میگفتند او خودش احمق است. بدین ترتیب امپراطور به خیال اینکه جامه بر تن کرده، راهی میدان مرکزی شهر میشود و افرادی هم که با او برخورد میکنند و حالا از موضوع لباس های سحرآمیز جدید امپراطور با خبر شده اند، بیم آن دارند که عجز آنها در تشخیص این لباس ها ریشه در بلاهت آنها داشته باشد و بنابراین در هر نوبت به امپراطور بخاطر بر تن داشتن «جامه» سحرآمیز تبریک و تهنیت میگفتند. در این هنگام مسئولیت بازگو ساختن حقیقت ظاهرا بر دوش یک کودک افتاد که اینطور لب به سخن گشود: «این امپراطور که اصلا جامه ای بر تن ندارد!».

حال نمیتوان بهت و حیرت خود را پنهان کرد وقتی به این تعداد از دست اندرکاران در واشنگتن برمی خوریم که آگاهانه در کارزار ترویج تصویری زهرآگین و نشر اتهامات دروغین علیه مجاهدین شرکت جسته اند (برغم اینکه ما از شواهد و اسناد موجود و وافی با خبریم که عکس این اتهامات را اثبات میکنند) و بدین ترتیب در سرکوب و آزار رساندن به اپوزیسیون ایران شریک و همدست بوده اند.

من سفیر بلومفیلد را اولین بار در بهار سال 2012 ملاقات کردم وقتی با او به همراه پروفیسور آلن درشوویتز، استاد دانشکده حقوق دانشگاه هاروارد، و مایکل موکیزی، رئیس سابق دادگستری آمریکا، در یک جلسه در دانشگاه جورج میسون شرکت کردیم. سخنرانان این جلسه در رابطه با سیاست آمریکا در قبال ایران و مذاکرات چندجانبه هسته ای که هدف شان محدود ساختن غنی سازی اورانیوم تا حد مورد نیاز برای سلاح توسط رژیم است صحبت میکردند. در میان موضوعات مورد بحث در آن جلسه کارنامه رقت انگیز حقوق بشر رژیم ایران، کارزار طولانی مدت اعمال خشونت آمیز نیابتی آن، و گزینه های موجود برای سیاستگذاران آمریکا برای ایجاد یک تغییر مسالمت آمیز و دمکراتیک در تهران بود.

من بعد از آن بلومفیلد را مجددا در پاریس هم دیدم زیرا ما بطور جداگانه مشغول تحقیق و مطالعه در مورد مقاومت ایران بودیم و در این راستا با تبعیدیان ملاقات کرده و اظهارات رسمی و مدارک شخصیت های مقاومت را بررسی می کردیم - من جمله اظهارات رئیس جمهور برگزیده مقاومت خانم مریم رجوی، که رهبر شورای ملی مقاومت ایران است. شورای ملی مقاومت که مقر آن در پاریس می باشد ائتلافی از سازمان های اپوزیسیون است که با حاکمیت آخوندها مخالف اند و مدافع تغییر دمکراتیک در ایران می باشند. این شورا بعنوان پارلمان در تبعید مقاومت فعالیت میکند و وسیعا به مثابه جایگزین دمکراتیک در برابر رژیم آخوندها شناخته میشود.

من در طول این ملاقات ها مجذوب درک و اشراف عمیق بلومفیلد نسبت به چالش هایی شدم که از جانب رژیم ایران ساطع میشوند و همچنین شیوه دقیقی که او در ارزیابی عملکردهای سیاست گذاران و شناخت سیر تکاملی سیاست آمریکا بعد از انقلاب سال 1979 در پیش گرفته است.

من و بلومفیلد در یک ضیافت خصوصی شام بعد از یک گردهمایی مقاومت در پاریس، هر دو سخنان یک مقام سابق حقوق بشری سازمان ملل در عراق را شنیدیم که در مورد استعفا از مقام خود و همچنین از نقش مستقیم رژیم ایران که از نظر مقر سازمان ملل در نیویورک پنهان مانده است در انتقال تبعیدیان ایرانی از کمپ اشرف به کمپ لیبرتی صحبت میکرد. سفیر بلومفیلد سپس ترتیباتی را داد تا این مقام به واشنگتن سفر کند و افشاگری های مهم خود را نزد مقامات ارشد و اعضای کنگره مطرح کند.

در دورانی که مقامات اداری معمولاً گرفتار تمایلات از پیش تعیین شده ایدئولوژیک و رهنمودهای آغشته به تحلیل های سطحی هستند، توصیه های بلومفیلد برای مقابله با تهدید رژیم ایران منطقی و برخاسته از شواهد و مدارک هستند و یقیناً بر روی طیفی از سیاست ها تاثیر خود را خواهند گذاشت.

اینکه شخصیت های ممتاز و قابل احترام رهبری کننده در سطح ملی مانند ژنرال جیمز جونز، ژنرال جورج کیسی، سپهبد دل دیلی، قاضی مایکل موکیزی، دکتر میچل ریس، و فرماندار بیل ریچاردسون حمایت و پشتیبانی خود را از نتیجه گیری های این گزارش اعلام کرده اند نشاندهنده اهمیت آن است. چنین حمایت هایی همچنین گویای اعتبار سفیر بلومفیلد بعنوان یک سیاستگذار و متخصص در امور بین المللی است.

این مجموعه در دوران سرنوشت سازی تهیه شده است، یعنی زمانی که بنیاد حکومت آخوندها در ایران سست و لرزان شده است. مردم ایران غضبناک و بی قرارند. پول ملی در سراشیب سقوط قرار دارد و اقتصاد از طریق تحریم های اعمال شده از سوی جامعه بین المللی برای ممانعت از اتمی شدن رژیم مختل شده، و سرکردگان رژیم میخواهند توجهات را از مشکلات داخلی منحرف کنند و در این راستا مخالفین را سرکوب نموده، صدای اقلیت ها را خاموش میکنند و پیمان اتحاد با سایر مستبدین جهان می بندند.

صادرات گسترده نفتی ایران تابحال سپر بلای رژیم در مقابل فروپاشی کامل بوده اما تحریم های شدیدتر ضربه خود را وارد کرده اند و سایه یک بحران مالی در افق پیداست. قیمت ها در حال افزایش است و تورم انسجام اجتماعی را به خطر انداخته و نارضایتی در خیابان های ایران قطعاً افزایش خواهد یافت. رژیم برای منحرف کردن توجهات از چالش های داخلی، سیاست انقباضی در پیش گرفته، به مقامات شیعه در بغداد نزدیک تر شده و هلال نفوذ بیرحمانه خود را از دمشق تا لبنان و غزه و خلیج گسترش داده و در عین حال اقدام به لفاظی شدیدتر در برابر آمریکا و اسرائیل نموده و از ضوابط هسته ای بین المللی تخطی میکند.

اگر گذشته علائمی از آینده در بر داشته باشد، احتمال می رود که این رژیم علیه مقاومتی که از آن وحشت دارد دست به اقداماتی خواهد زد. مدت مدیدی است که رژیم سعی کرده از طریق آزار و اذیت و خشونت، کمر تشکیلات سازمان یافته مجاهدین را بشکند. حملات سالهای 2009 و 2011 تلفات زیادی گرفت. در سال 2012، سه هزار مخالف که در معرض خطر قرار دارند از کمپ اشرف که خانه آنها ب مدت چند دهه بود به تاسیسات باصطلاح موقتی که توسط دولت مالکی در عراق اداره میشود و بطور نوسانی شرایط آن رقت انگیز و یا مایه سرخوردگی تمام عیار توصیف میشود انتقال داده شدند.

در روز 9 فوریه 2013، کمپ لیبرتی هدف حملات موشکی و خمپاره ای قرار گرفت که در ساعاتی قبل از طلوع آفتاب بدست «مهاجمین ناشناس» انجام شد. هفت نفر، از جمله یک زن، جان خود را از دست داده و بیش از پنجاه

تن مصدوم شدند. در هفته های بعد از این کشتار، سه نفر دیگر به تعداد مقتولین اضافه شد چراکه از مداوای لازم پزشکی در عراق محروم شده بودند. این حمله احتمالاً بدستور ولی فقیه رژیم علی خامنه ای صورت گرفت و توسط نیروی قدس که بخشی از سپاه پاسداران میباشد تسهیل شد و با کمک دولت شیعی عراق اجرا گردید.

برغم این مشکلات، سازمان مجاهدین یک شبکه گسترده و منسجم حمایتی در سطح بین المللی را حفظ نموده و قابلیت های پیچیده سازماندهی دارد آن هم در مقیاس هر حزب سیاسی دیگر در جهان. پی بردن به این حقیقت که یک جایگزین سیاسی مناسب در اپوزیسیون ایران وجود دارد فراخوان ها به تغییر دمکراتیک در تهران را افزایش داده است. یک طیف فراحزبی متشکل از شخصیت های برجسته در کنگره آمریکا و نماینده های پارلمانی از سراسر دنیا اکنون ابراز نظر میکنند که مردم ایران باید بتوانند رهبران خود را از طریق انتخابات آزادانه و عادلانه و بدون ترس از تهدید و انتقام جویی انتخاب کنند و وقت آن رسیده که تغییر واقعی در ایران رخ دهد.

یک سری تحقیقات در مورد مجاهدین که قبلاً چاپ شده نتیجه گیری نمود که مواضع اعلام شده و اهداف آن طی سالیان همگون و سازگار با اصول دمکراتیک بوده اند. دنیا بعد از این باید از خود بپرسد که آیا یک ایران غیراتمی که بر اساس حقوق بشر، برابری زن و مرد، جدایی دین از دولت، آزادی بیان و روابط سازنده با قدرت های جهانی رشد و توسعه پیدا میکند از طریق یک کارزار نظامی پیشگیرانه محقق خواهد شد و یا از طریق حمایت قوی تر و موثرتر غیرنظامی از کسانی که در پی تغییر این رژیم از داخل ایران هستند.

در حالیکه رژیم همچنان مردم ایران را از فرصت ابراز نظر خود محروم نموده و روند انتخاباتی را بشدت تحت سلطه خود دارد، گزارش سفیر بلومفیلد زنگ خطری برای مقامات آمریکا است که قربانی اطلاعات دروغ شده اند و رهنمودی است برای کسانی که بدنبال توصیه های نوین سیاسی هستند. این مجموعه همچنین بازبینی واقعیات در رابطه با کارزار تبلیغاتی بخوبی هماهنگ شده رژیم را ارائه میدهد. و به مردم ایران و حامیان بسیار آنها در سراسر جهان یادآوری میکند که اگرچه تغییر و تحول سیاسی نیاز به زمان دارد اما منحنی تاریخ همواره معطوف به نقطه عدالت است.

## دکتر ایوان ساشا شیهان

دستیار استاد و مدیر

بخش مدیریت مذاکرات و کشمکش ها

و بخش امور بین الملل و امنیت انسانی

دانشکده امور عمومی

دانشگاه بالتیمور





# مجاهدین خلق

## در بند تاریخچه

### تحریف شده

نوشته لینکلن بلومفیلد

«اگر عقاید خود را بر مبنای قرائن سست و شکننده استوار کنی، آنگاه اگر اطلاعاتی را در آینده بدست آوری که با عقایدت ناسازگار باشند به سختی میتوانی این اطلاعات را تفسیر کنی حتی اگر کمال و صحت اطلاعات جدید مبرهن باشد.»

نقل از کتاب «قوی سیاه»، نوشته نسیم نیکولاس طالب

به همان میزان که ارتش آمریکا بواسطهٔ تقبل و تحمل مصائب هولناک توسط افکار عمومی مورد تحسین قرار میگیرد، وزارت امور خارجه هم در برخی موارد متحمل به دوش کشیدن وظایف بی اجر و مزد در شرایطی دشوار میشود که ناظر بر منافع مهمی هستند. شاهد مثال اینکه وزارت خارجه طی سال گذشته مدیریت جابجایی 3200 تبعیدی ایرانی در داخل عراق را بعهده گرفته است که در آینده وضعیت آنها تعیین تکلیف خواهد گردید. در عین حال این وزارتخانه می بایستی به دادرسی دادگاه استیناف فدرال آمریکا که توسط سازمان متبوع آنها یعنی سازمان مجاهدین خلق ایران آغاز شده بود پاسخ میداد. این پرونده قضایی خواهان لغو نامگذاری پانزده ساله مجاهدین بعنوان یک سازمان تروریستی خارجی در آمریکا بود.

در سپتامبر 2012 وقتی وزیر امور خارجه هیلاری کلینتون تصمیم به لغو نامگذاری تروریستی سازمان مجاهدین گرفت، آن هم تنها چند روز پیش از اینکه دادگاه استیناف آمریکا در ناحیه کلمبیا خودش رأساً قصد لغو نامگذاری را داشت، بسیاری از ناظران خبره سیاست خارجی را غافلگیر کرد. او با این اقدام از وقوع بدترین شق در چارچوب قانون سال 1996 (که در سال 2004 اصلاح شد) در مورد نامگذاری های تروریستی جلوگیری کرد - یعنی تحقق این سناریو که از یک سو دادگاه نامگذاری یک سازمان خارجی را بر مبنای آیین دادرسی قضائی لغو کند و از سوی دیگر قوه مجریه همچنان این سازمان را بعنوان تهدید تروریستی علیه منافع آمریکا برشمارد. همانطور که بیانیه مربوطه در روز 28 سپتامبر 2012 روشن ساخت، خارج شدن نام مجاهدین از لیست تروریستی به دلیل «فقدان اعمال تروریستی اثبات شده ای در طول بیش از یک دهه توسط مجاهدین...» صورت گرفت.

سازمان مجاهدین مدت طولانی را صرف فشار آوردن به وزارت خارجه نمود تا نامگذاری تروریستی آن را لغو کند. نام این سازمان بعنوان سازمان تروریستی خارجی برای اولین بار در سال 1997 ثبت شد. ولی در طول زمامداری دولت های جمهوریخواه و دمکرات، دعاوی مجاهدین مبنی بر اینکه پیرامون فعالیت های گذشته و همچنین ماهیت حقیقی آن قلب واقعیت شده و درک صحیحی از آنها شکل نگرفته توفیق نیافت که در دیدگاه واشنگتن چندان تغییری حاصل کند. طی دو سال گذشته، فهرست طولانی و رشدیابنده ای از شخصیت های نامدار آمریکایی، منجمله فرمانداران سابق و وزرای دولت و افسران پیشین ارتش، قویا از مجاهدین حمایت کرده اند، و اکثراً خواهان اقدام قاطعانه برای تضمین امنیت تبعیدیان مستقر در عراق و لغو نامگذاری تروریستی مجاهدین شدند. طرفداران مجاهدین در کنگره از هر دو حزب هم در راستای حمایت از اهداف مجاهدین بر روی دولت آمریکا فشار آورده اند. یک قطعنامه در حمایت از مجاهدین در مجلس نمایندگان آمریکا توانست 224 امضا در سال 2009 کسب کند. بسیاری از این قانونگذاران و مقامات سابق از شورای ملی مقاومت ایران یعنی ائتلاف سیاسی که سازمان مجاهدین

خلق بخش اصلی آن است و مقر آن در پاریس میباشد بعنوان وزنه تعادل در برابر رژیم تهران و عملکرد تهدیدآمیز آن اعلام پشتیبانی کرده اند.

برغم لغو این نامگذاری، در محافل و دواير درگير سياست خارجي آمريكا، منجمله در بين مقامات، تحليلگران بانك هاي فكري و يا خبرنگاران، همانطور كه در مقالات و نظريات شان قاطعانه تأكيد كرده اند، كسي نيست كه شك داشته باشد كه سازمان مجاهدين داراي تاريخچه تاريخي از تروريسم است كه شامل كشتن اتباع آمريكايي، تدارك حمله عليه دارايي هاي آمريكا و حمايت از گروگانگيري در سفارت آمريكا در سال 1979 ميباشد. گزارشات سالهاي اخير از سوي نهادهاي معتبر مانند موسسه رند وديدبان حقوق بشر چهره تاريخي را از مجاهدين ترسيم نموده اند كه تنها ميتواند مراتب تنفر و بيزاري از آن را در پهنه هاي انساني، ايدئولوژيك و سياسي برانگيزد.

حمائتي كه اين گروه مقاومت در تبعيد در كنگره آمريكا و از سوي مقامات سابق كسب كرده است توسط سايرين در ردیف کاربرد غیرمعمول ضرب المثل «دشمن دشمن من دوست من است» توصیف میشود. نسلی از مقامات سياسي با نمايندگان مجاهدين سر و كار داشته و با دعاوي آنها مبني بر اينكه در برداشت هاي عمومي، آكادميك و مطبوعاتي عليه آنها شيطان سازي شده است آشنا ميباشد. با اين وصف، در محافل سياستگذاري واشنگتن، سازمان مجاهدين بخاطر تخطي هاي جدی همچنان وسيعا گناهكار شناخته ميشود.

با وجود چنين پرونده قطوري كه طی ساليان برغم تلاشهاي پايان ناپذير مجاهدين براي دعوت به بازبيني سياست آمريكا بارها توسط دولت هاي هر دو حزب تايد شده است، لغو ناگهاني نامگذاري اين سازمان توسط وزير امور خارجه از ديد بسياري به منزله يك مصلحت تاكتيكي و يك امتياز قابل تحمل در راستاي رسيدن به هديف بزرگتر قلمداد شد. هم عراق و هم رژيم ايران خواستار بسته شدن كمپ اشرف در شمال شرق بغداد كه محل استقرار حدود 3800 تن از اعضاي مجاهدين از سال 1986 بوده و همچنين پايدگاه اصلي آن براي تدارك عمليات عليه رژيم ايران بشمار ميرفته است بوده اند. در فوريه 2012، وزير كلينتون رسماً امكان لغو نامگذاري را به همكاري مجاهدين در جابجايي از كمپ اشرف به يك سايت در بغداد كه قبلاً نيروهاي آمريكايي آن را كمپ ليبرتي مي ناميدند مرتبط ساخته بود. هدف از اين جابجايي بررسي موقعيت بالقوه پناهندي آنها توسط سازمان ملل بود.

وقتي تمامي پرسنل مجاهدين بغير از يك تيم كوچك با مسئوليت هاي نهايي از كمپ اشرف خارج شدند، تصميم لغو نامگذاري اتخاذ شد. بدون شك موقعيت و جايدگاه خانم كلينتون از شدت و حدت انتقادات از تصميم او كاست، اما بسياري از گزارشات مطبوعاتي به هر روي اين تصميم را اشتباه پنداشتند و تعاريف منفي و توهين آميزي نسبت به مجاهدين و نقل قولهايي از مقامات سياسي را ارائه دادند كه هشدار ميدادند آمريكا نبايد اقداماتي را اتخاذ كند كه منجر به تشويق فعاليت هاي چنين سازماني شود.

از نظر مقامات، خبرنگاران و کارشناسان، علت اینکه این تعداد زیاد از رهبران سابق در سطح ملی - شامل وزیر دادگستری، رئیس اف.بی.آی، وزیر امنیت داخلی، مشاور امنیت ملی، مشاور امنیت داخلی، رئیس مجلس نمایندگان، هماهنگ کننده بخش ضدتروریسم وزارت امور خارجه، دو رئیس آژانس مرکزی اطلاعات، سه تن از روسای ستاد کل نیروهای مسلح، در میان بسیاری دیگر از افسران ارتش، سفرا و مقامات دولتی - خواستار چنین چرخش سیاسی شده بودند دریافت پول در ازای مطرح کردن این تقاضا بود.

و بدین ترتیب، نظریه مسلط در واشنگتن امروز عبارت از این است که سازمان مجاهدین خطرناک است - یعنی یک فرقه زورگو که دستانش به خون آمریکایی ها آلوده است و تمایلات دمکراتیکی که امروزه از خودش بروز میدهد در واقع قرار است ماهیت رادیکال، ضدآمریکایی و دیکتاتوری آن را بپوشاند. و حذف نام مجاهدین از لیست تروریستی، اگر درک شود، اینطور قلمداد میشود که صرفا گویای این حقیقت است که این سازمان از ارتکاب اعمال تروریستی در سالهای اخیر دست شسته است - و نه هیچ چیز دیگر. مادامی که دولت آمریکا دست به اقدامات فراتر به سود مجاهدین به منزله یک سازمان نزنند، وزیر کلینتون مورد تقدیر قرار خواهد گرفت که جابجایی تبعیدیان از کمپ اشرف را در بالاترین سطح از انتظارات و در بحبوحه موضوعات حاشیه ای و فشارهای همه جانبه مدیریت کرده است.

اما این اشتراک نظر سیاسی در قبال مجاهدین دارای یک مشکل است: فاکت ها و واقعیت ها بسیار به ندرت نظریه رایج را تأیید میکنند و بسا بیشتر مؤید دعاوی مجاهدین میباشند، و آن هم بسیار فراتر از آن حدی که دولت آمریکا، مطبوعات و جامعه سیاست خارجی آمریکا مایلند بپذیرند.

بخش عمده ای از آنچه منابع ذیصلاح در آمریکا در رابطه با پیشینه سازمان مجاهدین گفته اند - چه خود بدانند و چه ندانند - یا بصورتی که میشود اثبات کرد نادرست است، یا بدون پشتوانه شواهد و واقعیات است و یا به حدی گمراه کننده است که عدم صداقت فکری مدعی را برملا میسازد. آنچه بعد از زدودن جوانب دروغ و مخدوش شده تاریخچه مجاهدین باقی میماند همانطور که توسط مراجع قضایی انگلیس و فرانسه قضاوت شده عبارتست از مقاومت مسلحانه مشروع علیه استبداد حاکم بر ایران و نه اعمالی که مشمول و واجد تعاریف قابل قبول تروریسم بوده است. بر همین سیاق، اتهامات مربوط به ارتکاب جرم علیه آمریکا توسط مجاهدین در قالب جمله بندی های خاصی عرضه میشوند. این دعاوی آنچنان با سیر حقیقی حوادث غریب و ناسازگارند که مسئولیت این اعمال شنیع را که واشنگتن بحق نابخشودنی میدانند به حساب طرفی می اندازند که مستحق آن نیست.

مطالعه پیش رو در رابطه با تاریخچه مجاهدین بر آن است که نظرات و دیدگاههای مشترک - بخصوص در میان محافل سیاست گذاری واشینگتن دی سی - در مورد عملکردهای مجاهدین و ماهیت این سازمان در طول حیات 47 ساله اش را در مقابل پرونده واقعیت ها ارزیابی نماید. خواننده متوجه خواهد شد که هم تصویر ناراحت کننده و

هم قابل محکومیت فعالیت مجاهدین که توسط اکثر مطبوعات، افکار عمومی و آژانس های دولتی آمریکا صحیح فرض گرفته شده است، با مدارک همخوانی ندارند. این تاریخ «وارونه» شده است و از بسیاری جهات واقعیت ها بطور کامل نتایجی را که ممکن است در مورد مجاهدین گرفته شده باشند زیر علامت سؤال می برند و این خود حاوی عواقب بزرگی میباشد.

ظهور چنین تناقض فاحشی میان دیدگاه آمریکا از یک سو و واقعیت ها و حقایق از سوی دیگر، که برآیند عوامل متعددی است، کاملاً تصادفی بنظر نمیرسد. وقتی اقدام به کنکاش، شفاف سازی و تصحیح روایت سرگذشت مجاهدین میشود، ناگهان رشته ای از نقاط ضعف استراتژیک هویدا میشود که موجب بروز این پرسش میشود: چنین نقاط ضعفی در آینده چه ضرباتی را میتوانند متوجه منافع آمریکا سازند؟

#### منابع قابل وثوق بی اعتبار شده اند

در روز 16 ژوئیه 2010، دادگاه استیناف فدرال آمریکا در حکم خود پیرامون مدارک وزارت خارجه که در ماههای اوت، سپتامبر و اکتبر سال قبل به دادگاه تقدیم شده بودند، چنین گفت: «ما به یقین نمیدانیم که وزیر فی الواقع بر روی چه مطالبی تکیه کرد و یا این مطالب را با کدام قسمت (از معیارهای حقوقی برای نامگذاری تروریستی) مرتبط میدانست».<sup>1</sup> وزیر کلینتون در موضع ضعیفی قرار داشت چون از او خواسته شده بود تصمیمی را که سلف او یعنی وزیر کاندولیزا رایس تنها چند روز قبل از ترک منصب خود برای ابقاء نامگذاری مجاهدین گرفته بود توجیه نماید. دادگاه وزیر کلینتون را مکلف نمود که «در نسخه خلاصه شده اداری ذکر نماید که منابعی که بنظر او از لحاظ اعتبار کفایت میکند و به آنها تکیه می ورزد از چه قرارند...». پس از گذشت دو سال و اندی که چنین منابعی در اختیار دادگاه قرار داده نشد، وزیر نامگذاری سازمان مجاهدین خلق ایران را لغو نمود.

در غیاب مدارک مورد درخواست دادگاه از سوی قوه مجریه آمریکا، تنها منبع رسمی که حول فاکتها در مورد مجاهدین در دسترس عموم قرار دارد «گزارشهای کشوری در مورد تروریسم» است که سالانه توسط بخش ضدتروریسم وزارت امور خارجه آمریکا منتشر میشود. انتظار میرفت که در پرتو سالها تحقیق و تفحص قضایی و نیز پس از جنگ بین المللی علیه تروریسم بعد از وقایع یازده سپتامبر، کنکاش موشکافانه ای که الگویی از کار دقیق تاریخی باشد در بخش مربوط به مجاهدین در گزارش سالانه تروریسم مشاهده گردد. اما در عوض، گزارش سال 2011، که در روز 31 ژوئیه 2012، منتشر شد، مملو از دعاوی است که نگرانی های مضطرب کننده ای را در مورد میزان درک دولت آمریکا از واقعیت ها و فاکتها بر می انگیزد. ملاحظه کنید:

ارتش آزادیبخش ملی (NLA). بخش مربوطه در گزارش سال 2011 با این تعریف از سازمان مجاهدین آغاز میشود که این سازمان «یک سازمان مارکسیستی-اسلامی است که بدنبال سرنگونی رژیم ایران از

طریق بازوی نظامی خود، یعنی ارتش آزادیبخش ملی، و جبهه سیاسی خود، یعنی شورای ملی مقاومت ایران است».

بیش از نه سال است که ارتش آزادیبخش ملی اصلاً وجود خارجی ندارد. وقتی این خطا برای اولین بار در گزارش کشوری سال 2007 ظاهر شد، در آن زمان هم چهار سال بود که این ارتش وجود نداشت. با این حال این خطا هر سال تکرار شده است. قابلیت نظامی مجاهدین در سال 2003 وقتی پایان یافت که این سازمان در عراق خود را خلع سلاح کرد و تسلیحات خود را به لشکر چهارم پیاده نظام ارتش آمریکا تحویل داد. در حالیکه گزارش سالانه 2011 ادعا میکند که مجاهدین «تسلیحات سنگین» خود را به نیروهای ائتلاف تحویل دادند، واقعیت این است که فرمانده وقت لشکر چهارم، ژنرال ریموند اودیرنو (که اکنون رئیس ستاد نیروی زمینی است)، در همان زمان طی مصاحبه ای که در رابطه با موجودی دقیق تسلیحات انبار شده، منجمله حدود ده هزار قبضه سلاح سبک، با مطبوعات انجام داد گفت: «ما تمام تسلیحات سبک را در اختیار داریم ...»<sup>2</sup>.

همانطور که افسران سابق ارتش آمریکا که مسئولیت امنیت کمپ اشرف را برعهده داشتند تاکید کرده اند، سازمان مجاهدین بخوبی واقف بود که کشف حتی یک قبضه سلاح در کمپ اشرف بعد از سال 2003 موجب اعمال آن دسته از قوانین رفتاری از سوی نیروهای آمریکایی میشد که بسیار محدودکننده تر و شدیدتر می بود. وقتی نیروهای ارتش عراق در ژوئیه 2009 و مجدداً در آوریل 2011 وارد کمپ اشرف شده و ساکنان آن را مورد حمله و هجوم قرار دادند، وقایعی که منجر به کشته شدن 49 نفر و مصدوم شدن صدها تن دیگر شد، ساکنان بیدفاع بودند. یک مقام سازمان ملل که در صحنه حضور داشت وضعیت را اینطور توصیف کرد: «حتی یک سرباز عراقی بطور سطحی هم زخمی نشد».<sup>3</sup>

تروریستها؟ گزارش کشوری سال 2011 میگوید: «کارزار جهانی این گروه علیه دولت ایران از تبلیغ و تروریسم برای رسیدن به اهداف خود استفاده میکند».

این اتهام البته در پرتو لغو نامگذاری در سپتامبر 2012 مردود است. حکم 16 ژوئیه 2010 دادگاه استیناف به لایحه مجاهدین اشاره نمود که در آن استدلال شده بود که بیش از یک دهه پیش، یعنی در سال 2001، سازمان مجاهدین عملیات نظامی خود علیه رژیم ایران را قطع نموده، واحدهای نظامی خود را منحل و خشونت را رد کرده، و نیز تسلیحات خود را در سال 2003 به نیروهای آمریکا در عراق تحویل داده است. افسران ارتش آمریکا که مسئولیت حفاظت از کمپ اشرف و نواحی اطراف آن را در جریان «عملیات آزادسازی عراق» داشتند در جلسات استماع در کنگره آمریکا شهادت داده اند که در سال های 2003 و 2004 تک تک ساکنان در کمپ اشرف از طرف مقامات اطلاعاتی و امنیتی آمریکا تحت بازرسی

قرار گرفتند و در نتیجه این تحقیقات هیچیک از آنها بعنوان طرف متخاصم شناخته نشد و هیچ قانون آمریکایی را نقض نکرده بود. در سال 2004، تک تک آنها مدرکی را که ماحصل مذاکرات با آمریکا بود امضا نموده و خشونت و تروریسم را رد کردند.

پرونده های قضایی در انگلیس و اتحادیه اروپا در سالهای اخیر به احکامی از طرف دادگاهها انجامیده اند که طبق این احکام سازمان مجاهدین خلق درگیر فعالیت تروریستی و یا تدارک تروریسم نبوده است. نام این سازمان از لیست های تروریستی انگلیس و اتحادیه اروپا حذف شد. همانطور که ذیلا شرح آن خواهد رفت، یک پرونده قضایی تروریسم در فرانسه نیز به همین نتایج رسید. نگارنده در ماه اوت 2011 اطلاعات موجود در حوزه علنی را بررسی کرد، اما هیچ شواهد تائید شده ای که گویای چنین فعالیت هایی از طرف مجاهدین طی دهه گذشته باشد یافت نکرد.<sup>4</sup> با این حال، یک واقعه در دهه گذشته وجود دارد که ظاهراً در خور گنجاندن در گزارش های کشوری وزارت امور خارجه ارزیابی شده است:

یورش به مقر پاریس در سال 2003. گزارش سال 2011 میگوید: «در سال 2003، مقامات فرانسوی 160 تن از اعضای سازمان مجاهدین را در یکی از پایگاههای عملیاتی که به باور آنها مجاهدین از آن برای هماهنگ سازی امور مالی و طرح ریزی برای حملات تروریستی استفاده میکرد دستگیر نمودند. ... مقامات فرانسوی در نهایت (مریم) رجوی را آزاد کردند».

برخی مقامات آمریکایی احتمالاً هنوز بر این باورند که مقامات فرانسوی در آن روز واقعاً درگیر یک عملیات خلص ضد تروریسم بودند. اما درک سایر جهان غیر از این است، چیزی که مرهون نقل دست اول ماجرا از سوی یک خبرنگار معتبر است که قضیه واقعی را با ذکر جزئیات رسوایی آور آن بازگو کرده است. «ژان کلود موریس» خبرنگار ارشد و مدیر مسئول سابق مجله ژورنال دودیماناش است. او در سال 2003 وزیر امور خارجه وقت فرانسه دومینیک دوویلپن را در سفرش به ایران همراهی میکرد.

او در کتاب خاطرات خود بنام «اگر تکرار کنی، انکار میکنم» که در سال 2009 منتشر شد، می نویسد: در ابتدای ملاقات بین وزیر دوویلپن با وزیر امور خارجه ایران کمال خرازی از خبرنگاران حاضر درخواست شد که محل ملاقات را ترک کنند. پس از آن آقای موریس لحظه ای به محل ملاقات بازگشت تا کیف خود را که در محل ملاقات فراموش کرده بود باز یابد. اما هنگام خارج شدن از محل از او خواسته شد که مجدداً سر جای خود بنشیند چون محافظان درها را بسته بودند. دو وزیر از حضور او در جلسه اطلاعی نداشتند. موریس گفتگوی دو وزیر را اینطور نقل میکند که آقای دوویلپن در راستای منافع شرکت نفتی توتال برای انعقاد یک قرارداد بزرگ در ایران پیشنهاد کرد که رئیس جمهور فرانسه شیراک یک سفر رسمی به ایران داشته باشد. موضوعات اتمی و حقوق بشر نیز مورد بحث قرار گرفت.

وقتی خرازی از جای خود برخاست تا میهمان خود را بدرقه کند از فرانسه خواستار یک بسته «قابل تحویل» شد به این معنی که فرانسه علیه مجاهدین دست به اقداماتی بزند. خرازی گفت که سفیر ایران در فرانسه منتظر است تا در این رابطه اقداماتی را با وزیر کشور وقت فرانسه نیکولا سارکوزی هماهنگ کند. مدت کوتاهی بعد از آن، مقامات فرانسوی یک یورش پر سر و صدا را علیه مقر شورای ملی مقاومت ایران با استفاده از 1300 افسر پلیس براه انداختند و در خلال آن خانم مریم رجوی و 159 تن دیگر را در خانه های شان دستگیر کردند. فضای اضطراب بر تبعیدیان در فرانسه حاکم شد و بیم آن میرفت که به ایران مسترد خواهند شد تا یا به زندان افکنده شده و یا احتمالا اعدام شوند. در این میان شرکت توتال هم موفق به اخذ یک امتیاز قابل توجه نفتی از سوی رژیم ایران شد.

در پایان یک فرآیند فشرده قضایی در آوریل 2011، قاضی تحقیقاتی فرانسه تمامی اتهامات علیه شورای ملی مقاومت ایران را رد کرد و این عبارات را به کار برد: «این پرونده دربرگیرنده هیچ شواهدی دال بر فعالیت مسلحانه ای که عامدانه شهروندان غیرنظامی را هدف قرار دهد نیست. چنانچه چنین شواهدی موجود بود ارتکاب تروریسم را تأیید میکرد و اشاره به مقاومت علیه دیکتاتوری نفی می گردید».



امروز این ماجرا سوژه استهزاء و تمسخر در ویدئوهای طنزآمیزی شده است که کاریکاتورهای مقامات فرانسوی و ایرانی را نشان میدهد که در کنار هم مشغول توطئه چینی هستند. این ویدئوها در اروپا تولید شده و از طریق ماهواره در داخل و خارج ایران پخش میشوند (تصویر 1).

تا زمانی که وزیر کلینتون نام مجاهدین را از لیست تروریستی حذف نکرده بود، دیدگاه رسمی احتمالا این بود که اقدامات مجاهدین در دهه های گذشته آنچنان خطر جدی را متوجه منافع آمریکا میکرد که سبب میشد که قبل از پذیرش ادعای این گروه در رابطه با اتخاذ رویکرد متاخر غیرخشونت آمیز، احتیاط فوق العاده ای اتخاذ شود. خبرنگاران و منتقدان تصمیم لغو نامگذاری، به زعم خود بر روی وقایع تروریستی رسوا در گذشته بعنوان عوامل کلیدی برای درک مجاهدین تاکید میکنند. اکنون تمرکز ما بر روی این نکات تاریخی خواهد بود.

«عملیات» آوریل 1992 در سراسر جهان. گزارش کشوری تروریسم سال 2011 میگوید: «در آوریل 1992، سازمان مجاهدین حملات تقریبا همزمانی را علیه سفارتخانه ها و کنسولگری های ایران در 13



کشور براه انداخت، منجمله علیه هیئت ایرانی در سازمان ملل در نیویورک، که نشانگر توانایی این گروه برای انجام عملیات گسترده در خارج از کشور میباشد».

حکایت این واقعه، که بیست و اندی سال از وقوع آن میگذرد، در همه نسخه های گزارشات کشوری از سال 1993 به بعد دیده میشود. بعد از سال 1994، اشاره ها به خسارات گسترده به دارایی ها حذف شده است. جملات مشخص در رابطه با حمله به هیئت ایران در نیویورک اما تنها بعد از 19 سال در نسخه سال 2010 گنجانده شد، یعنی زمانیکه دانیل بنجامین هماهنگ کننده بخش ضد تروریسم وزارت خارجه شد. آقای بنجامین در یک کنفرانس تلفنی در روز 6 ژوئیه 2012 این واقعه را با آب و تاب پیش کشید و گفت: «سازمان مجاهدین همچنین یکی از معدود گروههای خارجی است که تلاش کرد حمله ای را در خاک آمریکا انجام دهد، وقتی در سال 1992 حملات نسبتا همزمانی را در 13 کشور از جمله علیه هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل در نیویورک ترتیب داد».<sup>5</sup> این موضوع حتی در بیانیه وزارت خارجه بتاريخ 28 سپتامبر پیرامون لغو نامگذاری هم گنجانده شد.

شاید بعد از شنیدن این واقعه، در ذهن افکار عمومی بطور موجه اعمال مرگباری خطور کند که تلفات عظیم جانی را بدنبال داشته است، مانند آنچه امثال القاعده، بایدر-ماینهوف، و یا فرماندهی کل جبهه خلق برای آزادی فلسطین یا سایر گروههای افراطی و خشونت گرا انجام میدهند. اما اگر این واقعه را در کادر حقیقی آن قرار دهیم روایت متفاوتی حاصل خواهد شد.

در روز 5 آوریل 1992، رژیم ایران با نقض قرارداد آتش بس سازمان ملل بعد از جنگ هشت ساله با عراق، سیزده هواپیمای جنگی را به داخل مرزهای عراق فرستاد تا کمپ اشرف را بمباران کنند. خبر این بمباران فوراً به گوش خانواده ها و هواداران در سراسر جهان رسید و در صدر اخبار رادیوی رژیم آنروز در تهران با

بوق و کرنا این خبر شنیده شد که رهبر مجاهدین مسعود رجوی کشته شده است (خبری که صحت نداشت). هواداران تبعیدی مجاهدین در مقابل سفارتخانه های ایران در چند کشور تجمع کردند و خشم خود را بروز دادند که منجر به به بار آوردن خساراتی در تعدادی از این نقاط شد.

روز بعد نیویورک تایمز تصویر یکی از جنگنده های رژیم ایران که در عراق سرنگون شده بود را در صفحه اول خود منتشر کرد (تصویر 2). در



زیرنویس عکس از جمله نوشته شده بود: «دیروز جنگنده های ایرانی یک پایگاه شورشیان ایران در عراق را بمباران کردند. این جدی ترین حمله از جانب ایران از زمان آتش بس سال 1988 تا بحال بشمار میرود. در واکنش به آن، مخالفان رژیم تهران مراکز نمایندگی آن در نیویورک و سایر نقاط را اشغال کردند». رادیو سی.بی.سی کانادا، گزارش خود در مورد مجاهدین در روز 17 اوت 2011 را اینطور آغاز کرد: «در روز 5 آوریل 1992، جمع کثیری از ایرانیان به سفارت ایران در اوتاوا حمله کردند. هیچکس بطور جدی مجروح نشد اما به این مکان صدماتی وارد شد».<sup>6</sup>

مقاله نیویورک تایمز اشاره نمود که پنج مرد مسلح به چاقو هیئت نمایندگی رژیم ایران در سازمان ملل را «اشغال» کرده، به دربی که سه «گروگان» غیرمسلح پشت آن بودند زنجیر بستند، «لوازم و وسائل و تلویزیون و کامپیوترها را تخریب کرده و شعارهای ضددولتی بر روی دیوارها نوشتند». طبق این گزارش، یکی از این مردان که ساکن منطقه «کویینز» بود از طریق تلفن به خبرگزاری آسوشیتدپرس گفت: «ما به محض اینکه مطبوعات به اینجا برسند خودمان را تسلیم خواهیم کرد. باور کنید که هیچ سلاحی نداریم. من پدر یک خانواده هستم».

هیچ فردی که در این حملات در سراسر جهان دست داشت به اتهام تروریسم دستگیر نشد؛ هیچیک از پرونده های قضایی منتج از آن اتهام طرح ریزی عامدانه یا وجود دستورالعمل مرکزی را مطرح نکرد. قاضی کانادایی اظهار داشت که تظاهرکنندگان حق داشتند که غضبناک شوند.<sup>7</sup> آنچه این رویداد نشان داد این بود که خویشاوندان مجاهدین و هواداران آن در سراسر جهان روابط بسیار تنگاتنگی با یکدیگر دارند - آن هم 20 سال قبل از ظهور ارتباطات اینترنتی که اخیراً ثابت کرده میتواند چاشنی مهمی برای شروع اعتراضات اجتماعی در بسیاری از کشورها بشود.

این واقعه به قطع و یقین نشان داد که خصومت هواداران مجاهدین علیه حاکمان تهران میتواند به مدار غیرقابل کنترل و اعتراضات خشونت آمیز ارتقاء یابد. این حادثه همچنان بعد از 20 سال بعنوان نمونه ای از «عملیات برون مرزی (تروریستی) گسترده» مطرح میشود، امری که دست کم نشان میدهد که دولت میتواند با دسترسی آسان تر به آرشیو مطبوعات علنی ارزیابی های خود را دقیق تر کند.

صرفنظر از نمونه های روایات مخدوش از وقایع سالهای گذشته که در بالا مورد اشاره قرار گرفت، اکثر تعاریف از سازمان مجاهدین معطوف به زمان حتی دورتری است که شامل اتهامات جدی تری در رابطه با تروریسم علیه آمریکا میشود. نقل رسمی آمریکا از سه دسته از «جرائم تاریخی» ذیلا تحت بررسی قرار خواهد گرفت:

جرائم تاریخی (1) - بحران گروگانگیری. شاید هیچ ماجرای دیگری اتفاق نیافتاده باشد که گرایشات و طرز فکر آمریکایی ها نسبت به ایران را مانند جریان گروگانگیری سمت و سو داده باشد. در این حادثه سفارت آمریکا در تهران در چهارم نوامبر 1979 اشغال شد و 52 آمریکایی تا روز سوگند خوردن پرزیدنت ریگان بعنوان رئیس جمهور آمریکا در بیستم ژانویه 1981 به گروگان گرفته شدند. از سال 1994 تا 2005، در گزارشات کشوری سالیانه در مورد تروریسم این عبارت به چشم میخورد که سازمان مجاهدین خلق «از اشغال سفارت آمریکا در تهران حمایت کرد». گزارش سال 2006 واژه «خشونت آمیز» را هم به بازگو کردن واقعه اشغال سفارت ضمیمه نمود (این مورد یکی از سه نمونه ای بود که لفظ «خشونت آمیز» طی پروسه ویراستاری اضافه شده بود تا قرائت موجود فعالیت های منسوب به سازمان را در گزارشات سالهای 2005 و 2006 تکمیل کند). و نکته آخر اینکه، در گزارش سال 2009 اشاره به بحران گروگانگیری از پرونده مجاهدین حذف شد؛ تحلیل گران دولتی ظاهراً هیچ عملی را از طرف مجاهدین در قبال تسخیر سفارت نیافتند که سزاوار یادآوری آن هم 30 سال بعد از گذشت ماجرا باشد. اما سال بعد، در گزارش سال 2010، این جملات برای اولین بار به چشم میخورند که در گزارش اخیر (سال 2011) هم تکرار شده اند: «گرچه این موضوع از طرف مجاهدین رد میشود، اما تحلیل هایی که بر مبنای نقل قول ها از شاهدان عینی و مدارک مجاهدین بدست آمده نشان میدهند که اعضای مجاهدین در تسخیر سفارت آمریکا در سال 1979 در تهران مشارکت داشته و از آن اقدام حمایت کردند و همچنین نشان میدهند که سازمان مجاهدین متعاقباً مخالف آزاد کردن زودهنگام گروگان های آمریکایی بود. سازمان مجاهدین نفراتی را نیز برای محافظت و دفاع از محل سفارت آمریکا در تهران بعد از تسخیر این سفارتخانه تامین کرد».

این جملات جدید، شک و تردیدهایی را بر می انگیزد که آیا گزارش های کشوری تروریسم منابعی کاملاً متکی بر وقایع حقیقی هستند و یا مدارکی که بر مبنای انگیزه های سیاسی تنظیم شده اند؟ طبق شاخص های حقوقی سال 2004 برای نامگذاری یک نهاد بعنوان سازمان تروریستی خارجی، به سازمانی که نامگذاری شده است این امکان داده شده است تا ثابت کند شرایطی که در وهله اول توجیه کننده نامگذاری و یا ابقاء نامگذاری بوده اند به اندازه کافی دستخوش تغییرات شده اند که تنها بعد از دو سال سبب لغو نامگذاری تروریستی گردند. وزیر امور خارجه آمریکا از نظر قانونی موظف است که اجازه ندهد نامگذاری تروریستی بدون بازبینی نهاد ذیربط از پنج سال فراتر رود. بنابراین، هدف از مرور وقایع گذشته و پیراستن دیدگاه رسمی در رابطه با اعمال مجاهدین آن هم بعد از گذشت سه دهه چیست؟ و این سؤال هم مضافاً مطرح میشود که آیا تفاسیر و متون نوسانی و متغیر، حاکی از بدست آوردن اطلاعات معتبر جدید هستند و یا دلیل دیگری برای چنین نوساناتی وجود دارد؟

صرفنظر از شواهد وزارت امور خارجه، برخی حقایق تاریخی مشخص در رابطه با سازمان مجاهدین و واقعه اشغال سفارت آمریکا در سال 1979 وجود دارد که نمیتوان آنها را با ذکر یک نمونه از اطلاعات و

مفروضات خاص طرد کرد. جرقه تسخیر سفارت بدست یک گروه از دانشجویان از چهار دانشگاه که بسیار به هم نزدیک بودند زده شد. هدف آنها برگزاری یک تظاهرات سه روزه علیه نفوذ «امپریالیستی» آمریکا در ایران بود. این دسته از حامیان خمینی که خود را «دانشجویان مسلمان خط امام» می نامیدند فعالیت های خود را از طریق آیت الله محمد موسوی خوئینی ها که رابط آنها با خمینی بود تنظیم و هماهنگ میکردند. وقتی این دانشجویان فراتر از انتظارات خودشان موفق شدند به تمام مجموعه سفارت و منجمله مدارک تکه پاره شده تلگرام های محرمانه دسترسی پیدا کنند و دیپلمات های آمریکایی را به گروگان گرفتند، این واقعه تبدیل به یک داستان هیجان انگیز در سطح بین المللی شد و سپس رژیم کنترل کامل اوضاع را بدست گرفت. سه روز تبدیل به 444 روز شد.

بحران گروگانگیری موجی از حمایت عمومی را به سوی خمینی و آخوندهای سخت سر حول و حوش او روان ساخت و آنها از این موج سوء استفاده کردند تا قدرت خود را در ایران تثبیت کنند، از طریق مهار کردن نهادهای سنتی دولتی تحت نظر نخست وزیر مهدی بازرگان، کسی که یک اصلاح طلب ملی گرای مورد احترام بود، و همچنین نیروهای دیگری از قبیل سازمان مجاهدین که خواستار ایفای نقش در ایران پس از انقلاب بودند. برخی از کسانی که با مجاهدین سمپاتی داشتند ممکن است در میان چندین هزار ایرانی که در خارج از سفارت اجتماع کردند بودند تا بخاطر این اقدام چشمگیر مبارزه جویانه در برابر ابرقدرت خارجی ابراز وجد و شادمانی کنند. شاید هم سوژه نقل قول های شاهدان عینی از این ماجرا در واقع افرادی از گروه دیگری بودند که کلمه «مجاهدین» در اسم آن بود، مانند مجاهدین انقلاب اسلامی که متشکل از وفاداران به خمینی بود و اعضای آن بعدها مناصبی را یا در دولت و یا در سپاه برعهده گرفتند.

آنچه قابل تردید نیست این است که اشغال سفارت یک اهرم فشار و حربه سیاسی بدست خمینی داد تا از آن برای تضعیف بی پرده تمام رقبای سیاسی استفاده کند که نه تنها شامل نخست وزیر بازرگان و دولت «مدنی» او بلکه رهبر مجاهدین مسعود رجوی که مخالف جایگزین ساختن دیکتاتوری جدیدی بجای دیکتاتوری سابق بود نیز میشد. رجوی در مصاحبه ای با برنامه «نایتلین» تلویزیون ای.بی.سی نیوز در تاریخ 20 اکتبر 1984 این اقدام را به مثابه نقض مصونیت دیپلماتیک محکوم کرد. در همان سال، در پنجمین سالگرد تسخیر سفارت، رادیو تهران سخنرانی قاضی القضاة وقت آیت الله عبدالکریم موسوی اردبیلی که در محل سفارت ایراد شد را پخش کرد، که تسخیر سفارت را عامل «سقوط دولت موقت، انزوای لیبرال ها، و سردرگم کردن گروههای چپ و منافقین (مجاهدین)» دانست. همانطور که وزارت خارجه آمریکا هم تاکید کرده است سازمان مجاهدین خلق ایران همواره اتهام مشارکت داشتن در این اقدام را رد کرده است.

معصومه ابتکار، که در آن زمان 19 سال سن داشت و به زبان انگلیسی نسبتاً مسلط بود، جزو آن دسته ای بود که سفارت آمریکا را اشغال کردند. او بعنوان سخنگو و مترجم گروگانگیرها ایفای نقش میکرد. بیست سال بعد در کانادا کتاب خاطراتی را منتشر کرد که «تسخیر در ایران - روایت درونی تسخیر سفارت در سال 1979» نام دارد. او در صفحه 106 این کتاب مینویسد: «بسیار محتمل است که خیلی از حامیان ما در خارج دوستانی در سازمان مجاهدین داشتند یا حتی نسبت به آنها سمپاتی داشتند. چند عضو مجاهدین نزد دانشجویان مسلمان آمده بودند. وقتی رهبری آنها متوجه شد که چه اتفاقی افتاده است آنها تلاش کردند که خود را به جنبش ما وصل کنند. در آن زمان، مرزها هنوز بوضوح ترسیم نشده بود اما دیری نگذشت که چنین شد. ولی در هر حال ما سازمان مجاهدین و اعضای آن را بطور کامل از مشارکت در اشغال سفارت منع و طرد کرده بودیم. آنها عصبانی شده بودند چراکه میدانستند اگر فرصت مشارکت در واقعه را داشتند میتوانند سود زیادی ببرند».

خانم ابتکار - که بعدها در حکومت آخوندها به پست معاونت ریاست جمهوری در دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی رسید - مساعدترین تصویر را از گروگانگیرها ارائه میدهد، و شرح ماجرا از طرف او شاید به مثابه ارائه روزنه ای برای فهم طرز تفکر آنها و نه یک مرجع فاکتوئل مفید باشد.<sup>8</sup> در عین حال، او در مورد مسعود رجوی میگوید که یک «شخصیت بحث برانگیز بود که سعی میکرد برای ما خودشیرینی کند ... پشتیبانان او از طرف او به ما تلفن زده و خواستار ملاقات شدند که ما بلافاصله این پیشنهاد را رد کردیم. شورای مرکزی تقاضای او را بررسی کرد و اجماعاً رای به رد تقاضای وی داد. این تصمیم به تلاش او برای مطرح کردن خودش ضربه زد». او همچنین در صفحه 202 اشاره میکند که وقتی حفاظت مسلحانه لازم شد، «مردانی از سپاه - سپاه پاسداران انقلاب ایران که تازه تشکیل شده بود - در خارج از دیوارها مستقر شدند».

پروفسور اروند آبراهامیان از کالج باروخ دانشگاه شهر نیویورک، در پژوهش تاریخی که در سال 1989 تحت نام «مجاهدین ایران» منتشر کرد و مورد توجه قرار گرفت، در صفحات 208 و 209 به انتشارات مجاهدین در آن زمان اشاره میکند که گروگانگیرها را وابسته به حزب جمهوری اسلامی و پاسداران معرفی نموده و توضیح میدهند که چگونه ملایان افراطی از این حادثه در جهت «تحمیل» حکومت استبداد مذهبی خود «بر روی ملت» و همچنین «کنار زدن» دولت مدنی سوء استفاده نمودند.<sup>9</sup>

چنانچه ناظران امروز بخواهند نوعی رسوایی ابدی را بواسطه نقش ادعایی سازمانیافته در هدایت تسخیر سفارت در سال 1979 برای مجاهدین دست و پا کنند و بحران گروگانگیری را جاودانه سازند، آنها نه تنها باید بر شواهد خلاف این ادعا فائق آیند بلکه باید یک روایت معتبر تاریخی را نیز ارائه دهند. داستان سازی اخیر دولت آمریکا این شرط را برآورده نمیکند. تاریخ بوضوح نسبت به ضرر و ضربه ای که بعد از چنگ

زدن ملایان به قدرت متوجه مسعود رجوی شد گواهی داده است، و همینطور به احترام طولانی مدت اعضای مجاهدین نسبت به نخست وزیر بازرگان، ملی گرای لیبرال دمکرات که در اعتراض به تسخیر سفارت فورا به همراه کابینه خود استعفا داد.

جرائم تاریخی (2) - بمبگذاری در مکان های آمریکایی در ایران. در طول سه سال گذشته و نه قبل از آن، وزارت خارجه آمریکا در میان مطالب تشریحی خود پیرامون فعالیت های گذشته منتسب به سازمان مجاهدین یک پاراگراف تفصیلی را گنجانده است که شامل وقایعی که در بین سالهای 1972 تا 1979 اتفاق افتاده اند میشود، منجمله انفجار بمب در دفاتر رسمی و تجاری آمریکایی در تهران. استفاده از مواد منفجره مطابق تعریف آن، نوعی عمل گرایی افراطی است. اما شیوه وصف و منتسب کردن این حوادث در زمان حال از طرف دولت آمریکا در خور توجه و بررسی است.

بعد از قیام ژوئن 1963 (خرداد 1342)، زمانیکه شاه از نیروهای نظامی و امنیتی برای حمله، به زندان انداختن و سرکوب اعتراضات استفاده نمود، فعالیت مخالفان سیاسی ممنوع شد و تنها بطور زیرزمینی و مخفی امکان بروز یافت، چراکه سرویس سرکوبگر اطلاعاتی ساواک نفوذ خود را در درون جامعه گسترش داده بود. تا اواسط دهه 1960، دو گروه مخفی در برابر سرکوب و آنچه سرسپردگی دولت به قدرت های غربی میدیدند به مخالفت برخاستند - سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان مارکسیست چریک های فدایی خلق ایران. خواست آنها شکل دادن به نوعی جنبش آزادیخواهی «دوران بعد از استعمار» در ایران بود که نمونه هایی از آن بر علیه قدرت های پشتیبانی شده توسط خارجیان در الجزیره، کوبا، و ویتنام و برخی کشورهای در حال توسعه در آن زمان پدید آمده بودند.

پروفسور اروند آبراهامیان در کتاب خود در صفحه 128 توضیح میدهد که چگونه فدائیان بطور گسترده ای بعد از آن جلب توجه کردند که در فوریه 1971 (بهمن 1349) به یک ژاندارمری حمله کردند، چیزی که مجاهدین را نیز بر آن داشت که تلاش کنند هرچه زودتر تهاجم چشمگیر نوع خود را تدارک ببینند که هم رژیم را آبروباخته نموده و هم به افسانه شکست ناپذیری آن ضربه بزنند. آبراهامیان میگوید که مجاهدین هنگام برگزاری مراسم علنی جشن های 2500 ساله سلطنتی در اوت 1971 «تصمیم گرفتند کارخانه اصلی برق را منفجر کرده و بدین ترتیب تاریکی را بر تمام این مراسم مستولی کنند». اما در جریان تحقیق برای خرید دینامیت مجاهدین با رابطی ارتباط برقرار کردند که از قضا یک جاسوس از آب درآمد. این حمله قبل از وقوع خنثی شد.

قبل از اینکه سازمان مجاهدین بتواند هرگونه عملیاتی را علیه رژیم شاه انجام دهد، بیش از 100 تن از اعضای این سازمان دستگیر شدند. 69 تن از آنان در اوائل سال 1972 در دادگاه محاکمه شدند. در میان

آنها هشت عضو اولیه «کمیته مرکزی» مجاهدین، منجمله سه بنیانگذار سازمان بودند، به‌مراه مسعود رجوی که یکی از جوان‌ترین رهبران بود و این موقعیت را بخاطر هوش سرشار و نوشته‌هایی کسب کرده بود که متأثر از طیفی از متفکران سیاسی انقلابی و ضداستعماری بودند. تمامی رهبران مجاهدین بغیر از رجوی اعدام شدند. مجازات وی بعد از اینکه برادرش در ژنو شخصیت‌های بنام خارجی، مانند فرانسوا میتران و ژان پال سارتر، را در حمایت از او به اعتراض برانگیخت به حبس ابد تقلیل یافت. تنها در خلال این سری محاکمه‌ها بود که برای اولین بار وجود خارجی و اسم سازمانی بنام مجاهدین خلق برای مقامات آشکار شد. قبل از آن بمدت شش سال هویت این سازمان مخفی نگاه داشته شده بود.

فعالیت مجاهدین از زمان تاسیس بر روی انتشارات و توزیع نوشته‌های انتقادی سیاسی و اجتماعی در رابطه با ایران تحت حکومت شاه و همچنین برنامه مقاومت متمرکز بود. رهبران مجاهدین در جلسات محاکمه خود محکمه نظامی را مخاطب قرار داده و با متانت و در عین مبارزه طلبی و در حالیکه در معرض خطر مرگ قرار داشتند از سرکوب رژیم و وابستگی آن به آمریکا انتقاد کردند.

متون برخی از این دفاعیات بطور مخفیانه به خارج از زندان منتقل و منتشر شدند. اینطور بود که نام «مجاهدین» (که ترجمه کامل آن «مجاهدین خلق» است) در میان دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا و داخل ایران مزین به میزانی از وجهه و اعتبار خاصی گشت، چراکه آنها کسانی بودند که با مقاومت علیه سرکوب رژیم شاه زندگی خود را در معرض خطر انداخته و جان خود را از دست دادند. موضع مجاهدین طرفداران زیادی در میان روحانیون نیز کسب کرده بود (اگرچه خمینی از ابراز حمایت خودداری نمود).

آن دسته از اعضای مجاهدین که زنده مانده بودند تصمیم گرفتند که تجدید قوا نموده و «مبارزه» را ادامه دهند. اما آنها چه کسانی بودند؟ در حالیکه اغلب اعضای رهبری مجاهدین کشته شده بودند و یا مثل مسعود رجوی در زندان بسر میبردند، برخی از اعضای این گروه عملیاتی را علیه رژیم انجام داده و تهدید به انجام حملات بیشتر کردند تا رهایی هم‌زمان خود از زندان را بر رژیم تحمیل کنند. عملیات اعضای باقیمانده مجاهدین که احتمالاً شامل شماری حملات علیه مکان‌های متعلق به آمریکا در ایران بودند در سه نسخه اخیر گزارشات کشوری وزارت خارجه مورد تأکید قرار گرفته‌اند.

اما آنچه این گزارشات در مورد این حملات که به 40 سال پیش برمیگردد از قلم می‌اندازند این است که همانطور که آبراهامیان اشاره میکند (ص 140): «در آن سالها، مجاهدین بمب‌ها را شب‌هنگام و دیروقت و بعد از هشدارهای تلفنی منفجر می‌کردند تا بدین صورت از تلفات غیرنظامی کاسته شود ... هیچیک از این وقایع از نظر مطبوعات آمریکا حائز اهمیت نبود». و سازمان مجاهدین تنها نهادی نبود که میتوان چنین اعمالی را به آن نسبت داد: آبراهامیان میگوید که فدائیان هم بمبگذاری‌هایی را در اعتراض به آمریکا انجام

میداد. او در صفحه 143 کتاب خود اضافه میکند: «بمنظور مقابله با باصطلاح "تبلیغ از طریق عمل" آنها، رژیم (شاه) کارزار تبلیغاتی خود را هم علیه مجاهدین و هم علیه فدائیان براه انداخت ... رژیم مدعی میشد که تیراندازی ها و بمبگذاری ها تلفات سنگینی را در میان مردم بیگناه و غیرنظامی مخصوصا زنان و کودکان در بر داشتند. ... رژیم "اعترافات علنی" از "چریک های نادم" گرفت که همکاران سابق خود را متهم به ارتکاب انواع و اقسام جرائم میکردند...».

بنظر میرسد که واقعیت عبارت از این است که سازمان مجاهدین خلق در اوائل دهه 1970 در میان گروههای مخالف دیگری بود که بمبگذاری هایی را در محل هایی در داخل ایران که با نهادهای امنیتی شاه و آمریکا ارتباط داشت انجام میداد تا از این طریق تصویر باثباتی که رژیم شاه میخواست از خود نزد افکار عمومی و دولت های خارجی و شرکت های چندملیتی جا بیاندازد را خدشه دار کند. اما اهمیت و جدیت این فعالیت ها - که ناگفته نماند، غیرقانونی، خطرناک و ضدآمریکایی بودند - به هر صورت از جانب رژیم شاه اغراق میشد. اما آنچه هنوز روشن نشده است این است که چرا این حوادث بعد از گذشت این همه سال از اهمیت جدیدی در پرونده تروریستی مجاهدین نزد دولت آمریکا برخوردار شده اند؟

جرائم تاریخی (3) - کشتن آمریکایی ها در ایران در دهه 1970. اما جدی ترین اتهام علیه مجاهدین که در بیانیه لغو نامگذاری هم به آن اشاره شده است، و در تمام نسخه های گزارشات کشوری در این سالیان آمده است، و نیز در هر گزارش مطبوعاتی یا نوشتار ناظران در مورد مجاهدین به چشم میخورد، این است که ترور شش مقام و پیمانکار آمریکایی در ایران در دهه 1970 کار «مجاهدین» بوده است.

مشکل این ادعا در اینجاست که گویای کل واقعیت نیست و در نتیجه این اتهام علیه افراد و گروههایی مطرح میشود که مسئول ارتکاب چنین جرائم جدی علیه آمریکا نشده اند. این قتل ها به یک معنا کار اعضای باصطلاح «مجاهدین» بوده است. اما وقتی در مورد اعضا، هواداران و طرفداران مجاهدین امروز - و در واقع سازمان مجاهدین از اوائل دهه 1970 - اطلاق شود، میتوان گفت چنین ادعایی توجیه ناپذیر و حتی دروغ است.

همانطور که ذیلا شرح آن خواهد رفت، «چسباندن» مسئولیت این قتل ها به سازمان مجاهدین امروز که در سالهای 1978 و 1979 تحت رهبری مسعود رجوی بازسازی شد مثل این میماند که مقامات و هواداران حکومت خودگردان فلسطین را مسئول قتل هایی دانست که در گذشته بدست اعضای اولیه حماس صورت گرفته آن هم تنها به این دلیل که هر دو موجودیت از متن مقاومت فلسطین علیه اشغال اسرائیل برآمده اند. قتل اتباع آمریکا در ایران در اوائل تا اواسط دهه 1970 نه کار افرادی که با مجاهدین امروز مرتبط هستند، که اقداماتی از سوی رقبای آنها در میان عناصر مخالف شاه بود.



توضیح را با اشاره به این خطای فاحش در گزارشات کشوری وزارت خارجه شروع خواهیم کرد که در نسخه های سالهای 2009، 2010 و 2011 تکرار شده است. این گزارش در رابطه با مقطع زمانی بعد از به قدرت رسیدن خمینی در سال 1979 میگوید: «ایدئولوژی مجاهدین با دولتی که بعد از انقلاب بر سر کار آمد در تضاد بود و رهبری اولیه آن چندی بعد توسط رژیم خمینی اعدام شد». دست کم سه سال است که دولت آمریکا بر این باور بوده است که «رهبری اولیه» مجاهدین در طول دهه 1970 در قید حیات بوده و بعد از انقلاب سال 1979 بدست رژیم خمینی و نه در اوائل سال 1972 بدست رژیم شاه اعدام شد. این بسادگی در ردیف یک غلط املائی یا یک اشتباه سرسری نیست. بلکه یک اشتباه فاکتوئل اساسی است.

زمانیکه کشته شدن آمریکایی ها در ایران در سال 1973 شروع شد - و در واقع بیش از یک سال قبل از آن - بسیاری از اعضای اولیه مجاهدین از جمله تمامی بنیانگذاران مجاهدین بدست نیروهای امنیتی شاه کشته یا اعدام شده بودند و مسعود رجوی هم تا ژانویه 1979 در زندان محبوس بود.

شگفت آور است که وزارت خارجه در رابطه با اعداد و ارقام هم حتی هنگام اشاره به کشته شدن شهروندان آمریکایی گیج و سردرگم است. در حالیکه سفیر بنجامین، که تا دسامبر 2012 در مقام هماهنگ کننده ضد تروریسم وزارت خارجه بود، در سخنان رسمی خود به هفت مورد ترور آمریکایی ها در ایران در دهه 1970 اشاره کرده است، چهار گزارش اخیر کشورها در مورد تروریسم تنها به شش مورد اشاره میکنند. گزارشات سالهای 2008، 2009، 2010، و 2011 فقط به دو تن از کارکنان شرکت راکول انترناسیونال اشاره میکنند که در سال 1976 کشته شدند، با اینکه گزارشات مطبوعاتی آن زمان و یک گزارش سال 1994 وزارت خارجه (که در زیر آمده است) به سه مورد اشاره نموده است. نسخه های اخیر گزارشات کشوری در مورد تروریسم یک اتهام جدید را هم به این صورت مطرح میکنند که: «در سال 1979، این گروه مسئولیت قتل یک مدیر شرکت آمریکایی تگزاکو را برعهده گرفت». ادعایی که به عقیده سازمان مجاهدین صحت ندارد.

هویت عاملان ترور مستشاران نظامی آمریکایی و پیمانکاران در تهران مشخص است. روزنامه واشنگتن پست در شماره 11 مه 1976 گزارش داد (ص 9A) که در ماه ژانویه همان سال «نه تروریست به جرم به قتل رساندن سه سرهنگ آمریکایی ... تیرباران شدند. رهبر این گروه، وحید افراخته، به یک فرد غربی که اجازه پیدا کرده بود او را مدت کوتاهی قبل از اعدامش ملاقات کند گفته بود که ... او شخصا سرهنگ لوئیس هاوکینز را در تهران در سال 1973 ترور کرده بود و تیمی را که سرهنگ پال شیفر و سرهنگ دوم ترنر را بعد از متوقف کردن ... ماشین های آنها در سال 1975 ترور کرده بود فرماندهی کرده است». یک گزارش از خبرگزاری «یونایتد پرس انترناسیونال» بتاريخ 16 نوامبر 1976 که روز بعد در روزنامه واشنگتن

پست نیز منعکس شد از این قرار بود که پلیس تهران بهرام آرام را به ضرب گلوله کشته است، یعنی «همان مردی که طراح قتل» سه کارمند آمریکایی را کول انترناسیونال «در ماه اوت بود».

برغم در دسترس بودن این اطلاعات و داده ها، یک گزارش وزارت خارجه در رابطه با مجاهدین که بمنظور ارائه به کنگره در سال 1994 تدوین شده بود هنگام نام بردن از سه تن از عاملان مجاهدین که متهم به قتل شش آمریکایی بین سالهای 1973 تا 1976 بودند حاوی اشتباهاتی بود. (اما این گزارش بدرستی از شش آمریکایی ترور شده، منجمله سه، و نه دو، کارمند شرکت راکول انترناسیونال، نام برد. هیچ اشاره ای به قتل یک مدیر شرکت تگزاکو در سال 1979 نشد). در این گزارش به غلط نوشته شده بود که عضو سازمان مجاهدین خلق رضا رضائی به جرم قتل سرهنگ دوم لوئیس هاوکینز در سال 1973 دستگیر و اعدام شد. اما واقعیت این است که رضایی در سال 1971 به همراه سایر اعضای رهبری مجاهدین دستگیر شد و بعد از زندان فرار کرد. نیروهای امنیتی رژیم او را در جریان محاصره ای در سال 1973 در تهران به قتل رساندند. همین گزارش از «رحمان وحید افراخته» بعنوان قاتل دو افسر نظامی آمریکایی دیگر نام میبرد که در واقع تلفیق نادرست و معیوب اسامی دو برادر، یعنی رحمان و وحید افراخته، است.

اگرچه نهادهای امنیتی آمریکایی از اواسط دهه 1970 در مورد قاتلان اتباع آمریکایی آگاهی داشتند و همانطور که مطبوعات غربی در آن زمان گزارش کرده بودند نه عضو گروه مارکسیستی انشعابی که دستگیر شده بودند به ارتکاب این قتل ها اعتراف نموده و اعدام شده بودند، اما با این حال گزارش کشوری تروریسم مربوط به سال 2006 که یک سال بعد در سال 2007 منتشر شد، ادعای عجیبی را مطرح نمود که نه در نسخه های قبلی و نه بعد از آن به چشم نمیخورد: «برغم تلاش های آمریکا، اعضای مجاهدین هیچگاه بخاطر نقش این گروه در چنین اعمال غیرقانونی به دست عدالت سپرده نشده اند». یک گزارش که توسط یک زندانی سیاسی سابق در سایت های ایرانی منتشر شده است، ادعا می کند که یکی از اعضای تیم وحید افراخته که مرتکب ترور دستکم سه آمریکایی شده است زنده ماند و در اروپا زندگی میکند. هیچ نشانه ای در اطلاعات عمومی به چشم نمیخورد که نشان دهد دولت آمریکا چنین فردی را بخاطر ارتکاب اعمال تروریستی علیه آمریکا تحت تعقیب قرار داده است.

قاتلان واقعی آمریکایی ها در ایران، منجمله وحید افراخته و بهرام آرام، متعلق به دسته ای بودند که بعد از اعدام و دستگیری بسیاری از اعضای رهبری سازمان مجاهدین خلق در سال 1972 از میان اعضای باقی مانده سربرآوردند و در نهایت هم بطور کامل (و خشونت آمیز) در سال 1975 اعلام جدایی کردند. این گروه انشعابی، هویتی سکولار تر و افراطی تر و نظرگاهی چپ گرا اتخاذ کرد. آنها به اسلام بعنوان یک گرایش تعیین کننده معتقد نبودند. این گروه که ابتدا با نام مجاهدین م.ل (مارکسیست لنینیست)، و بعدها

«سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» («پیکار»)، شناخته میشد، با جرج حبش و فرماندهی کل جبهه خلق برای آزادی فلسطین، جدایی طلبان یمن و احتمالاً دولت کوبا در ارتباط بود.

انشعاب در مجاهدین، که در سال 1972 شروع شد و در سال 1975 بطور گسترده هویدا گشت، واقعی بود. نام اصلی ترین مرکز آموزش تخصصی که قبلاً بعنوان دانشگاه صنعتی آریامهر شناخته میشد، بعد از انقلاب 1979 به دانشگاه صنعتی شریف تغییر یافت، و این به سبب پاس داشتن خاطره مجید شریف واقفی بود که در سال 1975 در سطح یکی از اعضای ارشد باقی مانده مجاهدین بود. او از هویت اسلامی این سازمان در مخالفت با چالشی که از جانب چپ گراهای افراطی سکولار متوجه آن شده بود صیانت میکرد.

در روز 7 مه 1975، شریف واقفی طی عملیاتی که توسط رهبران گروه انشعابی مارکسیستی، منجمله وحید افراخته، بهرام آرام و تقی شهرام طرح ریزی شده بود به قتل رسید. یکی از اعضای ارشد دیگر سازمان مجاهدین در آن زمان محمد یقینی بود که او نیز بدست این گروه جدا شده به قتل رسید. فرد سومی بنام مرتضی صمدیه لباف هم توسط این باند جدا شده به ضرب گلوله مجروح شد و سپس توسط سرویس امنیتی ساواک دستگیر و قبل از تیرباران توسط جوخه اعدام مورد شکنجه قرار گرفت.

مسعود رجوی هنگامیکه در زندان بسر میبرد، و پس از اینکه از وقوع این حوادث اطلاع یافت، جزوه ای را در نیمه دوم دهه 1970 تالیف نمود که از این «اپورتونیست های چپ نما»، «تحول ایدئولوژیک سازمان» آنها و عملیات آنها که منجر به کشته شدن شهروندان آمریکایی شده بود در راستای تلاششان برای «به چالش طلبیدن» و به حاشیه راندن مجاهدین «اصیل» (یعنی مسلمان) انتقاد میکرد.

در سال 2005، وزارت خارجه آمریکا بدرستی این گروه سکولار انشعابی را مسئول کشتن اتباع آمریکایی

a.k.a. MKO;  
Mujahedin-e Khalq;  
Muslim Iranian Students' Society,  
National Council of Resistance;  
National Council of Resistance (NCR);  
Organization of the People's Holy Warriors of Iran;  
The National Liberation Army of Iran (NLA);  
The People's Mujahedin Organization of Iran (PMOI);  
National Council of Resistance of Iran (NCRI);  
Sezeman-e Mujahedin-e Khalq-e Iran

**Description**  
The MEK advocates the violent overthrow of the Iranian regime. The MEK philosophy mixes Marxism, feminism, nationalism, and Islam. The group emerged as one of several political movements seeking to unseat the Shah in the 1960s. After Khomeini's regime arrested most of the MEK leadership a few years after the Islamic Revolution, members fled to Europe. Saddam Hussein invited the group to Iraq in the late 1980s, where it reformed as a paramilitary organization and conducted several cross-border forays into Iran. A Marxist element of the MEK murdered several of the Shah's U.S. security advisers prior to the Islamic Revolution, and the group helped guard the U.S. Embassy after Islamic students seized it in 1979. Since then, the MEK has conducted terrorist attacks against the interests of the clerical regime in Iran and abroad.

در ایران شناخت. در گزارش کشوری تروریسم مربوط به آن سال، که بتاريخ 28 آوریل 2006، انتشار یافت، نوشته شده بود: «یک عنصر مارکسیست مجاهدین چند تن از مشاوران امنیتی آمریکایی شاه را قبل از وقوع انقلاب اسلامی به قتل

رساند...» (تصویر 34). این روایت که از نظر تاریخی دقیق تر است، و برای انتشار در گزارش کشوری تروریسم سال 2005 مورد قبول نهادهای دولتی آمریکایی واقع شده بود، بدون ارائه هیچگونه توضیحی از نسخه های بعدی حذف شد.

در پرداختن به این مسئله، که طولانی مدت ترین اتهام مغرضانه علیه مجاهدین است، روایت رسمی مهمترین واقعیت را مخدوش می کند: مسعود رجوی و مجاهدینی که تحت رهبری او در اواخر دهه 1970 به بعد احیا شدند، هیچ دخالتی در کشتن آمریکایی ها در ایران نداشتند. این اقدامات توسط رقبایی که از مجاهدین جدا شدند، صورت گرفت و گر نه همه آنها اکثرا یا دستگیر شدند و بعد از اعتراف به این قتلها اعدام شدند و یا در درگیری با نیروهای امنیتی دولتی کشته شدند. این احتمال که فردی که ارتباطی با مجاهدین امروز داشته باشد، ربطی به سوء قصد به آمریکاییان در دهه 70 داشته باشد، اصلاً وجود ندارد.

در اینجا لازم است که به بکار بردن مکرر لفظ «مارکسیست» هنگام شرح عقاید سازمان مجاهدین خلق هم اشاره ای ضمنی شود؛ گزارش سال 2011 کشوری وزارت خارجه سه بار از این واژه استفاده میکند - «مارکسیست-اسلامی»، «مارکسیست ها» و «مارکسیسم». اگرچه آثار سیاسی مکتوب بنیانگذاران مجاهدین از نقد اجتماعی مارکس نسبت به نابرابری طبقاتی وام گرفته اند، اما آنها قاطعانه ایدئولوژی سیاسی مارکس را رد نمودند. بر خلاف این، عناصر افراطی که از اوائل تا اواسط دهه 1970 از مجاهدین جدا شدند خود را مارکسیست معرفی میکردند.

همانطور که یک پژوهشگر بنام مهرزاد بروجرودی، پروفسور دانشگاه سیراکیوز، که ایدئولوژی مجاهدین را مورد مطالعه قرار داده (اما حامی مجاهدین نیست)، نوشته است، مسعود رجوی و مجاهدین «امید داشتند که در مقابل حضور نیرومند مارکسیسم در محافل روشنفکری ایرانیان عرض اندام کنند. این سازمان نسبت به فرضیات مارکسیسم شک و تردید داشت و ... ماتریالیسم تاریخی را رد میکرد» و در عین حال باورهای مذهبی خود را حفظ مینمود.<sup>10</sup> آبراهامیان در ص 2 کتاب خود مینویسد: «واقعیت این است که مجاهدین حتی یک بار هم از واژه هایی

مانند سوسیالیست، کمونیست، مارکسیست یا اشتراکی (کمونیست) برای معرفی خود استفاده نکرده اند». و سازمان مجاهدین خلق هیچوقت در یک کشور کمونیستی دفتر نمایندگی نداشته است.

اما هم رژیم شاه و هم رژیم آخوندها زدن برجسب مارکسیستی بر روی سازمان مجاهدین را به نفع خود پنداشته اند. آبراهامیان باز هم مینویسد (ص 101): «همانطور که سالها بعد (مسعود) رجوی گفت، این سازمان از واژه سوسیالیست دوری جست چون چنین واژه ای باعث خطور مفاهیمی مانند تفکر انکار خدا، ماتریالیسم و غرب گرایی در اذهان عمومی میشد. دقیقا به همین دلیل، رژیم (شاه) نیز مترصد بود که برجسب اسلامی-مارکسیستی و یا مسلمانان مارکسیست به مجاهدین بزند». رجوی در سپتامبر 1981 به مجله تایم گفت: «برای دیکتاتورهایی مثل خمینی، استعمال واژه "مارکسیست اسلامی" برای مقابله با هر اپوزیسیونی بسیار مفید و سودآور است. اگر حضرت مسیح و حضرت محمد هم امروز زنده بودند و در اعتراض به خمینی برمی خاستند، او آنها را هم مارکسیست خطاب میکرد».<sup>11</sup>

#### 1980 - سال حذف شده

بعد از بررسی این و سایر تناقض ها بین روایات رسمی از یک طرف و واقعیات تاریخی از سوی دیگر، این سؤال در ذهن خطور میکند که تا چه اندازه چهره مجاهدین و تاریخچه آن امروز در واشنگتن فرق میکرد چنانچه دیپلمات های آمریکایی از نوامبر 1979 تا ژانویه 1981 (تصویر 4) به گروگان گرفته نمی شدند. نه تنها برجسته ترین متخصصین زبان و امور ایران مجال آن را نداشتند که نظاره کنند و گزارش دهند که چگونه خمینی و ماموران و نیروهای وفادار به او با استفاده از شیوه های مختلف نخست وزیر بازرگان و سپس رئیس جمهور وقت بنی صدر را به حاشیه می راندند و کارزار مسعود رجوی و سایر دسته بندی های سیاسی که برای بدست آوردن حاکمیت مردمی که مدت مدیدی از آن محروم بودند را سرکوب میکردند؛ بلکه توجه آمریکا بطور کامل - که قابل فهم است - بر روی سرنوشت گروگانها متمرکز شده بود و به هیچ وجه معطوف به کشمکش و مجادله بر سر قدرت در داخل ایران پس از سرنوشت شاه نبود.

این شکاف و حفره در حافظه جمعی تاریخی آمریکا مهم و سرنوشت ساز شد. آنچه در این زمان اتفاق افتاد منجر به



تصاحب قدرت رژیم مذهبی شد و بذر آسیب پذیری آن را نیز کاشت. دوران سقوط نظام سلطنتی منتهی به یک رقابت شدید برای کسب حمایت عمومی از طرف همه نیروهای سیاسی شد که متقابلا کارشکنی، تهدیدات افزایش یابنده و خشونت از طرف ملایان را بدنبال داشت. انتظارات رشدیابنده بسیاری از مردم ایران برای ایجاد یک دموکراسی مدرن بعد از انقلاب 1979 با

مانع مواجه شد چراکه خمینی نظام خشن امنیتی شاه را با نهادهای جدیدی که تسلط کامل خود را تحت لوای اختیارات عالی مذهبی تثبیت میکردند جایگزین نمود. در واکنش به تعدی ملایان، در بهار 1981 یک «انقلاب» دوم در سراسر ایران در شرف تکوین بود و چنین رویدادی به احتمال زیاد میتوانست روند تصاحب قدرت توسط خمینی را متوقف کند. اگر خمینی و محافل نزدیک به او اسباب جدید و گسترده سرکوب خود را برای ممانعت از این رویداد به هر قیمت که میتوانستند بکار نمیبردند چنین انقلابی اتفاق می افتاد.

احتمالا هیچ تحریفی در تمامی روایت رسمی تاریخچه فعالیت های مجاهدین بیشتر از این نمونه شایان توجه نیست که در گزارش کشوری سال 2011 نقل شده است: «در سال 1981، رهبری مجاهدین سعی کرد رژیم جدیدالتاسیس اسلامی را سرنگون نماید؛ نیروهای امنیتی ایران متعاقبا مرحله سرکوبی را علیه این گروه آغاز کردند. مجاهدین یک کارزار بمبگذاری را براه انداخت ... که نزدیک به 70 تن از مقامات ارشد ایرانی را به قتل رساند. این حملات باعث تشدید سرکوب از طرف دولت ایران شد و رهبران مجاهدین را به فرانسه متواری ساخت». این تعبیر از وقایع، که حقیقت را وارونه جلوه میدهد، سیر حوادث را طوری ترسیم میکند که بار اخلاقی بر روی دوش مجاهدین و مسعود رجوی قرار گیرد گوئیا که آنها بودند که در وهله اول به اقدامات خشونت آمیز متوسل شدند، و مضافا به کارزار سیاسی آنها برچسب اقدام برای «سرنگونی» اطلاق میشود. پیامد درازمدت این ادعا پرواضح است: هرگونه حزن و مصیبتی که از سال 1981 به بعد بر سر اعضا و هواداران مجاهدین آمده است تقصیر خودشان بوده است؛ این گروه خودش ملایان را برآشفست و تحریک کرد و بر همین اساس واکنش سرسختانه ملایان موجه است.

وزارت خارجه آمریکا همیشه چنین تعبیری از رخدادهای سالهای 1980 تا 1981 نداشته است؛ در واقع، عبارات فوق الذکر برای اولین بار تنها پنج سال پیش در نسخه سال 2006 گزارش کشوری تروریسم که در آوریل 2007 منتشر شد پدیدار گشت - نسخه ای که حاوی چند سطر جدید در رابطه با مجاهدین بود که در این کتاب به آن موضوعات پرداخته شده است. تعابیری که در نسخه های 12 سال قبل از آن، یعنی از سال 1993 به بعد به چشم میخورد فقط این بیان را بکار میبرد: «در دهه 1980، رهبران مجاهدین بخاطر اقدامات نیروهای امنیتی ایران مجبور شدند که به فرانسه فرار کنند». بازنویسی تاریخ در رابطه با یک دوران کلیدی، بعد از گذشت 26 سال مناسب بود چنانچه بر پایه تدقیق بیشتر تاریخی و یا دسترسی به اطلاعات تاریخی بهبودیافته صورت میگرفت. اما همانطور که ذیلا از نظر خواهد گذشت چنین منطقی در اینجا غایب است.

برای درک تاثیرات فقدان گزارشات سیاسی در «سال گمشده» خوب است برخی از وقایعی که در واشنگتن نادیده گرفته شدند را مورد توجه قرار داد، هنگامیکه ابتدا مقامات آمریکایی با مسئله بحث برانگیز پذیرش شاه تبعیدی در آمریکا برای مداوای سرطان وی و سپس بحران گروگانگیری در سفارت که طی آن گروگانگیرها خواستار استرداد شاه توسط آمریکا برای محاکمه در ایران دست و پنجه نرم میکردند. بعد از اینکه مسعود رجوی در ژانویه سال 1979 از زندان آزاد شد، در سپتامبر آن سال به قم سفر کرد تا با خمینی دیدار کند. در آن زمان هنوز اختیارات

اجرایی، قانونگذاری و قضایی خمینی در مقایسه با دولت مدنی معلوم و مشخص نشده بود. یک عضو باسابقه مجاهدین که مسعود رجوی را در آن ملاقات همراهی میکرد وقایع را برای نگارنده شرح داد.

او توضیح داد که سه سال قبل از آن، خبر جزوه ای که مسعود رجوی از داخل زندان خطاب به اعضای مجاهدین نوشته بود که طی آن هشدار داده بود «ارتجاع راست» بزرگترین تهدید انقلاب است به اطلاع خمینی رسیده بود. با این حال، خمینی رجوی را پذیرفت و گفت: «شما تلاش های زیادی کرده اید. اما همانطور که میدانید مسئله اصلی بین ما اسلام است. ما باید هرآنچه در توان داریم انجام دهیم تا اسلام بر مملکت حکمفرما شود». خمینی از رجوی خواست که علیه نیروهای چپ، اقلیت ها، و جدایی طلبان کرد که همه آنها را مجموعاً «ضدانقلاب» مینامید با او همکاری کند. او از رجوی خواست که شروط انقلاب ایران را که در فراندوم قانونی اساسی که قرار بود در اوائل دسامبر 1979 برگزار شود متبلور شده بود بپذیرد.

رجوی در پاسخ گفت: «ما مسلمان هستیم؛ ولی اولین پیام اسلام "آزادی" است». این شاهد نقل میکند که ناگهان لبخند خمینی از چهره اش محو شد و نگاه غضبناک او به پایین معطوف گشت و از چشم در چشم شدن با میهمانان خود خودداری نمود. رجوی هم اضافه کرد که انتظار مردم از رهبران شان این است که به شعارهای انقلاب وفادار بمانند. خمینی در جواب فقط به خداحافظی کردن اکتفا کرد. این کلمه «آزادی» بود که نقطه پایانی بر ملاقات گذاشت.

از اوائل سال 1979 تا ژوئن 1981، رجوی و مجاهدین به فعالیت علنی سیاسی روی آورده و از برخورد و درگیری با ملایان اجتناب میکردند. نهادهای «دولت سایه» ای که حول خمینی شکل گرفته بود، منجمله فالانژهای حزب الهی که از طیف طرفداران خمینی تشکیل شده بودند، به نوبه خود تلاش میکردند که این کارزار را با توسل به تهدید، اذیت و آزار در گردهمایی های سیاسی، و حملات به دفاتر و چاپخانه های مجاهدین در سراسر ایران متوقف نمایند.

رجوی کاندیدای ریاست جمهوری شد و اعلام کرد که هدفش اصلاح قانون اساسی خمینی است که بر اساس ولایت فقیه بنا شده و مترادف با دیکتاتوری است. جرج دبلیو بال، که معاون وزیر خارجه و سپس سفیر آمریکا در سازمان ملل در دوران ریاست جمهوری کندی و جانسون بود، در سال 1981 نوشت: «قصد مجاهدین جایگزین ساختن رژیم عقب مانده اسلامی فعلی با یک اسلام مدرن شیعی است که متکی به اصول مساوات طلبانه بر پایه منابع قرآن و نه مارکس باشد».<sup>12</sup>

خمینی با این دست آویز که آنها از قانون اساسی او حمایت نکرده اند کاندیداتوری رجوی و سایر مجاهدین را ممنوع کرد. خبرنگار لوموند در روز 29 مارس 1980 گزارش داد که چنانچه کاندیداتوری رجوی لغو نمی شد، او

قادر بود «چندین میلیون رای» کسب کند، منجمله رای «اقلیت های مذهبی و قومی ... سهم بزرگی از رای زنان ... و جوانان». ابوالحسن بنی صدر در فوریه 1980 اولین رئیس جمهور منتخب ایران شد.

رجوی سپس کاندید عضویت در مجلس شد و حدود نیم میلیون رای آورد، و به همین ترتیب مریم عضدانلو (مریم رجوی) نیز کاندیدای مجلس بود و حدود 250 هزار رای آورد. سایر کاندیداهای مجاهدین نیز از پشتیبانی قوی مردمی برخوردار بودند اما ملایان تمامی آنها را از ورود به مجلس منع کردند. در اوائل سال 1980، خمینی فتوایی را با دستخط خودش برای اعدام اعضا و هواداران مجاهدین صادر نمود.<sup>13</sup> نیروهای رژیم به تمامی دفاتری که نشریه مجاهد را چاپ و یا توزیع میکردند هجوم بردند و این نشریه از اواخر سال 1980 اجباراً مخفیانه چاپ میشد. گفتمان رسمی بین مجاهدین و ملایان رنگ و بوی تقابل جویانه بیشتری به خود گرفت. حملات حزب الهی ها باعث کشته یا مصدوم شدن بسیاری از طرفداران مجاهدین شد.

در ژوئیه 1980، رژیم یک توطئه بزرگ از طرف ارتش و افسران سابق سرویس های امنیتی که از چند مقرر در ایران برای سرنگونی آخوندها و جلوگیری از شکل گیری دیکتاتوری نوپای آنها عمل میکردند را خنثی نمود. این واقعه که بنام «کودتای نوژه» معروف شد منعکس کننده عمق نگرانی عمومی از سمت و سوی رویدادهای بعد از انقلاب به سرکردگی خمینی بود. درحالیکه ارتش گزینه کودتا را انتخاب کرده بود، سازمان مجاهدین خلق به فعالیت های سیاسی خود ادامه میداد و بدنبال کسب حمایت مردمی بود.

طبق گزارشات جراید مهم غربی از تهران، برغم افزایش تهدیدها، مصدومیت ها و دستگیری ها، دهها هزار تن برای شنیدن سخنرانی های رجوی تجمع میکردند. به گفته آبراهامیان، در گردهمایی اعتراضی 27 آوریل 1981 بیش از 150 هزار نفر حضور داشتند (صفحات 216 تا 217). اما رژیم بعد از آن هرگونه تجمع و گردهمایی مجاهدین را ممنوع اعلام کرد. سازمان مجاهدین در آن زمان نامه ای سرگشاده خطاب به رئیس جمهور بنی صدر نوشت و خواستار آن گردید که دولت از «حق شهروندان برای برگزاری تجمعات مسالمت آمیز» صیانت کند. همانطور که آبراهامیان هم میگوید: «رژیم بوضوح داشت تسلط خود بر خیابانها را از دست میداد». (این وقایع را با بیانی که جدیداً در گزارش مربوط به سال 2006 وزارت امور خارجه آمده بود مقایسه کنید که: «بعد از شرکت مجاهدین در انقلاب اسلامی 1979، از میزان مقبولیت عمومی این گروه در میان مردم ایران سرعت کاسته شد»).



30 خرداد 1360 سرفصلی کلیدی در این مقطع زمانی است. به گفته آبراهامیان (ص 218)، در روز 29 خرداد رجوی و بنی صدر «از تمام ملت خواستند تا روز بعد به خیابانها بروند تا مراتب مخالفت خود را با «انحصارطلبان» (رژیم) که به قول آنها کودتا کرده بودند ابراز کنند». روز



بعد مردم به خیابانهای شهرهای سراسر کشور سرازیر شدند - نیم میلیون نفر فقط در خیابانهای تهران (تصویر 5).

خمینی که با چشم انداز حذف شدن با انقلاب دوم نظیر آنچه که دو سال قبل خود او بر موجش سوار و منجر به فروپاشی حکومت شاه شد مواجه بود روز بعد از تظاهرات اقدام به عزل بنی صدر نمود. رژیم او چند تن از متحدان نزدیک رجوی و بنی صدر را دستگیر و اعدام کرد، و این دو مرد را وادار به روی آوردن به زندگی مخفیانه نمود. به گفته آبراهامیان (ص 219) خمینی متعاقبا «اختناق و سرکوبی که نظیر آن در تاریخ معاصر ایران مشاهده نشده است» را مستولی نمود.

این سؤال که چه کسی طرف دیگر را در خلال مبارزه برای رقم زدن آینده ایران تحریک نمود - یعنی اینکه اقدامات چه طرفی از مشروعیت بیشتری برخوردار بود - نه مبهم و نه پیچیده است. ملایان با یک حریف سیاسی که موفقیت های روزافزونی را کسب میکرد مواجه شده بودند، و در مقابل به زور افزایش یابنده متوسل شدند تا پایه های قدرت انحصاری خود را تحکیم نمایند. اقدام خمینی مبنی بر اعطای اختیارات الهی به خودش که از طریق دادگاههای مذهبی و گروههای شبه نظامی جدیدالتاسیس جاری و ساری میشد از جانب کارزارهای سیاسی و سراسری مخالفان او و طرفداران نهادهای متعارف دولتی به چالش کشیده شده بود. آنها آماج حمله و هجوم قرار گرفتند، کشته و یا دستگیر شدند و یا مجبور به روی آوردن به زندگی مخفی گردیدند. آبراهامیان میگوید (ص 213) که تا 30 خرداد 1360، یعنی قبل از اینکه سازمان مجاهدین به حیات مخفیانه روی آورد و به رویکرد قهرآمیز متوسل شود، حملات رژیم تا آن زمان جان 71 عضو و هوادار مجاهدین را گرفته بود - یعنی همان تعدادی که در طول هفت سال پیش از آن طی مقاومت در برابر رژیم شاه جان خود را از دست داده بودند.

روایت تاریخی وزارت خارجه آمریکا، دستکم آنگونه که از سال 2007 مطرح میشود، بطور کامل انحطاط و گرایش خمینی در طول این یک سال به سمت یک دیکتاتوری خشن را نادیده میگیرد. در عوض سازمان مجاهدین و چند گروه سیاسی سازمانیافته دیگر مسئول اعمال خشونت قلمداد میشوند در حالیکه درست عکس این موضوع حقیقت دارد. به آنها برچسب افراطی بودن و مهاجم زده میشود چون بعد از 30 خرداد 1360 به مقاومت مسلحانه و فعالیت های مخفی روی آوردند و هیچ توجهی به این موضوع نمیشود که صدها تن از آنان بطور روزمره یا دستگیر شدند و یا در خیابانها مورد اصابت گلوله قرار گرفتند. رجوی و بنی صدر - که فراموش نشود رئیس جمهور منتخب کشور بود - با هم به زندگی مخفی روی آوردند و بنی صدر تحت حفاظت مجاهدین قرار گرفت. هر دوی آنها از مرگ احتمالی نجات یافتند بعد از اینکه مخفیانه سوار هواپیمایی شدند که یک سرهنگ نیروی هوایی ایران خلبان آن بود. هواپیما در 28 ژوئیه 1981 در پاریس فرود آمد.

در حالیکه اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق و سایر مخالفان سیاسی خمینی تحت تعقیب بودند و توسط نیروهای ملایان شتابان به دار آویخته میشدند، یک بمبگذاری در روز 28 ژوئن 1981 منجر به کشته و مجروح

شدن شماری از مقامات ارشد رژیم ملایان منجمله محمدحسین بهشتی رئیس قوه قضاییه شد که در مقرر حزب شان در تهران تجمع کرده بودند. وزارت خارجه در نقل خود از این بمبگذاری به «قریب 70» نفر از مقامات رژیم که کشته شدند اشاره میکند. این رقم تقریباً به قطع و یقین غلط است. برخی از روایات غیررسمی شمار واقعی کشته شدگان را نزدیک به 120 تن عنوان کرده اند. رقم 73 نفر که از طرف رژیم عنوان میشود - یعنی بهشتی به همراه «72 تن» - طبق این گزارشها یک بدعت تبلیغاتی بود تا در اذهان عمومی موضوع را با جنگ بزرگ کربلا متصل کند که در سال 680 میلادی بوقوع پیوست و طی آن گفته میشود سومین امام شیعیان امام حسین و 72 تن از یاران او که قهرمانانه به مضاف با یک نیروی بسیار وسیع تر رفته بودند جان خود را از دست دادند.

جزئیات آمار و ارقام تلفات در اینجا برجسته شد تا ظرفیت رژیم برای ابداع واقعیت ها در راستای طرح های سیاسی خود بهتر درک شود. طبق گزارش رویتر که در شماره 30 ژوئن 1981 نیویورک تایمز درج شد، مقامات ابتدا «شیطان بزرگ» (آمریکا) را مقصر پنداشتند. آبراهامیان درص 220 کتاب خود اشاره میکند که رژیم همچنین به «بقایای ساواک و رژیم عراق» مظنون بود. بر اساس گزارش نیویورک تایمز، حزب برابری طلب میهن پرستان، یک گروه مخالف ایرانی که در ترکیه مستقر بود، مسئولیت این حمله را برعهده گرفت. حزب توده طرفدار شوروی سابق هم مورد سوء ظن قرار داشت. گزارش این روزنامه همچنین اضافه نمود که شب قبل از این بمبگذاری، در روز 27 ژوئن، بمبی که در داخل یک ضبط صوت جاسازی شده بود، منفجر شده و جراحات دائمی به دست راست علی خامنه ای، ولی فقیه فعلی رژیم، وارد آورد. بر اساس گزارش نیویورک تایمز، «یک یادداشت در محل یافت شده بود که حاوی این ادعا بود که گروه فرقان که مخالف دخالت روحانیون در سیاست است، این حمله را تدارک دیده است...».

چند روز بعد، رژیم روایت خود را تغییر داد و سازمان مجاهدین را مقصر شناخت. سازمان مجاهدین خلق در طول مقاومت مسلحانه مخفیانه 30 ساله خود بطور معمول اطلاعیه هایی صادر کرده که مسئولیت اعمال خود علیه رژیم را برعهده میگرفت اما این سازمان هیچگاه مسئولیت بمبگذاری 28 ژوئن 1981 (7 تیر 1360) را برعهده نگرفت. حزب توده، حزب برابری طلب میهن پرستان مستقر در ترکیه و گروه فرقان همگی گروههای مخالفی بودند که توسط رژیم ملایان سرکوب شده و قابلیت انجام چنین کاری را داشتند. نهاد دیگر ارتش ایران بود که سالها بعد توسط رئیس جمهور سابق بنی صدر هنگامیکه وی به تبعید رفت مسئول شناخته شد. اما وزارت خارجه از سال 2002 این بمبگذاری را نیز در پرونده مجاهدین جاسازی کرده است.

میزان تفاوتی که بین تاریخ مستند از این دوران مهم در روند سیاسی ایران و روایتی که امروز در واشنگتن وجود دارد قابل ملاحظه و حائز اهمیت است. سازمان مجاهدین خلق در سالهای 1980 و 1981 یک جنبش گسترش یابنده ملی بود که بعد از پرداخت بهای گزاف در زندانهای شاه بخاطر عقایدش، حاضر نبود هدف اصلی و محوری خود برای استقرار حاکمیت مردمی را با تمکین و کرنش کردن به طرح خودکامگی خمینی کنار بگذارد. همانطور

که پروفیسور آبراهامیان گفته است (ص 209): «مجاهدین با انتقاد از اقدامات سیاسی رژیم، موضوع دموکراسی را به موضوع محوری تبدیل کردند. آنها میگفتند که موضوع دموکراسی از «اهمیت اساسی» برخوردار است...». اما این واقعیت در غبار صفات رسمی در رابطه با مجاهدین بعنوان یک گروه مرموز و مخفی کار و فی نفسه خشونت گرا که عقاید مبهم و ارزشهای اجتماعی بیگانه با هنجارهای متمدنانه را با خود حمل میکند محو و ناپدید میشود.

از ما انتظار می‌رود که این ادعا را بپذیریم که سازمان مجاهدین خلق با دخالت خشونت آمیز در نظام برآمده از انقلاب در سال 1981 سرنوشت ناگوار خود را قطعی نمود، چراکه اقدامات خشن امنیتی را دامن زد که اعضای باقی مانده آن را به زندگی زیرزمینی و یا ترک ایران وادار نمود. از ما دعوت نمیشود که نکات خوب و بد و یا تاکتیک های ملایان در راستای حرکت شان به سمت نهادینه کردن سیطره مطلق خود در ایران را مورد تامل و کنکاش قرار دهیم، رویکردی که آمریکایی ها تمایل دارند در ارتباط با تحقیق رویدادهای سیاسی در تقریباً هر کشوری بکار ببرند. اگر این حرف آبراهام لینکلن که «تاریخ، نمیتواند تاریخ خوانده شود مگر اینکه حقیقت داشته باشد» صحت دارد، پس روایت رسمی موجود جای زیادی برای تصحیح شدن دارد، و برای اینکه قضاوت های آگاهانه شکل گیرد امید است که مردم آمریکا درک بهبود یافته ای از طرف های نبرد و نیز اهداف و عملکردهای آنها پیدا کنند.

کشاکش، منشور صحیح تحلیلی است، نه تروریسم

هنگامیکه ما اجزاء غلط، توصیفات اشتباه و نکات غیرموجه را از پرونده تروریسم مجاهدین حذف کنیم چه چیزی باقی میماند؟ گزارش وزارت خارجه همچنان شامل مقاطعی از فعالیت قهرآمیز مجاهدین است، که اغلب آنها توسط خود سازمان مجاهدین در دوران مربوطه علناً اعلام شده است. همانطور که در بالا آمد، مقاطعی که این فعالیت ها بیشتر به چشم میخورند عبارتست از اوائل دهه 1970، چند سال بعد از ژوئن 1981، اواخر دهه 1980 و اواخر دهه 1990 تا تقریباً سال 2001. این فعالیت ها دو ویژگی را منعکس میکنند که در اسلوب تحلیلی متعارف ضد تروریسم نمی گنجد: اولاً، هدف عمل قهرآمیز تقریباً بدون استثناء حکومت بوده است، یعنی مقامات رژیم ایران، نیروهای امنیتی، و تاسیسات آن و غیره؛ و دوماً، تمامی این فعالیت ها در کادر و چارچوب یک کشاکش و تضاد بین مجاهدین خلق از یک طرف و رژیم شاه و بعدها ملایان حاکم از طرف دیگر جریان داشتند.

هر دو ویژگی این پرونده «تصحیح شده» - یعنی تمرکز بر روی اهداف مربوط به رژیم ایران و زمینه و چارچوبی که به مدد یک تضاد و کشمکش دوطرفه بین مجاهدین و ماموران رژیم ایران تعریف میشود - وقتی مبهم و مستتر میشوند که ما فعالیت مجاهدین را تنها از دریچه و منشور تخصصی «تروریسم» مورد بررسی قرار دهیم. گرایش یک گروه تروریستی، بنا بر ماهیتی که دارد، توسل به خشونت بی علت و آشفته است و چنین گروهی راضی و حتی مصر است که به افراد غیرنظامی آسیب وارد کند. چنین اعمالی طبق هر معیار شناخته شده ای صرفنظر از باورها و

علل نارضایتی عاملان آنها غیرقابل توجیه هستند. وقتی گروهی حملات بیجهت علیه افراد بیگناه را مرتکب شود، افکار عمومی موظف و مجبور نیست که ریشه‌ها و علل نارضایتی آن را به حساب آورد.

اما کارنامه سازمان مجاهدین خلق نشان‌دهنده معیارهای اخلاقی متفاوتی است، با وجود اینکه این سازمان در عمده سالهای 1971 تا 2001 از شیوه‌های قهرآمیز در مخالفت با حاکمان ایران استفاده نموده است. همانطور که در شماره مورخ 27 مارس 2001 «هانزارد روزانه» که مباحثات روزانه مجلس اعیان انگلیس را به ثبت می‌رساند، آمده است، رهبر مجاهدین مسعود رجوی در سال 2000 گفته بود، «من از جانب مقاومت ایران تعهد می‌دهم که اگر کسی از جانب ما مرزسرخ مربوط به ممنوعیت مطلق حملات علیه غیرنظامیان و افراد بیگناه را چه عمداً و چه سهواً نقض کند، او حاضر است در هر دادگاه بین‌المللی مورد محاکمه قرار گیرد و هر رأیی توسط دادگاه، از جمله پرداخت غرامت، را بپذیرد».<sup>14</sup>

شاید توسل سازمان مجاهدین به مقاومت مسلحانه در خلال واپس‌نگری و بازاندیشی مورد انتقاد قرار گیرد اما برای آن علت و دلیلی وجود دارد. اصلاً نیازی نیست که همخوانی هویت این گروه با جنبش ملی صدساله و جنبش استقلال طلبانه پنجاه ساله را مدنظر قرار داد تا تصدیق نمود که ساختار قدرت و اختیارات در ایران مدت‌مدتی است که بسیار متمرکز بوده است و آرمان‌های عمومی رفرم و اصلاحات - که خاستگاه‌های بسیاری در طیف سیاسی دارند - مکرراً به زور سرکوب شده است.

نیروهای امنیتی شاه و بعد ملایان با بیرحمی مفرط با منتقدان سیاسی خود برخورد کرده و غالب اپوزیسیون را هم مرعوب و سرکوب نموده‌اند. سازمان مجاهدین خلق همواره متشکل از ایرانیان فرهیخته و تحصیل کرده‌ای بوده که تحت تاثیر امیدهای میهن پرستانه برباد رفته طی دهه‌های گذشته بوده و به تعهد خود برای از بین بردن حکومت‌های فاسد و دیکتاتوری پایبند مانده‌اند. سابقه عملکرد این سازمان علیه رژیم نه تنها با رخنه دادن اطلاعات دروغ و تحریف شده دستکاری و مخدوش شده است، بلکه همچنین در خلاء و منتزع از واقعیات مورد قضاوت قرار گرفته است. در این کشاکش دو طرف وجود دارد نه یک طرف.

اگر نقش مجاهدین در این نبرد - یعنی نپذیرفتن مشروعیت قدرت‌گیری آخوندها بعد از سال 1979 - از دید برخی آمریکایی‌ها ناراحت‌کننده بنظر آید، خوب است آنها به این واقعیت فکر کنند که دولت آمریکا هم خود از برسمیت شناختن و پذیرفتن انقلاب ایران بطور رسمی در طول این مدت سرباز زده است.

سازمان مجاهدین خلق در ابتدا یک گروه مطالعه بود که در سال 1965 مخفیانه توسط سه دانشجوی دانشگاه تهران به نام‌های محمد حنیف نژاد، سعید محسن و علی اصغر بدیع زادگان تاسیس شد. آنها در نهضت آزادی بازرگان (که بعد از انقلاب نخست وزیر شد) فعالیت داشتند. حنیف نژاد و محسن در سال 1963 بخاطر شرکت در

اعتراضات دانشگاهی در حمایت از عدالت اجتماعی مدتی را در زندان بسر برده بودند. آنها بمدت شش سال شیوه‌هایی را مطالعه کردند که تجارب سایر کشورهای در حال توسعه را در ایران پیاده کنند تا به باور آنها با پشتیبانی مردمی، طبقه نامشروع حاکم در ایران خلع قدرت شود.

چندی بعد، سازمان احیاشده مجاهدین که از سال 1979 به بعد توسط مسعود رجوی رهبری میشد رسماً و بطور مسالمت آمیز، همانطور که فوقاً اشاره شد، در مخالفت با تلاش خمینی برای استقرار یک دیکتاتوری بنیادگرا فعالیت میکرد. رجوی در حالیکه مجبور به ترک میهن خود شده بود، در روز 2 ژانویه 1984 به هفته نامه فرانسوی اومانیته گفت: «اگر خمینی آماده باشد که انتخابات حقیقتاً آزاد برگزار کند، من فوراً به میهن خود بازخواهم گشت. مجاهدین سلاح‌های خود را بر روی زمین خواهند گذاشت تا در چنین انتخاباتی شرکت کنند».

اما همانند شاه، تنها پاسخ خمینی هم به چالش سیاسی مجاهدین اعمال خشونت شدید بود و بدین ترتیب این دو طرف بمدت 20 سال پس از آن با یکدیگر درگیر شدند. در سال 2001، سازمان مجاهدین خلق بطور یکجانبه راهکارهای خلص سیاسی را در پیش گرفت و دو سال بعد کاملاً خود را خلع سلاح نمود اما به همان باورها و اهداف سیاسی پایبند ماند، بخصوص به این خاطر که بسیاری از آنها ضمن وفاداری به همان عقاید جان خود را فدا کرده بودند.

میزان ناچیز تمرکز تحلیلی بر روی فعالیت‌های حکومت ایران علیه سازمان مجاهدین خلق یکی از جنبه‌های کلیدی تاریخی دیگر را نیز از قلم می‌اندازد: سطح و علت ترس و وحشت رژیم‌آخوندها از این گروه اپوزیسیون که میتوان ادعا نمود نسبت به کلیه گروه‌های دیگر بیشتر است. علت دل‌مشغولی رژیم نسبت به مجاهدین نه تروریسم است و نه ایدئولوژی، بلکه مقوله مشروعیت مذهبی است. اعضای مجاهدین برخلاف فدائیان، حزب توده، پیکار و سایر گروه‌های سازمانیافته اپوزیسیون مسلمان هستند و این سازمان همواره به این اصل پایبند بوده است که دین اسلام مبلغ حقوق فردی هم برای مردان و هم برای زنان و نیز احترام به سایر اعتقادات است و کاملاً با مقتضیات زندگی در عصر مدرن و آموزش عالی سازگار است.

پروفسور شائول بخاش نوشته است که بعد از انقلاب سال 1979 خمینی «نسبت به نفوذ افزایش‌یابنده مجاهدین سوءظن داشت و از تلاش آنها بعنوان افراد عادی برای کسب صلاحیت‌های تفسیرآموزه‌های اسلامی ابراز نارضایتی مینمود».<sup>15</sup> سازمان مجاهدین خلق وقتی در دهه 1980 در تبعید بسر میبرد تساوی حقوق زن و مرد را، یعنی مفهومی که حتی امروز هم در جوامع مسلمان نپذیرفتنی و باورنکردنی است، در راستای محکومیت سرکوب زنان توسط حکومت ملاها در خود نهادینه نمود. در حال حاضر صدها تن از زنان مجاهدین ذیصلاح به توانمندی‌های بیشتری دست یافته‌اند و در درون سازمان هم‌ردیف مردان هستند. این دیدگاه مدرن از اسلام بطور کامل بر ضد اصل ولایت فقیه عرض اندام میکند و آن را به چالش می‌کشد، اصلی که اقتدار الهی به ولی فقیه اعطا میکند

که از زمان انقلاب اعمال شده است، و ملایان از آن برای اعمال حاکمیت خود بر مردم در پهنه های مذهبی، اجتماعی و سیاسی نهایت سوء استفاده را میکنند.

بنابراین تاریخچه مجاهدین بطور خلاصه گویای سرگذشت یک کشاکش سیاسی است و نه تروریسم. این ماجرا در محور خود تضاد با قدرت های حاکم در ایران بر سر حقوق سیاسی، مشروعیت و قدرت را پرورانده است. چنانچه مخالفت سیاسی مسالمت آمیز از طرف شاه از اوائل دهه 1960 و از طرف ملایان بعد از سال 1979 مجاز می بود، هیچ دلیلی برای این باور وجود نداشت که مجاهدین به فعالیت زیرزمینی روی آورد یا به مقاومت مسلحانه متوسل شود. دیدگاه این سازمان در دفاع از تکامل و پیشرفت اجتماعی و سیاسی در ایران، که در سخنرانی ها و آثار مکتوب آنها ثبت شده است، همیشه دلیل وجودی و سرچشمه محبوبیت آنها بوده است. همانطور که اشاره خواهد شد، نسل قبلی متخصصین دولت آمریکا این حقایق محوری را در رابطه با مجاهدین درک کرده بودند.

این حقیقت که حاکمان ایران این همه سال مردم را از «فضای» سیاسی برای ابراز مخالفت و یا مداخله دمکراتیک محروم کرده و پاسخ منتقدان خود را فقط با زندانی کردن و کشتار داده اند، مسبب سقوط تراژیک ایران به سمت خشونت طی نیم قرن گذشته بوده است. بر ناظران است که گناهکار بودن و یا بیگناهی نسبی طرفین و یا حق و باطل بودن آنها را در خلال این کشاکش خشم آلود در معرض قضاوت قرار دهند. هیچ طرفی، منجمله مجاهدین، از انتقاد مصون نیست. اما در واشنگتن، نقطه عزیمت خرد و تدبیر این خواهد بود که تصدیق و اذعان شود که فعالیت های مجاهدین در طول زمان و نیز اعمال سرزده از قدرت های حاکم در تهران همواره عمیقاً با یکدیگر مرتبط بوده اند و بهترین درک از آنها زمانی بدست می آید که هر دو در کنار هم نظاره و بررسی شوند.

#### طعمه تجارت: یک کالای دیپلماتیک طی 25 سال

یکی از نمونه های تکراری رابطه بین سازمان مجاهدین خلق و رژیم ایران را میتوان در تاریخچه طولانی دیپلماتیک «مبادله اسب» بین تهران و پایتخت های غربی مشاهده نمود که نشان میدهد آمادگی رژیم ایران برای همکاری در حوزه های مهم امنیتی مشروط به آمادگی سایر دولت ها برای اتخاذ تدابیر امنیتی در برابر سازمان مجاهدین خلق برای محدود ساختن آن شده است. در واشنگتن معمولاً این اتهام از طرف حامیان مجاهدین مطرح شده است که انگیزه لیست گذاری اولیه بعنوان سازمان تروریستی در سال 1997 توسط وزیر امور خارجه مادالین آلبرایت فرستادن علامت حسن نیت به دولت جدید محمد خاتمی بود با این امید که روند مدراسیون در ایران تشویق شود.<sup>16</sup> منتقدان این اقدام را «مماشات با آخوندها» نامیده اند و گفته اند که حاصل مورد دلخواه را در بر نداشته است. و در حقیقت هم خاتمی قبل از اینکه پست ریاست جمهوری را ترک کند بر روی توسعه برنامه هسته ای ایران که آن زمان مخفی بود نظارت داشت.

اگرچه برای دیپلمات‌ها ناخوشایند و زننده است که خود را بدبین و شاید ساده لوح ببینند چراکه سرنوشت این تبعیدیان مخالف را قربانی امید برای دریافت امتیازات رنگارنگ از فعالترین دولت حامی تروریسم کرده اند، اما بررسی وقایع ربع قرن گذشته باید وزیر آبرایت را تا حدی آسوده خاطر کند چراکه او به هیچ وجه در این زمینه تنها نبوده است. نه تنها دولت آمریکا بلکه دولت های فرانسه، انگلیس و آلمان هم با هزینه کردن از جیب مجاهدین با رژیم تهران مذاکره کرده اند. عراق هم از سال 2008 به این سو ابداء سعی نکرده که تبانی خود با رژیم تهران علیه مجاهدین را پنهان سازد. ماجرای شگفت انگیز سال 2003 مربوط به وزیر خارجه فرانسه دوویلین که شرح آن در بالا رفت تنها یکی از موارد متعددی بود که اقدامات «ضدتروریسم» آمریکایی یا اروپایی علیه مجاهدین به مثابه نوعی پیش پرداخت به رژیم ایران در رابطه با دارایی ها و حساب های دیگر مورد استفاده قرار گرفته اند.

موضوع در اینجا یک یا دو مورد مجزا و منفرد نیست. معاملات و داد و ستد دیپلماتیک با رژیم تهران که سازمان مجاهدین را تحت تاثیر قرار داده است بیش از دو دهه قدمت دارد و حکایت برخی از آنها در این جدول خلاصه شده است (تصویر 6).

| <b>دیپلماسی آمریکا و اروپا با رژیم تهران با «وعده ملموس» در رابطه با مجاهدین</b> |  |
|--|--|
| <b>1986: آمریکا و رژیم ایران</b>   | گزارش کمیسیون «تاور» در رابطه با رسوایی ایران-کنترا شامل نامه پنج صفحه ای به یک رابط رژیم ایران از طرف منوچهر قربانی فر است که میگوید «اعلام رسمی مجاهدین بعنوان یک سازمان تروریستی و مارکسیستی» یکی از چند اقدامی است که آمریکا میتواند «بعنوان علامت حسن نیت» انجام دهد. دستیار وزیر امور خارجه در امور خاور نزدیک چنین بیانی را طی یک جلسه استماع در سال 1985 در کنگره آمریکا ابراز کرده بود. نیت از آن ظاهرا بدست آوردن آزادی گروگانهای آمریکایی در لبنان بود. |
| <b>1986: فرانسه و رژیم ایران</b>   | مسعود رجوی و تعداد زیادی از هواداران تبعیدی در پاریس توسط دولت فرانسه و با هدایت نخست وزیر ژاک شیراک اخراج شدند و در عوض ایران قبول کرد گروگانهای فرانسوی در لبنان را آزاد کند. اگرچه امید شیراک بازگرداندن شش گروگان بود اما فقط دو نفر آزاد شدند. این توافق بین فرانسه و رژیم ایران بود که منجر به پناه بردن سازمان مجاهدین به عراق شد، جایکه 26 سال بعد همچنان در آن بسر میبرند.  |
| <b>1987: فرانسه و رژیم ایران</b>   | دولت شیراک دومین تلاش خود را برای آزادی گروگانهای فرانسوی در ایران انجام داد وقتی قبول نمود که باقی اعضای مجاهدین را از  |

|  |   |
|--|---|
|  | <p>فرانسه به گابن اخراج کند. اعضای مجاهدین نگران از اینکه به زور به ایران فرستاده خواهند شد = یک اعتصاب غذای 40 روزه را ترتیب دادند و موضوع آنقدر رسوایی به بار آورد که شیراک مجبور شد از صدام حسین تقاضا کند که مسعود رجوی در مذاکره با تبعیدیان میانجیگری کند؛ آنها اجازه یافتند که در فرانسه بمانند.</p>   |
| <b>1997: آمریکا و رژیم ایران</b>         | <p>یک مشاور ارشد سیاستگذاری وزیر امور خارجه آلبرایت تائید نمود که نامگذاری مجاهدین بعنوان گروه تروریستی در آمریکا بعنوان ژست حسن نیت به رئیس جمهور جدید رژیم ایران محمد خاتمی صورت گرفت با این امید که روابط فیمابینی بهبود یابند.</p>  |
| <b>1999: آمریکا و رژیم ایران</b>         | <p>مقامات آمریکا تائید کردند که گنجاندن موجودیت های مرتبط با سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت (چتر سیاسی مجاهدین) در لیست سازمانهای تروریستی به درخواست رژیم ایران صورت گرفت.</p>  |
| <b>2000: انگلیس و رژیم ایران</b>         | <p>وزیر امور خارجه انگلیس رابین کوک به توافقی با همتای ایرانی خود دست یافت که طبق آن سازمان مجاهدین خلق را در یک کنفرانس مطبوعاتی مشترک بعنوان سازمان تروریستی خطاب کند، و در مقابل رژیم ایران قبول کرد که فتوای مرگ سلمان رشدی که در آن زمان در انگلیس زندگی میکرد را عملی نکند.</p>   |
| <b>2003: فرانسه و رژیم ایران</b>         | <p>مقامات امنیتی فرانسه رهبری و کادر سیاسی مجاهدین را در پاریس بعنوان «وعده ملموس» دستگیر کردند. توافق بر سر انعقاد قرارداد نفتی با شرکت توتال فرانسه بود که از طریق وزرای خارجه دو طرف تسهیل شده بود.</p>  |
| <b>2003: آمریکا، انگلیس و رژیم ایران</b> | <p>مقامات آمریکایی در ملاقات خود با مقامات رژیم ایران در ژنو صراحتاً قبول کردند که نیروهای آمریکایی مکان های متعلق به سازمان مجاهدین خلق را در جریان عملیات آزادسازی عراق مورد هدف قرار دهند، و در عوض رژیم ایران نباید در این عملیات دخالت کند؛ وزیر امور خارجه انگلیس جک استراو وجود این توافق را با وزیر امور خارجه رژیم ایران خرازی تائید نمود؛ با وجود اینکه سازمان مجاهدین خلق اعلام بیطرفی در عراق کرده بود و گفته بود که هیچ نقشی ایفا نخواهد کرد، و مختصات مکانهای خود را در اختیار سازمان ملل و نیروهای ائتلاف گذاشته بود، جنگنده های</p> |



|   |  |
|---|--|
|   | آمریکایی کمپ اشرف را بمباران کردند.  |
| <b>2003: آمریکا و رژیم ایران</b>        | مقامات ارشد آمریکا طرح «مبادله»ای را بررسی کردند که طی آن آمریکا قبول کند 3000 عضو تبعیدی مجاهدین در عراق را به ایران استرداد کند و در عوض رژیم ایران خویشاوندان اوساما بن لادن را که احتمال میرفت در داخل ایران و تحت الحمایه رژیم ایران باشند به دست آمریکا بسپارد. این معامله با رژیم ایران تکمیل نشد چراکه طبق گزارشات برخی در دولت بوش با هرگونه همکاری سازنده با رژیم تهران مخالف بودند. |
| <b>2004: اتحادیه اروپا و رژیم ایران</b> | دیپلمات های سه قدرت بزرگ اتحادیه اروپا (فرانسه، آلمان و انگلیس) که مشغول مذاکره با رژیم ایران در رابطه با مسئله هسته ای بودند توافق کردند که در یک بیانیه مشترک تعهد متفق القولی را بین اتحادیه اروپا و رژیم ایران بگنجانند مبنی بر اینکه «با فعالیت های گروههای تروریستی مانند سازمان مجاهدین خلق ایران مبارزه کنند» و این کار را «صرفنظر از حصول پیشرفت در موضوع هسته ای» انجام دهند.        |
| <b>2006: انگلیس و رژیم ایران</b>        | وزیر امور خارجه انگلیس جک استراو به رادیو بی بی سی گفت که او به درخواست وزیر امور خارجه رژیم ایران جامه عمل پوشانده بود و نام سازمان مجاهدین خلق ایران را در لیست تروریسم انگلیس قرار داد.   |

در پرتو تأیید وزارت امور خارجه آمریکا در سپتامبر 2012 که سازمان مجاهدین خلق ایران هیچ عمل تروریستی طی یک دهه قبل مرتکب نشده است، منصفانه است که بپرسیم آیا در هر زمانی - چه هنگام لیست گذاری اولیه در سال 1997 و چه در مقاطع بعد از آن - سازمان مجاهدین خلق بطور عینی و آبژکتیو بعنوان یک گروه تروریستی که منافع آمریکا را مانند سایر گروههای تروریستی تهدید میکند ارزیابی شده بود. خواسته های خصوصی رژیم تهران از سایر دولت ها برای برخورد با این سازمان آنقدر باسماجت و مصرانه بوده اند، که بار اثباتی قطعا بر روی دوش آن دولت ها است تا این برداشت و تصور را از بین ببرند که سرخ تمام نامگذاری های مجاهدین توسط آمریکا، اروپا، عراق، و حتی کانادا و استرالیا را میتوان در فشار دیپلماتیک از سوی رژیم ایران یافت نمود.

اصلا چه تروریست باشند و چه نباشند، آنها افراد عجیب و غریب و بیرحمی هستند: گزارشات موسسه رند و دیدبان حقوق بشر

اگر همانطور که وزارت خارجه میگوید<sup>17</sup> نامگذاری های تروریستی خارجی «ابزاری برای ... فشار آوردن بر گروهها می باشد تا حرفه تروریسم را کنار بگذارند»، لغو نامگذاری مجاهدین باید بعنوان یک دست آورد برای سیاستگذاری آمریکا تلقی شود. اما هیچ حسی که حاکی از این دست آورد باشد در خلال بیانیه دولت آمریکا پیرامون کنار گذاشتن «حرفه تروریسم» بطور رسمی توسط مجاهدین به چشم نمیخورد. چرا نه؟

برخی از موجودیتها هستند که بر اساس فعالیت های اخیر تروریستی در لیست تروریستی نامگذاری شده اند؛ و برخی تاریخچه طولانی از فعالیت های تروریستی دارند. 15 سال است که هر دو اتهام به سازمان مجاهدین خلق ایران زده شده است و حتی فراتر از این هم مطرح شده است. سوای دعاوی ارتکاب اعمال تروریستی، سازمان مجاهدین به یک تقسیم بندی دیگر از نمونه های تخطی متهم شده است: یعنی نقض حقوق بشر و رفتارهای «فرقه» گرایانه.

هر سازمانی که بطور سیستماتیک حقوق بشر را نقض کند و اعضای خود را از طریق مغزشویی تسلیم خود نماید، آنها را از انتخاب آزاد محروم نماید و طوری آموزش دهد که آماده اعمال خودتباه کننده باشند، چنین سازمانی مستحق توبیخ و حتی دخالت انساندوستانه در امور آن است، چه فعالیت های آن ماهیتا بعنوان تروریسم قلمداد شوند و چه اینطور نباشد. مقامات وزارت خارجه و مدارک دولت مکررا به گزارشاتی از دو نهاد معتبر یعنی موسسه رند و دیدبان حقوق بشر استناد میکنند که چنین اتهاماتی را به سازمان مجاهدین خلق میزنند. معنی و پیامد جدیدترین استنادات این است که اگرچه اکنون نام مجاهدین از لیست گروههای تروریستی حذف شده است اما این سازمان همچنان باید سوژه نفرت عمومی از حیث اخلاقی باشد و آمریکانباید با آن بعنوان یک گروه اپوزیسیون سیاسی مشروع ایرانی رفتار کند، صرفنظر از اینکه در دوران اخیر دست به فعالیت تروریستی زده است.

موسسه رند تقریبا بطور ناخواسته مهم ترین صدا در این موضوع بحث برانگیز شد. در جریان عملیات آزادسازی عراق، وزارت دفاع آمریکا نگران این بود که نیروهای آمریکایی مسئول تامین سلامت بیش از 26 هزار بازداشتی در عراق بودند. بدین خاطر موسسه رند را موظف نمود تا این موضوع را بررسی نماید. محققان رند بر روی بزرگترین گروه متمرکز شدند - نزدیک به 3800 تبعیدی سازمان مجاهدین خلق که در سال 2003 در کمپ اشرف جمع شده بودند. آنها پیشنهاد نمودند که تمام تبعیدیان به ایران مسترد شوند، اقدامی که از دید آنها بیش از هر گام دیگری بار مسئولیت واحدهای پلیس نظامی آمریکا که بیش از حد مشغول شده بودند را کاهش میداد.

گزارش سال 2009 موسسه رند<sup>18</sup> صحنه را اینطور چید که نیروهای آمریکایی حاضر در میدان نبرد و وزیر دفاع آمریکا و حقوقدانان وزارت دفاع در طبقه بندی حقوقی سازمان مجاهدین خلق و اعطای موقعیت «افراد حفاظت شده» تحت کنوانسیون چهارم ژنو در سال 2004 به تک تک آنها، مرتکب اشتباه شده اند. این گزارش به یک گزارش از میدان جنگ استناد نمود که میگفت گواهی میدهد که مجاهدین علیه نیروهای آمریکایی وارد جنگ شده

بودند و بنابراین مشمول طبقه بندی نیروهای «متخاصم» تحت کنوانسیون سوم ژنو بودند، موقعیتی که به ارتش آمریکا انعطاف بیشتری اعطا میکرد.

گزارش موسسه رند حین ارائه براهین مفصل و مکتوب، واژه ای را مورد استعمال قرار داد که در واژه گان وزارت دفاع و ارتش آمریکا نامتعارف است:<sup>19</sup> این گزارش سازمان مجاهدین را بعنوان یک «فرقه» توصیف نمود. گذشته از این، نه تنها یک بار بلکه بنابر یک برآورد، 88 مرتبه از این لغت استفاده کرد - که قطعا رکوردی برای تولیدات یک بنیاد فکری امنیت ملی است که هزینه های خود را از دولت دریافت میکند. و تا سال 2012 هم نویسنده اصلی این گزارش بجای دفاع از توصیه های حقوقی و سیاسی این گزارش تنها بر روی این تهمت و افتراء متمرکز بود.<sup>20</sup>

یک دلیل آن میتواند این باشد که توصیه اصلی گزارش رند - مبنی بر اینکه «برخی از عوامل حاکی از آن است که استرداد به ایران برای اعضای عادی سازمان مجاهدین خلق مناسب است» - بطرز وحشتناکی تقریبا از بدو انتشار



گزارش مایه روسیاهی و آبروریزی شد، چراکه در ژوئیه 2009 نیروهای نظامی عراقی به کمپ اشرف یورش بردند و بر روی مردان و زنان غیرمسلح آتش گشودند. این مورد که اولین حمله از دو سری حمله ای بود (تصویر 7) که جمعا موجب کشته شدن 49 نفر و مصدومیت صدها تن دیگر شدند در راستای تعهد علنی و شناخته شده رهبران عراق به ولی فقیه رژیم ایران برای بستن کمپ اشرف و اخراج مجاهدین از عراق بود.

طاهر بومدرا، رئیس دفتر حقوق بشر هیات مساعدت سازمان ملل در عراق در سال 2009 و مقام سازمان ملل که در سال 2011 مسئول رسیدگی به امور مجاهدین در کمپ اشرف و کمپ لیبرتی بود، اخیرا فاش کرد که سفارت رژیم ایران مستقیما در برخورد بیرحمانه دولت عراق با این تبعیدیان دخالت داشته است. آقای بومدرا در سازمان ملل در منصبی بود که در حیطة وظایف آن بعد از دومین سری از حملات عراق به کمپ اشرف در آوریل 2011 از مقتولین سرشماری کرده بود، و در سال 2011 در پنج نوبت ملاقات در سفارت رژیم ایران در بغداد شرکت داشت، جایکه مقامات رژیم ایران، عراق و دفتر سازمان ملل در عراق تاریخ های دقیق و تعداد تبعیدیان برای انتقال از کمپ اشرف به کمپ لیبرتی را معین میکردند. بنابر گفته آقای بومدرا، هدف «واضح» رژیم ایران این است که «اراده و روحیه تبعیدیان در کسوت یک گروه سازمانیافته را از بین ببرد و آنها را مجبور به عزیمت کند».<sup>21</sup>

دو سری حملات عراقی علیه ساکنان کمپ اشرف در ژوئیه 2009 و آوریل 2011 و افشاگری های متعاقب در رابطه با همکاری نزدیک رژیم ایران با دفتر نخست وزیری عراق نوری المالکی برای برخورد با حضور مجاهدین در

خاک عراق مزید بر علت میشوند که فایده و کارآیی این گزارش بعنوان رهنمودی در راستای واقعیت های سیاسی مربوط به تبعیدیان مجاهدین در عراق صرفنظر از اعتبار شناخته شده موسسه رند مورد شک و تردید قرار گیرد. اما دولت آمریکا مناسب دانست که این گزارش را بعنوان یک منبع قابل وثوق برای اطلاعات خود به دادگاه استیناف فدرال آمریکا تقدیم کند،<sup>22</sup> و مقامات وزارت امور خارجه همچنان به توصیفات نگران کننده از اعمال مجاهدین توسط آن گزارش بعنوان مبنایی برای ارزیابی جایگاه سازمان مجاهدین خلق در میان مردم ایران استناد میکنند.

این گزارش ادعا میکند که بسیاری از اعضای سازمان مجاهدین خلق (ص 16 مقدمه) «قربانی ... شیوه های فریبکارانه عضوگیری هستند» و (ص 19 مقدمه) «پرسنل جیاتیف و اعضای سابق مجاهدین بر این باورند که بسیاری از اعضای عادی مجاهدین چنانچه از یوغ رویکردهای سلطه گرایانه و شبه فرقه ای رهبران مجاهدین آزاد شوند داوطلب گزینه بازگشت خواهند شد». این باور، که توسط موسسه رند و همچنین گزارش دیدبان حقوق بشر<sup>23</sup> در ماه مه 2005 که مورد استناد آن است، تبلیغ میشود، پیامدها و نتایج خاص خود را بدنبال داشته است: همین باور بود که مبنای تن دادن دبیرخانه سازمان ملل (و شاید دولت آمریکا) به اصرار دولت عراق مبنی بر عدم برگزاری مصاحبه های «تعیین موقعیت پناهندگی» در داخل کمپ اشرف را تشکیل داد.

همانطور که نگارنده بطور بی پرده و مستقیم از یک مقام ارشد سازمان ملل در نیویورک در نوامبر 2011 شنید، دبیرخانه سازمان ملل قانع شده بود که پرسنل مجاهدین نمیتوانند آزادانه در کمپ اشرف ابراز نظر کنند، اگرچه همانطور که مقام سابق سازمان ملل بومدرا میگوید، کمیساریای عالی پناهندگان بطور موفقیت آمیزی با ساکنان کمپ اشرف در گذشته مصاحبه هایی را انجام داده بود و هیچ فشار و تهدید و یا نفوذ و تاثیرگذاری نامناسب از طرف رهبری آن در کار نبود. بر این اساس این ضرورت دیده شد که یک تاسیسات جدید بمنظور بررسی پرونده ها مهیا شود و تبعیدیان به کمپ لیبرتی منتقل شوند.

دیپلمات های خارجی در عراق آنقدر دلشان قرص بود که اعضای مجاهدین به محض رهایی از باصطلاح زندانی بودن در کمپ اشرف خواستار پناهندگی خواهند شد که هتل المهاجر بغداد را با هزینه کردن مبالغ هنگفتی طوری نظم و ترتیب داده بودند که امنیت پرسنل سازمان ملل تضمین شده و آن دسته از ساکنان کمپ اشرف که خواستار بازگشت به ایران هستند بتوانند بطور امن در آنجا مستقر شوند و قبل از بازگشت به ایران با آنها مصاحبه شود. انتقال ساکنان کمپ اشرف به کمپ لیبرتی بعضا به این خاطر در گروههای تقریبا 400 نفره ترتیب داده شده بود که اطمینان حاصل شود که از «رهبران» مجاهدین جدا خواهند شد و بدین ترتیب تاثیرگذاری زورگویانه که ظن آن میرفت از بین برود.

وقتی پنج گروه که شمار آنها جمعا 2000 نفر بود از کمپ اشرف به کمپ لیبرتی منتقل شدند، یک واقعیت کاملا متمایزی ظهور نمود: حتی یک نفر هم درخواست نکرد که به هتل المهاجر برود و یا به ایران بازگردانده شود. در

عوض تمهیدات این هتل را برای نگهداری از ساکنان مجروح کمپ اشرف تغییر دادند آنهم به گونه ای دیرهنگام بعد از اینکه انتقادات بین المللی در رابطه با عدم همخوانی شرایط کمپ لیبرتی با الزامات انساندوستانه سازمان ملل بالا گرفت.<sup>24</sup> حتی افراد معلول هم تصمیم گرفتند که در کنار سایر تبعیدیان در کمپ لیبرتی بمانند و از استفاده از این تاسیسات صرفنظر کردند.

در میان سایر اشتباهات مهم گزارش موسسه رند - صرفنظر از مضحکه گمانه زنی در رابطه با تصمیمات فرماندهان حاضر در صحنه در زمان جنگ با پشتیبانی مقامات کابینه و حقوقدانان حرفه ای آنها در واشنگتن - اغماض در رابطه با این موضوع بود که دولت آمریکا از طریق سخنگوی وزارت امور خارجه در روز 26 ژوئیه 2004 در رابطه با سؤال پیرامون اینکه آیا مجاهدین علیه نیروهای آمریکایی در عراق وارد جنگ شده بودند یا خیر، قاطعانه اینطور اعلام موضع کرد: «تشخیص ما این است که آنها نیروهای متخاصم در این نبرد نبوده اند...»<sup>25</sup>



حال پس از آنکه استدلال حقوقی گزارش رند و به همین ترتیب مبنای برهانی سپردن ساکنان اشرف به رژیم ایران اینگونه زیر سؤال رفت (چراکه در نهایت معلوم شد طبقه بندی بر اساس کنوانسیون چهارم ژنو صحیح بود)، درک معیوب گزارش موسسه رند از شرایط مجاهدین ریسک هایی را متوجه اعتبار آمریکا نموده

است. حملات سالهای 2009 و 2011 توسط نیروهای عراقی علیه زنان و مردان غیرمسلح در کمپ اشرف، پخش تهدیدهای شبانه روزی به مرگ به زبان فارسی از سال 2009 از طریق بلندگوهای قوی که در اطراف کمپ نصب شده اند (تصویر 8)، و سایر اعمال خصمانه و بدرفتاری ها با تبعیدیان مجاهدین خلق در عراق همه و همه اعتبار آمریکا را در معرض تهدید قرار داد چراکه دقیقا زیر همان تعهداتی در راستای حقوق بین المللی خط می کشد که گزارش رند خواهان نقض آنها توسط آمریکا است.

تصمیم سال 2004 آمریکا برای اعطای موقعیت «افراد حفاظت شده» به ساکنان تحت کنوانسیون چهارم ژنو نه تنها در پرتو خطراتی که پس از عقب نشینی نیروهای آمریکا در اواخر 2008 بروز کردند نوعی دوراندیشی بود؛ بلکه وعده رسمی امنیت از سوی آمریکا به تک تک افراد بشمار میرفت. به گفته مقام سابق سازمان ملل بومدرا، که یک متخصص حقوق بین المللی انساندوستانه و تحصیل کرده در لندن است، ماده 45 کنوانسیون چهارم ژنو مسئولیت ادامه داری را برای ایالات متحده قائل میشود که حفاظت از این افراد را در مواردی برعهده گیرد که «قدرتی که حفاظت به آن سپرده شده» (یعنی عراق) «نتواند الزامات کنوانسیون حاضر را در موارد حائز اهمیت انجام دهد...».

یک دلیل احتمالی که نویسندگان گزارش موسسه رند میخواستند بدنبال راهی برای شانه خالی کردن از تعهدی باشند که همچنان از طرف آن دسته از افسران نظامی آمریکا که با این سیاست آشنا بودند مورد قبول است، شاید تصویر ناخوشایندی بوده است که در گزارش دیدبان حقوق بشر دیده میشود، گزارشی که مورد استناد رند بود و مقامات وزارت خارجه هم هنوز به آن رجوع میکنند. دیدبان حقوق بشر در گزارش خود (ص 1) از «انواع بدرفتاری ها» و «از بازداشت و اذیت و آزار اعضای عادی که خواهان ترک سازمان هستند تا زندانهای انفرادی، ضرب و شتم وحشیانه و شکنجه اعضای ناراضی» میگوید و اضافه میکند: «مجاهدین خلق مخالفان سیاسی را در دهه 1990 در زندانهای داخلی خود حبس میکرد و چندی بعد بسیاری از آنها را به دست مقامات عراقی سپرد که به نوبه خود آنها را در ابوغریب زندانی میکرد».

دیدبان حقوق بشر که یک سازمان غیردولتی و دارای اعتبار جهانی است این اتهام را مطرح کرد که در اواسط دهه 1980، بعد از اینکه مسعود و مریم رجوی ازدواج نموده و خود را تیم رهبری کننده سازمان مجاهدین معرفی کردند، آنها اجحافتی را بر اعضای مجاهدین تحمیل کردند منجمله (ص 4) «دستور طلاق گرفتن همه زوج های متاهل، ارائه گزارشات کتبی انتقاد از خود، رد جنسیت، و وابستگی مطلق روانی و فیزیکی به رهبری». منابع دیدبان حقوق بشر مدعی حبس های طولانی مدت، زندان های انفرادی و شکنجه توسط افراد مافوق خود در سازمان مجاهدین شده اند.

نگارنده تا بحال (گزارش اوت 2011، انگشتی هفتم، پانویس 4) در رابطه با جنجالی که «پژوهش» دیدبان حقوق بشر را احاطه کرده مطالبی را نوشته است. این گزارش محصول مصاحبه های تلفنی با 12 فرد است که در اروپا زندگی میکنند. ملاقات حضوری با این منابع (آن هم در اروپا، چون نمایندگان دیدبان حقوق بشر هیچگاه از کمپ اشرف بازدید نکردند) بعد از ارائه گزارش و تنها زمانی صورت گرفت که قصد داشتند نسخه اول گزارش را تأیید کنند، آن هم پس از آنکه اعضا و هواداران مجاهدین شماری از این افراد را متهم کردند که یا از وزارت اطلاعات رژیم ایران پول دریافت میکنند و یا تحت تاثیر آن هستند.

یک گزارش مورخ دسامبر 2012 در رابطه با وزارت اطلاعات رژیم ایران که از طرف بخش پژوهشی فدرال کتابخانه کنگره آمریکا برای دفتر فنی حمایتی ضد تروریسم وزارت دفاع آمریکا تهیه شده است توضیح میدهد که چگونه وزارت اطلاعات رژیم ایران در طول سالهای 1990 تا 1993 اعضای سابق مجاهدین را عضوگیری میکرد و «از آنها برای براه انداختن یک کارزار پخش اطلاعات دروغ علیه مجاهدین استفاده میکرد».<sup>26</sup> یکی از تبعیدیانی که در اروپا زندگی میکند در دادگاه شهادتی با شرح جزئیات ارائه نمود که فعالیت سابق خود بعنوان ماموری که در استخدام وزارت اطلاعات بود را توضیح میدهد و منجمله میگوید که یکی از ماموریت های او مشخصاً حمایت از «کارزار گسترده برای قانع کردن دیدبان حقوق بشر به این موضوع بود که سازمان مجاهدین خلق ایران ناقض حقوق بشر

است» و ماموران وزارت اطلاعات رژیم «آنها (دیدبان حقوق بشر) را تشویق نمودند که گزارشی را در این باره منتشر کنند» (پانویس 4 که قبلاً به آن اشاره شده بود).

این تنها سازمان مجاهدین خلق نبود که اتهامات دیدبان حقوق بشر را رد میکرد. در یک نمونه از نکوهش و توبیخ فوق العاده، سرتیپ (در آن زمان سرهنگ) دیوید فیلیپس، که فرمانده وقت تیپ 89 دژبان آمریکا و مسئول نظارت بر امنیت در کمپ اشرف طی سال 2004 بود، در نامه ای بتاريخ 27 مه 2005 خطاب به مدیر اجرایی دیدبان حقوق بشر «کنت راث» چنین اتهاماتی را «توهین به مهارت» واحدهای تحت فرمان خود دانست و نوشت:

«من در طول این یک سال گزارشهای متعددی از شکنجه و تسلیحات مخفی شده و نگاه داشتن افراد بزور توسط رهبری مجاهدین را دریافت کرده ام. ... ما هیچگاه هیچگونه شواهد معتبری در حمایت از اتهاماتی که در گزارش اخیر شما مطرح شده بود دریافت نکردیم. من بدرفتاری هایی را که در گزارش شما قید شده در صورت وقوع بر نمی تابیدم. ... تک تک گزارشات شکنجه، آدمربایی، و محرومیت های روحی بی اساس از آب درآمد. ... از نظر من، گزارش اخیر شما بر پایه اطلاعات بی اساس از افرادی تهیه شده است که یا اطلاعات دست اول ندارند و یا منافع شخصی خود را دنبال میکنند. ... من اعضای مجاهدین را در این انتخاب کاملاً آزاد دیدم که یا در آنجا بمانند و یا مجاهدین را ترک کنند».<sup>27</sup>

در پاسخ به این و نمونه های دیگر از چالش ها در رابطه با اعتبار این گزارش، منجمله از طرف نمایندگان پارلمان اروپا که مجاهدین را میشناختند و از آنها حمایت میکردند، دیدبان حقوق بشر اطلاعیه ای را در روز 14 فوریه 2006 صادر کرد که در آن انتقادات از خود را «ناروا» خواند. دیدبان حقوق بشر گفته های افسران نظامی آمریکا را که اطلاعات دست اول از کمپ اشرف و ساکنان آن پس از سال 2003 داشتند تکذیب نکرد. بلکه توضیح داد که گزارش سال 2005 آن تنها مربوط به شرایط در کمپ اشرف «از سال 1991 تا فوریه 2003» میشد.

حتی در بیش از یک دهه زمانی که دیدبان حقوق بشر ادعا میکند چنین شرایط اجحاف آمیزی برقرار بوده است، شواهد و قرائن موجود چنین اتهاماتی را پشتیبانی نمیکند. کمیته بین المللی صلیب سرخ در بغداد در سپتامبر 1992 گزارش داد که با 591 «اسیر سابق جنگی ایرانی یا سرباز ایرانی» که در کنار مجاهدین در عراق زندگی کرده بودند مصاحبه نمود. صلیب سرخ در این گزارش گفت: «در جریان این بازدید، هیات صلیب سرخ توانست بدون حضور شاهدان دیگر با 591 تن از اتباع ایرانی مصاحبه کند تا هویت آنها را احراز نموده و تأیید کند که آیا آنها میخواهند به میهن خود بازگردند یا خیر. هیچیک از این 591 نفری که در جریان بازدید با آنها ملاقات شد حاضر به بازگشت نبود». این گزارش اضافه نمود: «صلیب سرخ پس از این دیگر این 591 اسیر سابق جنگی را بعنوان افراد حفاظت شده تحت کنوانسیون ژنو سال 1949 قلمداد نمیکند و بنابراین مجدداً از آنها بازدید نخواهد نمود».<sup>28</sup>



دیدبان حقوق بشر خودش اذعان میکند که این اتهامات چه صحت داشته و چه ساختگی باشند در طول یک دهه گذشته رخ نداده اند. با اینحال این موضوع ظاهراً نتوانسته نویسنندگان گزارش رند و یا مقامات آمریکا را از این بازدارد که سالها بعد

سازمان مجاهدین را متهم به نقض شدید حقوق بشر علیه اعضاء خودش کند. اینکه امروز مقامات گزارشی را با بوق و کرنا پیش میکشند که اتهاماتی از قبیل «زندان انفرادی در یک بنگال کوچک از پیش ساخته شده» را مطرح میکند طعنه آمیز و طنز تلخی است چراکه بیش از 3000 تن از ساکنان مجاهد در سال 2012 به تشویق مقامات آمریکا در سطوح بالا تاسیسات مجهز خود در کمپ اشرف (تصاویر 9 و 10) را ترک کرده و به یک بازداشتگاه فاقد



امکانات با مساحت 0.6 کیلومتر مربعی منتقل شدند که ساکنان در آن هیچ جایی برای رفتن ندارند مگر داخل «بنگال های کوچک از پیش ساخته شده» (تصویر 11).

با اینکه منابعی که اتهامات بدرفتاری های گذشته مجاهدین را مطرح میکنند ممکن است قابل تردید بوده باشند، اما واقعیت این

است که چنین هتاک و تعبیر توهین آمیزی بطور معمول امروزه در گزارشات مطبوعاتی و تفاسیر در رابطه با سازمان مجاهدین خلق دیده میشود. اما درست مثل اتهامات تروریسم، بررسی دقیق تر شرایط این سازمان میتواند ماهیت زندگی مجاهدین در عراق را روشن تر نماید.

بعد از پایان جنگ ایران و عراق در اواخر دهه 1980 اینطور به نظر میرسید که بخت این سازمان رو به افول بود. بسیاری از اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق در زندان های ایران قتل عام شده بودند (جزئیات در پایین). بازوی نظامی مجاهدین، ارتش آزادیبخش ملی ایران، در جریان یک حمله نظامی قاطعانه به داخل ایران تنها چند روز بعد از اعلام آتش بس توسط خمینی متحمل تلفات سنگینی شده و به داخل عراق بازگشت و دیگر پس از آن هیچگاه عملیات با ابعاد گسترده ای انجام نداد. رژیم ملایان در ایران هم پروسه جانشینی رهبری خود را بطور موفقیت آمیز مدیریت کرد و علی خامنه ای بعنوان ولی فقیه جدید بعد از مرگ خمینی تأیید شد.

پس از اینکه نیروهای صدام حسین در اوت 1990 خاک کویت را اشغال کردند، سطح امنیت مجاهدین ساکن در کمپ اشرف کاهش یافت چراکه جنگنده های ائتلاف مکان هایی را در سراسر جنوب عراق در جریان جنگ خلیج مورد هدف قرار دادند. 14 استان از 18 استان عراق علیه رژیم بغداد قیام کردند و در بهار 1991 بیرحمانه سرکوب شدند. و جنگنده های رژیم ایران هم در آوریل 1992 کمپ اشرف را بمباران کردند. منابع مجاهدین میگویند



اعضای مجاهدین توسط مزدوران «نیروی قدس» نخبه رژیم ایران مورد حمله قرار گرفته و کشته شدند و به بیش از یکصد حمله علیه پرسنل مجاهدین و اموال آنها از سال 1993 تا 2003 اشاره می کنند. بعد از اینکه مجاهدین کودکان را برای تضمین سلامتی شان در جریان عملیات طوفان صحرا از طریق اردن به نزد دوستان و آشنایان در کشورهای دیگر منتقل کردند، ساکنان باقی مانده مجاهدین همه در کمپ اشرف و تعدادی از مقرهای دیگر جمع شدند بدون هیچگونه اعتمادی که عراق بتواند پناهگاه امنی برای آنها در آینده باشد.

در بحبوحه این فشارها بود که مجاهدین ساکن در عراق ظاهراً شدت تمرکز خود بر روی ساختار، اهداف و عقاید خود را افزایش دادند. شاید این جمعیت از نظر فرهنگی به انضباط بیشتری روی آورد و شیوه زندگی آن سخت تر شد. و از نظر روحی نیز به رهبران خود بیشتر متکی گردید و وقت خود را بیشتر صرف آموزش گرفتن و موشکافی عقاید نمود. مشابه آن را میتوان در یک پایگاه دورافتاده نظامی در محیطی خطرناک یافت که در آن افراد به ماموریت های «بدون همراه» میروند و روابط خیلی نزدیک برای اهداف ماموریت زیان آور محسوب میشود. این عوامل، مضاف بر این ویژگی منحصر به فرد که زنان مسلمان مسئولیت های رهبری کننده را برعهده گرفته اند، برای برخی ناظران غربی عجیب و غریب بنظر میرسد.

اهمیت نهادینه کردن برابری زن و مرد برای مجاهدین بعنوان محکومیت قاطع آنچه این سازمان «فاشیسم مذهبی» در ایران میداند را نباید دست کم گرفت. مریم رجوی بارها در رابطه با این موضوع سخنرانی کرده<sup>29</sup> و گفته است که «ویژگی اساسی حکومت بنیادگرا در ایران ماهیت زن ستیزانه آن است»؛ از دیدگاه او، «همانطور که ایدئولوژی هیتلر بر پایه برتری نژادی بود، فرهنگ و ایدئولوژی بنیادگرایانه خمینی بر اساس آپارتاید و تبعیض جنسیتی است». او به «مبارزه صدساله برای برابری» توسط زنان ایران استناد میکند که قدمت آن به انقلاب مشروطه سال 1906 برمیگردد که طی آن ایران برای اولین بار یک مجلس را بنیاد نهاد. خانم رجوی بر روی نقش زنان در آن جنبش تاکید می ورزد، جنبشی که «برای اولین بار به ایجاد مدارس دخترانه و آغاز تحصیل زنان منجر شد»، و همچنین ایجاد تشکیلات زنان و اولین نشریه متعلق به زنان.

از زمانیکه دیدگاههای بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق برای اولین بار علنی شد، صفوف دانشجویان هوادار مجاهدین خلق شامل شمار زیادی از زنان میشد. و زنان، منجمله دختران، بطور یکسان و کامل در معرض فشارهای سنگین و مجازات رژیم بخاطر فرض بر باورمندی به دیدگاههای مجاهدین قرار گرفته اند. وقتی در سال 1989 خانم رجوی بعنوان مسئول اول سازمان مجاهدین خلق انتخاب شد، تغییراتی را به منصفه ظهور رساند که بر اساس آنها زنان مقام برابر در تصمیمگیریها با مردان کسب کردند، که منعکس کننده سهم و بار برابری بود که در تحمل سختی های مبارزه بر دوش کشیده بودند.

از آنجا که طی 15 سال گذشته در محافل سیاستگذاری آمریکا سازمان مجاهدین خلق تنها بخاطر نامگذاری آن بعنوان یک سازمان تروریستی مدنظر قرار گرفته است نمیتوان آگاهی وافری را نسبت به تعهد این سازمان به برابری زن و مرد در میان مردم آمریکایی یافت. اما اهمیت آن در نقاط دیگر مورد اغماض قرار نگرفته است. در روز 23 ژوئن 2012، اینگرید بتانکورت، سناتور سابق و کاندید ریاست جمهوری در کلمبیا که بیش از شش سال را بعنوان گروهان گروه فارک گذرانده و در سال 2008 نجات یافت، خطاب به خانم رجوی و دهها هزار تن از حامیان او در یک گردهمایی مجاهدین در نزدیکی پاریس اظهار داشت:

«من پیام ویژه برای خواهرانم، زنان اشرف (که اکنون در کمپ لیبرتی هستند) دارم. میخواهم به آنها بگویم که بسیار مفتخرم که در کنار مریم رجوی در این مبارزه شریکم. تصور کنید که چه رخداد زیبایی در تاریخ جهان خواهد بود که این دسته از جانیان زن ستیزی که چنین مقرراتی را علیه زنان در ایران وضع کرده اند بدست یک زن شکست بخورند. آیا این عالی نیست؟ ... من قویاً به پروردگار معتقدم. و فکر میکنم ... خدا شوخ طبع است و میداند که چگونه ثابت کند که این فقط او است که حاکم است. و به همین خاطر مریم رئیس جمهور آینده ایران آزاد خواهد بود».

تعداد زیادی از اعضای مرد مجاهدین خلق شرح حال اولیه خود را با نگارنده در میان گذاشته اند که چگونه در ابتدا احساس دوگانه ای داشتند و برایشان سخت بود که با ایده توانمند کردن کامل زنان در صفوف شان در اواخر دهه 1980، از جمله «افسران» فرمانده در بازوی نظامی، کنار بیایند. امروز اما این گام بیش از هر اقدام دیگری در میان مجاهدین هم از طرف زنان و هم از طرف مردان بعنوان یکی از افتخارآمیز ترین دست آوردهای آنها قلمداد میشود. اما در آن زمان، اهمیت چنین گام هایی مشغله ذهنی تبعیدیان در عراق نبود، اکثر آنها این تصمیم را گرفتند که به قول خانم رجوی «زندگی خانوادگی را رها کرده و تمامی انرژی، توان، عواطف و تمرکز خود را وقف مبارزه علیه فاشیسم مذهبی در راستای تحقق آرمان آزادی و برابری در ایران کنند».

بدین ترتیب ممکن است برخی به این نتیجه رسیدند که نمیتوانند چنین سطحی از تعهد فردی را قبول کنند؛ دیگران ممکن است علاقه خود را از دست داده و بعد از اینکه حمله پرهزینه سال 1988 پایان عملیات بزرگ نظامی آنها را بدنبال داشت صفوف مجاهدین را ترک کردند. بنظر میرسد این دورانی بود که طی آن ایمان و اراده هر فرد برای کنار گذاشتن سایر اولویت های زندگی و تعهد به ادامه مبارزه طولانی و نامعین برای تغییر رژیم تهران در معرض آزمایش قرار میگرفت. بطور خلاصه بگوییم که زندگی در این پایگاه ها در نزدیکی مرز با ایران احتمالاً برای برخی ناخوشایند و نزد برخی دیگر کامبخش بود اما به هر حال در مقایسه با زندگی عادی و روزمره در خارج بسیار متفاوت بود.

ما قبل از اینکه نتیجه بگیریم که شرایط بالا سزاوار اطلاق واژه تحقیرآمیزی مانند «فرقه» میباشد یا نه باید کیفیت زندگی در داخل ایران را نیز با همان معیارها بسنجیم. در آنجا رژیم، پیروی مطلق از خود را طلب میکند و با خشونت و تندی، کرنش در حیطه های اجتماعی و مذهبی را بر همگان تحمیل میکند و در عین حال به زور اسلحه سلطه سیاسی خود را حفظ میکند، و همه این اعمال را هم بنام اسلام انجام میدهد. چنانچه رفتارهایی که مجاهدین به ارتکاب آنها متهم میشوند آزاردهنده باشد اما با شدت و گستردگی موارد نقض حقوق بشر توسط رژیم در ایران که شناخته شده هستند قابل مقایسه نیست. دست سرویس اطلاعاتی رژیم ایران به کرات رو شده است که اتهامات فاقد منبع را در خارج در رابطه با موارد نقض حقوق بشر توسط مجاهدین و رفتارهای «فرقه گرایانه» آنها ترویج و تبلیغ میکند. میتوان منطقی این سؤال را مطرح کرد که مقامات، دست اندرکاران رسانه ای، و مفسرین سیاسی در غرب بر چه اساسی همچنان به چنین اتهاماتی که اعتبار آنها زیر سؤال است، بطوریکه حتی دیدبان حقوق بشر هم ادعا نمیکند که چنین دعاوی مربوط به سالهای بعد از 2003 میشوند، اعتقاد دارند.

با اینحال، مقامات سازمان ملل و آمریکا ظاهراً باور کرده بودند که چشم انداز زورگویی و فشار «رهبران» مجاهدین بر روی اعضای عادی در داخل کمپ اشرف نیازمند اتخاذ اقدامات فوق العاده ای بوده که در سال گذشته صورت گرفت تا تبعیدیان مجاهدین در عراق بتوانند بطور شایسته ای بعنوان پناهندگان بالقوه مورد مصاحبه قرار گیرند. سازمان مجاهدین خلق تنها کاری را که میتوانست اثبات کننده آمادگی آن برای صرفنظر کردن از چنین «کنترلی» شود را انجام داد؛ یعنی کمپ اشرف را تخلیه نمود و اختیارات نقل مکان ساکنان در آینده را به سازمان ملل داد با این هدف که این افراد به هر کشوری که پذیرای آنها باشد بطور دائمی سفر کنند. تا آنجا که به سازمان ملل و آمریکا مربوط میشود، به سختی میتوان با این سؤال کنار آمد که چگونه نگرانی مورد ادعای آنها در رابطه با زورگویی رهبری بر روی افرادی که توسط کمیساریای عالی پناهندگان با آنها مصاحبه میشود رفع شده است هنگامیکه بیش از 3000 تن از این مردان و زنان، منجمله رهبران آنها، به یک محیط مملو از بنگال منتقل شده اند که محصور شده و مساحت آن 70 برابر از مساحت کمپ اشرف کمتر است؟

رنجی که بازماندگان به دوش می کشند

برای پیشبرد بحث فرض کنید که تمام اتهامات علیه سازمان مجاهدین خلق حقیقت دارند و پرونده رسمی که در اختیار است یک روایت قابل اتکا از فعالیت های گذشته آن را در اختیار میگذارد. در این صورت، وقتی کسی با عضوی از مجاهدین مواجه شود که اکنون دیگر بعنوان تروریست نامگذاری نشده است، آیا میتواند فکر کند که واقعا با یک تروریست سابق روبرو شده است؟

گزارش کشوری تروریسم وزارت خارجه تخمین میزند که جمعیت مجاهدین در سراسر جهان بین پنج تا ده هزار نفر است و بسیاری ساکن اروپا میباشند. از میان 3200 تن که هنوز در عراق بسر میبرند، به گفته گزارش موسسه

رند (ص 49) «تقریباً 70 درصد ... بعد از آنکه این گروه به عراق نقل مکان داد به آن پیوسته اند». یعنی اینکه بیش از دو هزار نفر از اعضای مجاهدین ساکن در عراق که از اوائل دهه 1980 به بعد در آنجا بوده اند هیچ نقشی در هیچیک از اتهامات منتسب به مجاهدین در رابطه با اعمال خشونت آمیز در داخل ایران بعد از اعلان جنگ رژیم علیه مجاهدین در اواسط سال 1981 نداشته اند؛ و این افراد را نمیتوان با اعمال قهرآمیز منتسب به مجاهدین و یا ایفای هیچگونه نقشی در تسخیر سفارتخانه آمریکا در دهه 1970 نیز مرتبط دانست. اگرچه چنین ارقام و تخمین هایی بوضوح غیردقیق هستند، اما مقصود روشن ساختن این موضوع است که تمام اعضای مجاهدین از یک نسل نیستند و فعالیت خود را همزمان با یکدیگر آغاز نکرده اند.

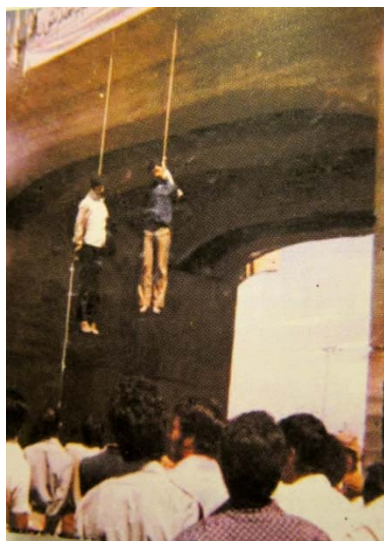
باید به یاد داشت که در سال 2004 با تک تک ساکنان کمپ اشرف بطور خصوصی از طرف وزارت خارجه مصاحبه شد و سپس تحقیقاتی در رابطه با تک تک آنها توسط هیاتی مرکب از نمایندگان دادگستری، دفتر تحقیقات فدرال، آژانس اطلاعاتی وزارت دفاع، سازمان مرکزی اطلاعات، وزارت مهاجرت و تابعیت، اطلاعات نظامی و وزارت امنیت داخلی صورت گرفت. هیچ اتهامی از طرف مقامات آمریکا علیه هیچ یک از افراد مطرح نشد. و تا آنجا که به بخش مربوط به مجاهدین در اروپا برمیگردد، 160 عضو ارشد مجاهدین که در فرانسه به اتهام تروریسم در سال 2003 دستگیر شدند، بمدت هشت سال موضوع تحقیقات قضایی بودند و همانطور که اشاره شد در سال 2011 بطور کامل از هر نوع اتهامی تبرئه شدند.

یک بررسی موشکافانه پرونده مجاهدین نه تنها الزاماً به این نتیجه گیری منتهی میشود که اغلب آنچه بعنوان «واقعیت» در رابطه با فعالیت های منتسب به آن در گذشته پذیرفته شده حقیقت ندارد، بلکه اکنون مضافاً باید پذیرفته شود که مقامات آمریکایی و اروپایی - که هر چهار نمونه طبقه بندی آنها در رابطه با سازمان مجاهدین بعنوان یک سازمان «تروریستی» مورد تحقیق قرار گرفته و لغو شده اند - نتوانسته اند که حتی یک فرد را هم که بعنوان عضو سازمان مجاهدین شناخته شده باشد محکوم به انجام یک عمل مستحق تعقیب کنند.

یکی از اشخاصی که هم اکنون بخاطر ارتکاب جنایات خشونت آمیز از طرف قضایه اسپانیا تحت تعقیب است همان افسر عراقی است که مسئول امنیت در کمپ لیبرتی میباشد. سرهنگ صادق محمد کاظم هدایت کننده واحد نظامی عراقی بود که ساکنان بیدفاع مجاهدین در کمپ اشرف را در آوریل 2011 قتل عام نمود - حمله ای که در کنار حمله ژوئیه 2009 نیروهای عراقی منجر به کشته شدن 49 نفر و مجروح گشتن صدها تن از ساکنان شد. بموجب قوانین آمریکا از آنجا که صادق از نظر حقوقی دارای سابقه نقض فاحش حقوق بشر است، برای همیشه از دریافت آموزش نظامی آمریکا محروم است. در ژوئن 2012 او که یک هیات عراقی را همراهی میکرد از ورود به محوطه پارلمان اروپا منع شد و قبل از اینکه به کشورش بازگردد نیز توسط پلیس فرانسه بازداشت شد. با این وصف هنوز توضیح داده نشده است که چرا سازمان ملل و آمریکا مدت یک سال تلاش های دیپلماتیک را وقف جابجا کردن مجاهدین از کمپ اشرف به مکانی نمودند که تحت «حفاظت» این افسر عراقی قرار گیرند.

اگرچه بسیار مشکل است که اعضای فعلی مجاهدین خلق را به فعالیت هایی در گذشته مرتبط دانست که این سازمان به انجام آنها متهم میشود، اما یک پیوند با گذشته وجود دارد که اعضای مجاهدین از هر نسلی را به یکدیگر وصل میکند: یعنی از دست دادن یک یا چند عضو خانواده بدست نیروهای امنیتی رژیم ایران. حتی با احتساب ده هزار عضو فعلی مجاهدین که تخمین حداکثری وزارت خارجه است و مقایسه آن رقم با پایین ترین تخمین ها در رابطه با آن دسته از اعضای مجاهدین که توسط نیروهای رژیم های شاه و خمینی یا اعدام شده و یا بطرق دیگر از بین رفته اند، میتوان به نسبت دو عضو کشته شده برای هر یک عضو باقی مانده دست یافت. اگر میانگین 7500 عضو مجاهدین و برآوردهای معتبر تلفات را در نظر بگیریم، این نسبت حتی به پنج یا ده به یک هم افزایش می یابد. بیشتر اوقات فرآیند آشنا شدن با یک عضو مجاهدین شامل کشف این حقیقت میشود که برخی از خویشاوندان او معمولاً در سنین بسیار پایین بدست رژیم به قتل رسیده اند.

این افراد متحمل خسارات و صدمات گزاف شخصی طی چهل سال گذشته شده اند - بنابه گفته منابع مجاهدین، قریب 120 هزار عضو و طرفدار احتمالی کشته شده اند. در قرن گذشته، جنگ و قحطی و نیز مصادیق نسل کشی که بر اساس عقاید مذهبی و قومی صورت گرفته اندجان شمار زیادی از انسانها را گرفته است. اما کمتر نمونه و شاید هم هیچ نمونه معاصر نمیتوان یافت که همتراز حجم اعدام های اعضا و هواداران مجاهدین توسط حکومتی باشد که میخواهد کشش عمومی نسبت به باورها و اعتقادات مجاهدین را بکلی نابود سازد (تصویر 12).



در اینجا شواهد و مدارک بسیار قوی است، چراکه خانواده ها خاطرات خویشاوندان از دست رفته خود را حفظ و ثبت کرده اند. از سال 1971 تا 1979 ساواک یا پلیس مخفی شاه و محکمه های نظامی او برخوردهای تند و خشن را نسبت به مجاهدین روا داشتند. اما از سال 1979 به بعد، رژیم ملایان در مقیاسی بسا بالاتر بیرحمی از خود نشان داده است. زندانها در دوران زمامداری خمینی شاهد اعدامهای جمعی اعضای مجاهدین و بسیاری دیگر که مشکوک به کمک یا سمپاتی نسبت به مجاهدین شده بودند، منجمله کودکان، بودند (تصویر 13). نیروهای امنیتی ملایان به اعضای مجاهدین در خانه ها و دفاتر آنها حمله برده و آن مکانها را

بمباران میکردند. مجاهدین را در خیابانها با گلوله هدف قرار میدادند و اعضای کلیدی را در خارج از کشور ترور نمودند. در سال 1992 نیروهای رژیم ایران حملات هوایی علیه پایگاههای مجاهدین در عراق انجام دادند، که



شرح آن در بالا رفت، و در سال 2001 نیز دهها موشک اسکاد به آن مناطق شلیک نمود.

میزان علاقه ای که در تمام سطوح مجاهدین نسبت به رهبران این سازمان مسعود و مریم رجوی مشهود است و منتقدان غربی آن را بعنوان ابراز علاقه شبه فرقه ای تفسیر میکنند، هنگامیکه سرگذشت شخصی خود آنها در نظر گرفته شوند بیشتر قابل فهم می‌گردد.

بعد از اینکه مسعود رجوی با موجی از حملات از سوی رژیم مواجه شد به فرانسه پناهنده شد. همسر او اشرف در روز 8 فوریه 1982 در تهران به ضرب گلوله جان خود را از دست داد. تنها خواهر او، منیره، به‌مراه همسرش در سال 1988 اعدام شد. برادر او، پروفسور کاظم رجوی، که بعنوان سفیر ایران بعد از انقلاب در سازمان ملل در ژنو کار میکرد، در روز 24 آوریل 1990 در ژنو توسط ماموران رژیم ترور شد. خواهر مریم رجوی، نرگس، توسط نیروهای امنیتی در زمان شاه اعدام شد. خواهر دیگر او، معصومه، در زندان های رژیم ملایان زیر شکنجه کشته شد، برغم اینکه در آن زمان هشت ماهه حامله بود. خانم رجوی یک پسر 32 ساله و یک دختر 30 ساله در میان مجاهدینی دارد که اخیرا از کمپ اشرف به کمپ لیبرتی منتقل شده اند.

سرگذشت آنها منحصر به فرد نیست.

جفری رابرتسون، یک حقوقدان انگلیسی در زمینه حقوق بشر و استاد قوانین حقوق بشری در کالج «کوئین مری» که تالیفات زیادی دارد و بعنوان رئیس و قاضی دادگاه سازمان ملل برای رسیدگی به جنایات جنگی در سیرا لئون هم کار کرده است، تحقیقات مستقلی<sup>30</sup> را در سال 2009 در رابطه با قتل عام احتمالی زندانیان مجاهد بدستور خمینی در سال 1988 انجام داد. رابرتسون کشف نمود که یک نماینده ویژه سازمان ملل در امور ایران در آن زمان گزارشی را در رابطه با اعدام های جمعی دریافت کرده بود و با «تکذیب کامل» از طرف رژیم مواجه شده بود. رژیم این گزارشات را در ردیف «تبلیغات غیرقابل اعتماد (مجاهدین)» رد کرده بود.

بیش از دو دهه بعد، پروفسور رابرتسون بعد از مطالعه گسترده منابع مربوط به آن زمان، روایتی را از آنچه واقعا از ژوئیه 1988 به بعد بوقوع پیوست در دست داد. زندانهای مملو از افرادی که متهم به هوادارای از مجاهدین شده بودند - شامل برخی که مدت زمان حبس آنها تقریبا به اتمام رسیده بود - ناگهان از تمامی فعالیت ها و ملاقات و تماس های خانوادگی منع شدند. هر یک از زندانها بمدت کوتاهی پذیرای «هیاتی» از طرف رژیم شد که مرکب از یک حاکم شرع، یک دادستان عمومی و یک مقام امنیتی بود. رابرتسون میگوید (ص 1):

«این هیات فقط یک سؤال برای این مردان و زنان جوان داشت (اغلب آنها از سال 1981 فقط به جرم شرکت در اعتراضات خیابانی یا در اختیار داشتن نوشته های «سیاسی» در زندان بودند). این زندانیان خبر

نداشتند که حیات شان بستگی به پاسخ شان دارد. کسانی که در پاسخ به هر ترتیبی نوعی پیوستگی با مجاهدین را نشان میدادند اول به آنها چشمبند زده میشد و در یک صف قرار گرفته و مستقیم به سمت چوبه های دار روانه میشدند. آنها در دسته های چهار نفره از جراثقال و یا گروههای شش نفره با استفاده از طناب هایی که در جلو مکان اصلی تجمع قرار گرفته بودند به دار آویخته میشدند؛ برخی نیز شبانه به پایگاههای نظامی منتقل شده ... و در مقابل جوخه های آتش قرار میگرفتند. اجساد با مواد ضدعفونی پوشانده شده، در کامیونهای مجهز به سردخانه جمع آوری شده و شبانه در گورهای دسته جمعی دفن میشدند. ماهها بعد خانواده های آنها ... کیسه های پلاستیکی شامل دارایی های ناچیز شان را دریافت میکردند. به آنها هیچ اطلاعاتی در رابطه با مکان های گورها داده نشد و تهدید شدند که نباید در منظر عام عزاداری کنند. تا اواسط ماه اوت 1988، هزاران زندانی بدین طریق توسط حکومت به قتل رسیدند...».

خمینی فتوایی را صادر کرده بود که بموجب آن مرگ برای تمام کسانی که به اعتقادات مجاهدین باور داشتند واجب است. رابرتسون میگوید که وقتی نزدیکان خمینی در مورد چنین فتوای فراگیری از وی سؤال کردند، او پاسخ داد (ص 7): «هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق (حمایت از مجاهدین) باشد حکمش اعدام است». نتیجه گیری رابرتسون (ص 98) این است که تعریف رایج از جنایت علیه بشریت، طبق اساسنامه رم، «صریحا شامل طرح انهدام مجاهدین میشود».

به یمن انتشار خاطرات یک روحانی بلندپایه بنام آیت الله حسینعلی منتظری، که توسط شاگردان و پیروان مذهبی او گردآوری شد، مدرک مکتوبی از مکاتبه او با ولی فقیه خمینی در سال 1988 وجود دارد که در آن منتظری مکررا سزاوار بودن اعدام های بی رویه افرادی که مجازات سبک داشتند و مدت مجازات برخی از آنها رو به اتمام بود را زیر سؤال میبرد.<sup>31</sup> انتقادات اخلاقی منتظری خمینی را برآشفته کرد و منجر به این شد که او را - که مرجع تقلید شیعه و معتبرترین مجتهد اسلامی در ایران بود - از جانشینی خود عزل نماید.

این امر باعث شد تا دستیار معتمدتر خمینی یعنی علی خامنه ای باصطلاح جانشین امام دوازدهم شود. با اینکه اعتبار مذهبی خامنه ای نازل تر بود - هم «مقام» آیت الله و هم آیت الله العظمی از طریق رای سیاسی به او محول شد، نظیر مقام نظامی «بزرگ ارتش داران» برای صدام حسین در عراق - اما میتوانستند روی او حساب باز کنند که همواره به یاد خواهد داشت که وظیفه اصلی او حفظ رژیم است.

سازمان عفو بین الملل، حتی قبل از اینکه گستردگی اعدام ها بطور کامل محرز شود، در گزارشی در سال 1990 در رابطه با «سیاست حکومتی» نوشت «که ظاهرا جنون آمیز است و راه حل آن برای همه چیز تجویز مجازات مرگ میباشد ... در برخی از محافل در ایران مجازات مرگ بخودی خود ظاهرا بعنوان یک فضیلت شناخته میشود».<sup>32</sup>

(ائتلاف سیاسی مرتبط با مجاهدین، شورای ملی مقاومت ایران، سیاستی را تصویب کرده است که طبق آن مجازات مرگ در ایران ممنوع خواهد شد).

منابع مجاهدین امروز از رویه‌هایی صحبت میکنند که در زندان بدنام اوین در سال 1988 برای کشتار بیش از 50 نفر بطور همزمان بکار گرفته میشد؛ پرتاب نارنجک‌های دستی به داخل سلول‌های زندانیان؛ و استفاده از استخرها برای تسهیل امور در تخلیه خون‌هایی که از زندانیان اعدام شده ریخته شده بود. پروفسور رابرتسون در ص 81 گزارش خود میگوید که گفته شده است اسدالله لاجوردی، رئیس بدنام این زندان که با عنوان «قصاب اوین» شناخته میشد و در سال 1989 رئیس سازمان زندان‌های ایران شد، «مجاهدین باکره را بزور به "عقد" پاسداران در می‌آورد تا مورد تجاوز قرار گیرند تا بدین صورت مشکلات دینی در رابطه با اعدام افراد باکره حل و فصل شود».

همانطور که دادگاه فرانسه که سابقه اخیر مجاهدین را مورد تحقیق قرار داده بود این سؤال را مطرح کرد که آیا خشونت میتواند توجیه پذیر باشد (و در نمونه مجاهدین پاسخ مثبت داد)، خشونتی که از طرف رژیم ایران علیه مخالفان سیاسی آن اعمال میگردد، که دولت‌های غربی آن را عموماً در ردیف عرف مبارزه با تروریسم قرار داده‌اند، نیازمند بازبینی مجدد است. رژیم تهران در پی آن بوده است که این قبیل اطلاعات را پنهان سازد و ممکن است دنیای خارج هنوز از مطالب بسیار زیادی آگاه نباشد. محمد خاتمی، همان کسی که مدراسیون او قرار بود پاداش آمریکا برای نامگذاری اولیه مجاهدین در لیست تروریستی در سال 1997 باشد، پس از آنکه بگفته روزنامه گزارش در روز 9 آوریل 2000، روزنامه آریا «مقاله‌ای را در رابطه با کشتار زندانیان سیاسی در سال 1988 منتشر کرد»، شخصاً دستور توقیف روزنامه آریا را داد و وزارت ارشاد نیز این دستور را اجرا کرد.

شماری از تحلیل‌گران سیاسی آمریکا که ظرفیت مجاهدین برای کسب محبوبیت عمومی در ایران را رد میکنند دوستداران میرحسین موسوی رهبر جنبش موسوم به «جنبش سبز» هستند. این جنبش مردمی برای مقابله با احمدی‌نژاد در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال 2009 براه افتاد، انتخاباتی که گزارشات وسیعی از تقلب در آن وجود داشت. این تظاهرات خیابانی با توسل به زور بیش از حد نظامی سرکوب شد. موسوی که همچنان در حبس خانگی بسر میبرد سیاستمدارای است که حامل امیدهای بسیاری در غرب برای ایجاد اصلاحات در ایران است. او همچنین یکی از سوژه‌های تحقیقات متخصصان حقوق بین‌الملل برای دست داشتن احتمالی در جنایت علیه بشریت در سال 1988 است، زمانیکه او در جریان انهدام جمعی اعضا و هواداران مجاهدین و موج اعدام‌های نیروهای چپ سکولار، و مدت کوتاهی بعد از آن، در سمت نخست‌وزیری قرار داشت.

تحقیقات رابرتسون به این نتیجه رسید که کشتار جمعی سال 1988 علیه زندانیان سیاسی حامل «رسوایی‌های بیشتر» در مقایسه با رژه مرگ ژاپنی‌ها در طول جنگ جهانی دوم یا قتل عام سال 1995 در سرینیتسا در بوسنی و هرزگوین می‌باشد.



با تکرار مضمونی که قبلا به آن اشاره شد، تمام این ماجرا حاصل نبردی است که بین دو نیرو در جریان بوده است. با وجود آگاهی از اعمال شنیع و قساوت آمیز و کشتار گسترده بدست رژیم ایران که بطور سیستماتیک علیه اعضا و خانواده های مجاهدین و کسانی که مظنون به هواداری از آنها بوده اند در طول سه دهه گذشته جریان داشته است، اگر دولت آمریکا تنها به تکرار اعمال قهرآمیز مجاهدین بسنده کرده است (مثلا گزارش سال 2011: «مجاهدین ... رئیس سابق زندانهای ایران (لاجوردی) را در سال 1998 کشت. ...»)، این سؤال توجیه پذیر خواهد بود که آیا افکار عمومی آگاه میشده است یا گمراه؟

### درس هایی که آمریکا آموخته است - کاستی ها و راه حل ها

با در نظر گرفتن بررسی های فوق، روشن خواهد شد که اطلاعات علنی دولت آمریکا در رابطه با مجاهدین و فعالیت های آن طی سالیان بطور عینی و فوق العاده ای دستخوش تغییرات شده است، و در عین حال به سمتی نیل میکند که از واقعیت ها دور میشود و نه اینکه به آنها نزدیک شود. امروز پرونده علنی مجاهدین مملو از خطاهای قابل اثبات در رابطه با فاکت ها، و اتهاماتی که سرچشمه آنها بسیار سؤال برانگیز است، و روایاتی که بصورت جدی اذهان را در رابطه با اتفاقات سرنوشت ساز تاریخی گمراه میکنند شده است - تحریف و قلب واقعیتی که فراتر از آن می رود که بوروکرات ها بخواهند فقط یک ذره برای ارائه قویترین «دلائل» برای نامگذاری تروریستی در انتظار مقامات عالیرتبه، کنگره و افکار عمومی تحریف کنند.

ظاهرا این دیدگاه وزارت خارجه که در دسامبر سال 1984 طی یادداشتی در اختیار کنگره قرار گرفت دیگر حاکم نیست که: «ایدئولوژی مجاهدین یک منبع اصلی برای محبوبیت این گروه در داخل ایران است. دقت زیادی در تکوین این ایدئولوژی بکار رفته و هم در رابطه با امور داخلی و هم امور خارجی بطور بی تناقض و منسجم بکار گرفته شده است - معمولا ضمن وفاداری به تمام جزئیات. ... مجاهدین برنامه خود را بعنوان پاسخ دینامیک به مشکلات ایران مدرن ارائه می کنند ...». و نیز وصف این یادداشت دیگر امروز در میان نیست که میگفت بنیانگذاران مجاهدین «اعضای جوان ناراضی نهضت آزادی ایران بودند که ... ابتدا مبلغ استفاده از راهکارهای مسالمت آمیز برای برقراری حکومت جدیدی بودند که سلطنت مشروطه را با سوسیالیسم سبک اروپای غربی در هم ادغام کند». و یا اینکه هدف مجاهدین «انعکاس پژواک مردم در همه پهنه های حیات ملی از طریق "ساختار قدرت واقعا دمکراتیک" بود، چیزی که در فعالیت های آن بعد از انقلاب 1979 منعکس شد هنگامیکه «برای یک مجلس نمایندگان که بصورت آزاد انتخاب شود و پیش نویس قانون اساسی را ارائه دهد تلاش کرد اما ناکام ماند».<sup>33</sup>

این پیش درآمد گزارش «الگوهای تروریسم در جهان» در رابطه با مجاهدین پاک به فراموشی سپرده شده است: «سازمان مجاهدین که در دهه 1960 توسط فرزندان تحصیل کرده بازاریان ایران تاسیس شد در پی آن بود که با

آنچه بعنوان نفوذ بیش از حد غربی در رژیم شاه میدیدم مقابله کند. در دهه 1970، مجاهدین - برهبری مسعود رجوی بعد از 1978 - نتیجه گرفت که خشونت تنها راه برای ایجاد تغییر در ایران است ... مجاهدین یک کارزار بین‌المللی را علیه دولت ایران هدایت میکنند که بر روی تبلیغات و گاهی اوقات خشونت تروریستی استوار است. ... از اواسط دهه 1980، مجاهدین عملیات تروریستی به داخل ایران در سطح علمياتی که در دهه 1970 انجام میداد پیش نبرده است. بغیر از حملات ارتش آزادیبخش ملی ایران به داخل ایران در اواخر جنگ ایران و عراق، و نفوذهای هرچند وقت یکبار مجاهدین به داخل مرز از آن زمان به بعد، حملات مجاهدین علیه ایران از ردیف اذیت و آزار فراتر نمرود. مجاهدین توفیق بیشتری را در مقابله با نمایندگان ایرانی در خارج از کشور از طریق تبلیغات و اعتراضات خیابانی کسب کرده است».

در طول 19 سالی که از تصویب بکارگیری این عبارات در انتشارات توسط دفاتر رسمی بوروکراسی امنیت ملی آمریکا میگذرد، واژه‌های متفاوتی به کالبد روایات دولت رسوخ کرده اند. برخی از آنها شفافیت بیشتری را ارائه داده اند مثل گزارش کشوری سال 2005 که توضیح داد که این یک گروه انشعابی بود که در دهه 1970 آمریکایی‌ها را در ایران کشت، اگرچه این سری از اطلاعات حیاتی تبرئه‌آمیز از نسخه‌های بعدی بدون هیچ توضیحی ناپدید شد. در اغلب مواقع، مطالب و بیانی اضافه و یا تغییر داده شده است که ظاهراً هیچ هدف دیگری ندارد جز اینکه به محاکمه مجاهدین وزن بیشتری داده شود. این پرونده در گزارش کشوری سال 2006 و مجدداً در گزارش کشوری سال 2009 پیراسته شده است: در گزارش سال 2006، وقتی مقدار زیادی توصیفات جدید و هیجان‌انگیز در رابطه با وقایع گذشته ظاهر شد، و دوباره در گزارش سال 2009 وقتی وقایع دهه‌ها پیش که در نسخه‌های گذشته سالیانه یا رتبه آنها تنزل پیدا کرده بود و یا بکلی حذف شده بودند مجدداً در این سال با اهمیت بیشتری ظاهر شدند.

آیا اطلاعات جدیدی وجود دارد که ثابت کند مجاهدین در مقایسه با آنچه قبلاً پنداشته میشد حالا همواره با آرمان‌های دمکراتیک خصومت ورزیده است؟ یا اینکه اعمال قهرآمیز آن صدمات بسا سهمگین تری را از آنچه در آن زمان انتظار میرفت زده اند؟ تعابیر فعالیت‌های مجاهدین از اوائل دهه 1970 تا بحال یکی پس از دیگری خصائص جدیدی بخود میگیرند که بیشتر در پی ساختن چهره‌ای ظاهراً منجرکننده از اعضای مجاهدین است تا توضیح جرائم منتسب به این سازمان، گوئی که میخواهند وانمود سازند که هواداران آن فارغ از خصوصیات فردی سزاوار نکوهش و محکومیت ما هستند. این موضوع که مقامات مناسب دیده اند که بر روی تعابیر شرایط بدفرجام و زیانبخش اجتماعی و فرهنگی در داخل کمپ‌های مجاهدین تاکید ورزند - حتی اگر این گفته‌ها از پشتیبانی اطلاعات معتبرتری برخوردار بودند - سئوالات مضاعفی را برخواهد انگیخت چون این موضوع هیچ کمکی به اثبات یا نفی مسئولیت این گروه در اعمال تروریستی که منافع آمریکا را تهدید نماید نمیکند.

نمونه مجاهدین دارای پیامدهایی برای ارزیابی خطرات تروریستی توسط دولت آمریکا است. قدر مسلم مسائل مربوط به تدقیق فاکت ها قبل از انتشار علنی آنها بعنوان اطلاعات رسمی و حتی مبنای سیاستگذاری وجود دارد. از دیگر مواردی که جای نگرانی دارد نفوذ ناشایست افرادی درگیر در این فرآیند است که دارای غرضمندی ها و یا مقاصد شخصی و اعلام نشده باشند که ارتباطات خانوادگی در کشورهایی دارند که موضوع سیاستگذاری آمریکا میباشند. و در آخر، این سؤال همیشگی وجود دارد که چه مقدار توجیه بر مبنای واقعیات کافی است تا نامگذاری تروریستی حفظ شود چنانچه سیاستگذاران آمریکا دلایل سیاست خارجی برای لیست گذاری یک موجودیت داشته باشند.

سه اقدام فعالانه باید پس از لغو نامگذاری مجاهدین صورت گیرد.

اولاً، نهادهای آمریکایی باید بطور کامل به شبکه اطلاعاتی گسترده و آرشو متعلق به مجاهدین دسترسی پیدا کنند. معنی این امر همکاری اجرایی و یا حمایت سیاسی نیست. سازمان مجاهدین، اگر هیچ دلیلی هم نداشته باشد اما حداقل برای ادامه بقای خود، بیش از هر طرف دیگر به دقت فعالیت های ملایان و شاخه های امنیتی آنها را هم در داخل و هم در خارج از ایران برای سالیان دنبال کرده است. متخصصین اروپایی منجمله یک رئیس سابق نهاد ملی ضدتروریسم با قابلیت های مجاهدین در کسب اطلاعات آشنایی دارند و آن را تحسین میکنند، فعالیت هایی که رهبران آمریکا گفته اند موجب برملا ساختن فعالیت های غیرقانونی هسته ای رژیم ایران در یک دهه پیش شده اند. در زمانیکه تنش ها میان رژیم ایران و آمریکا روندی تصاعدی طی میکند تا به یک نقطه تقابل احتمالی برسد، هیچ دلیل قانع کننده ای وجود ندارد که آمریکا خودش را از تمامی اطلاعات قابل دسترس در مورد ایران، منجمله از طرف مجاهدین، محروم کند - و البته به نوبه خود آنها را بررسی نماید.

دوماً، با توجه به اینکه پرونده مربوط به مجاهدین بطور گسترده ای دستکاری شده است، آمریکا باید یک بررسی دقیق ضداطلاعاتی در این زمینه را تدارک ببیند. کسانیکه خیلی علاقه دارند قیاس های هشدارآمیز بین مجاهدین و تبعیدیان عراقی را ارائه دهند که باعث گمراه ساختن آمریکا در حمایت از مداخله نظامی عراق در سال 2003 گردید، از یک زاویه درست میگویند: اطلاعات آمریکا در هر دو مورد اشتباه بوده است. وزارت اطلاعات و امنیت رژیم ایران تمرکز متفاوتی را از خود نشان داده است در مقایسه با دیگر سرویس های اصلی اطلاعاتی خارجی. وزارت اطلاعات رژیم کمتر علاقه به بدست آوردن اسرار نظامی و تکنولوژیکی دارد و بیشتر علاقه دارد که پایتخت های خارجی را متعهد سازد که ابزارهای اجرایی خودشان را به خدمت جنگ رژیم ایران علیه منتقدانش در خارج از کشور درآورند. استفاده وزارت اطلاعات از مامورانی که اطلاعات توهین آمیز علیه مجاهدین پخش میکنند در چند کشور مکرراً برملا شده است. آیا کسی در واشنگتن هست که آماده باشد که بگوید هیچگونه فعالیتی از طرف وزارت اطلاعات ایران برای سمت و سو دادن به سیاستهای آمریکا وجود ندارد؟

سوماً، به نفع آمریکا است که توجه بیشتری را نسبت به ابعاد سیاسی شرایط داخلی و بین‌المللی ایران صرف کند تا درک بهتری را نسبت به اهرم‌های فشار بالقوه در برابر رژیم ایران در زمان رشد بحران اخیر بدست آورد. محورهای بحث و تبادل نظر متخصصان سیاستگذاری تقریباً در همه موسسات فکری در واشنگتن عبارت از عوامل زیر بوده است: شمار سانترفیوژها، مقادیر اورانیوم و سطح غنی‌سازی، میزان احتمال موفقیت آمیز بودن حملات هوایی - که بیشترین میزان توجه را به خود جلب کرده است - و جدول زمانبندی‌ها در مورد اینکه برنامه هسته‌ای رژیم ایران در چه زمانی به آستانه کسب قابلیت‌های کلیدی خواهند رسید. البته که آمریکایی‌ها حق دارند روی این بحث تمرکز کنند چراکه عاجل‌ترین و مهم‌ترین خطری است که از سوی رژیم ایران وجود دارد. اما چالش هسته‌ای رژیم ایران براحتمی تمرکز دنیای خارج را به خود جلب میکند و حتی آن را بطور انحصاری در برمیگیرد. از طرف آمریکا توجه کمتری نسبت به امور زیر دیده میشود: مشکل مشروعیت ملایان حاکم در داخل ایران، منجمله سرکوب آرزوهای دموکراتیک مردم، افراطی‌کاری‌ها در زمینه قضایی، عدم شفافیت در رابطه با استفاده از درآمدهای ملی برای نهادها و فعالیت‌های مورد دلخواه، گسترش خشونت، تروریسم و فساد در خارج، و فرسایش سطح اعتماد عمومی نسبت به عملکرد از نظر سیاسی مقدس «ولایت فقیه» تحت لوای اسلام.

در حالیکه تهدیدهای بزرگی از جانب رژیم ایران متوجه منافع آمریکا هستند، بحث بسیار کمی در رابطه با مردانی که این رژیم را میگردانند و نیت آنها وجود دارد. رژیم ایران برای پیشبرد منافع خود از شیوه‌های گوناگونی استفاده میکند و بر روی فرصت‌ها در منطقه خود برای افزودن بر مشکلات آمریکا سرمایه‌گذاری کرده است. در جریان مداخله نظامی آمریکا و ائتلاف در عراق، رژیم ایران دو کانال تلویزیون عرب زبان که مرکزشان در داخل ایران است را به سوی عراق اداره میکرد، و قویاً اینگونه مضامین را تبلیغ میکرد که آمریکا حاکمیت ملی عراق را تهدید میکند چراکه برای مثال مقامات آمریکایی حضور نظامی باقی‌نیروهای آمریکایی پس از سال 2008 را مورد مذاکره قرار می‌دهند - که در نهایت موفقیت آمیز نبود.

تسلیمات مرگبار ساخت رژیم ایران منجمله مواد منفجره IED و سیستم‌های دفاعی هوایی سیار به عراق راه یافته و علیه نیروهای آمریکایی و ائتلاف بکار گرفته شده‌اند. همانطور که روزنامه نیویورک تایمز در شماره 4 آوریل 2012 خود گزارش داد: «چند ساعت بعد از اینکه برملا شد سربازان آمریکایی کتب قرآنی که در یک بازداشتگاه افغان در اواخر فوریه سوزانده‌اند، ایران بطور پنهانی به ماموران خود در افغانستان دستور داد که از برانگیختگی عمومی قابل انتظار بهره‌برداری کنند از این طریق که اعتراضات خشونت‌آمیزی را در پایتخت کابل و مناطق غربی این کشور براه‌اندازند...». سی نفر منجمله چهار آمریکایی در جریان این اعتراضات جان خود را از دست دادند.

گزارش شده است که ایران به حمایت تسلیحاتی خودش به رژیم سوریه ادامه داده است.<sup>34</sup> و اذعان نموده که نیروهای ویژه<sup>35</sup> برای حمایت از رژیم سوریه اعزام کرده است. طی سالیان، «مهمات تفنگ و مسلسل را به مناطقی که تخاصم‌های ادامه‌دار در آنجا وجود دارند منتقل کرده است»، مانند مناطقی در آفریقا، بدون آنکه این دخالت‌ها

کشف شود.<sup>36</sup> همچنین موشکهای دوربرد که توسط ایران به حماس داده شده اند، «به نحو قابل ملاحظه ای خطرات برای شهرهای مهم اسرائیل را افزایش داده اند».<sup>37</sup> و مقامات یمن تسلیحاتی را که از «یک بندر نظامی ایران» قاچاق میشد را توقیف نمودند که شامل موشک های شانه ای مدل چینی و روسی ضد هواپیما، مواد منفجره، مهمات مسلسل خودکار، دوربین های شب و دوربین های مسافت یاب لیزری، میشد. گمان میرود این تسلیحات برای شورشیان شیعی در یمن فرستاده شده بودند.<sup>38</sup>

در سطح مطبوعاتی، با تعطیل کردن اتحادیه اصلی کارگردانان فیلم در سال 2012، مقامات «شماری از کانالهای زبان خارجی را برای اشاعه ایدئولوژی شان» ایجاد کرده اند و اکنون در حال تهیه یک فیلم مهم برای نشان دادن نظریه رژییم در باره بحران گروگانگیری 1979 هستند.<sup>39</sup> در عین حال، دیپلمات های ایرانی کشور خود را بعنوان قربانی در سطح بین المللی توصیف میکنند و همواره در تلاشند تا توجهات را از نمونه های پیاپی نقض تعهدات و استانداردهای بین المللی از جانب رژییم، که شامل اعمال تروریستی که برخی از رهبران فعلی آن نقش مهمی در آنها ایفا کرده اند میشود، منحرف کنند.<sup>40</sup>

این نمونه های انتقال سلاح برای برهم زدن ثبات، عملیات جنگ روانی و تبلیغات، قابلیت رژییم تهران را نشان میدهند که چگونه میتواند تأثیرات قابل توجهی با پرداخت هزینه نازلی داشته باشد و بطور مستقیم منافع امنیتی آمریکا را از بسیاری جهات و معمولاً بطور پنهانی تحت تأثیر قرار دهد بدون اینکه آمریکا را وادار کند که مستقیماً واکنش نشان دهد. فعالیت های کمکی پرهزینه و نیازمند کار فشرده از جانب آمریکا، چند دولت دیگر و سازمان ملل برای ایجاد ثبات در مناطقی که در معرض جنگ هستند بطور مستقیم از جانب رژییم ایران از طریق ارسال سلاح و ترویج تبلیغات مذهبی در میان عوامل غیردولتی که بسیار از مرزهای آن بدور هستند مختل میشوند. در عین حال، قاتلان وزارت اطلاعات رژییم ایران مخالفان رژییم با عقاید گوناگون را در بغداد، برلین، دوی، ژنو، استانبول، کراچی، اسلو، پاریس، رم، و استکهلم کشته اند<sup>41</sup> و طرح داشتند که سفیر عربستان سعودی را در خاک آمریکا هم ترور کنند که این نقشه خنثی شد.

درک نبرد سی ساله بین ملایان حاکم و مجاهدین به فهم این موضوع کمک میکند که به همان اندازه که رژییم ممکن است آرزو داشته باشد از تحریم های شدیدتر و حملات هوایی علیه تاسیسات هسته ای خود اجتناب کند، فعالانه بر علیه اهداف امنیتی آمریکا در بسیاری از پهنه ها دست اندازی میکند و یک تلاش همه جانبه را در داخل و خارج، شامل کشتار جمعی، به راه انداخته است تا انتقادات از طرف آن دسته از ایرانیانی که آنها را بهتر از همه میشناسد خاموش کند. زمان ارزیابی اینکه آیا نقاط بیشتری برای فشار آوردن بر روی رژییم تهران بجز تحریم های اقتصادی وجود دارد یا خیر، قبل از غیرقابل بازگشت شدن یک مسابقه تسلیحات هسته ای منطقه ای است و نه بعد از آن.

و اگر فشارها بر روی رژیم آخوندها در هر زمان بتوانند امکان مشارکت جمعیت 79 میلیونی ایران در اداره امور خود بطور معنادار را نشان دهند، مقامات آمریکا باید خود را با جنبش های دموکراتیک در ایران که طی نیم قرن گذشته ناکام مانده اند آشنا کنند، و همچنین جایگاه متاسفانه برجسته آمریکا در طرف اشتباه تاریخ را در نظر داشته باشند.

### مجاهدین: حالا چه؟

سازمان مجاهدین خلق بعد از مدت طولانی که صرف اعتراض به برچسب تروریستی کرد، اکنون بعد از لغو نامگذاری در واشنگتن قطعاً توجه خود را به اهداف دیگر مبذول خواهد داشت. اولویت کوتاه مدت تضمین شرایط کافی زندگی و اطمینان حاصل کردن از خروج امن ساکنان کمپ لیبرتی از عراق خواهد بود که هنوز در معرض خطر هستند.<sup>42</sup> یک حمله موشکی قبل از طلوع آفتاب در روز 9 فوریه 2013 علیه ساکنان لیبرتی که در بنگال های خود در خواب بسر میبردند جان هفت تن را گرفت و منجر به مجروح شدن بسیاری دیگر گردید. در این حمله دقیق که در یک منطقه شدیداً حفاظت شده توسط ارتش عراق بوقوع پیوست، قریب 36 موشک در شعاع کمی شلیک شد و به قول استروان استیونسون، یک نماینده اسکاتلندی پارلمان اروپا (که حامی مجاهدین است)، این حمله «به همان اندازه که قابل پیش بینی بود قابل پیشگیری هم بود».<sup>43</sup>

کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل میتواند توقع داشته باشد که فشار بر روی آن افزایش خواهد یافت تا فرآیند تعیین موقعیت پناهندگی را تسریع نماید و دولت های غربی دعوت خواهند شد تا تمامی تبعیدیان را بپذیرند. این امر بعد از اعلام تهدیدات سرکرده حزب الله عراق، گروهی که حمایت و تسلیحات از طرف رژیم ایران دریافت میکند، مبنی بر ادامه «حملات» علیه مجاهدین «تا زمانی که خاک عراق را ترک کنند»،<sup>44</sup> میرم تر شده است.

فراتر از این موضوع بشردوستانه، شورای ملی مقاومت ایران احتمالاً تلاش خواهد نمود تا بر میزان حمایت از خود بیافزاید و چهره شایسته خود در آمریکا را بازیابد. این هدف آسان بدست نخواهد آمد. متخصصانی که مدت مدیدی است تحلیل های خود را بر مبنای خیل اطلاعات آشنای تاریخی در قبال مجاهدین قرار داده اند نسبت به تغییر موضع خود بی میلی نشان خواهند داد حتی برغم افشای اینکه این پرونده بطور گسترده ای مملو از اشتباهات است. خبرنگاران جدی که برای ادامه امرار معاش از گرفتن ویزا برای سفر به ایران نفع میبرند همچنان از پوشش آنچه قدر مسلم یک موضوع دستکم حساس برای رژیم است طفره خواهند رفت.

یک ایده رایج در محافل سیاسی واشنگتن که احتمالاً بطور ویژه در برابر هرگونه تغییر مقاومت نشان خواهد داد این است که، همانطور که یک مقام ارشد وزارت خارجه در 28 سپتامبر 2012 هنگام توجیه مطبوعات در رابطه با تصمیم لغو نامگذاری مجاهدین گفت، مجاهدین خلق را نمیتوان به عنوان سازمانی ارزیابی کرد که «یک اپوزیسیون

موثر یا جنبش اپوزیسیون دمکراتیک باشد ... و یا سازمانی که بتواند مروج ارزشهای دمکراتیکی باشد که مورد دلخواه ما در ایران است». در میان تحلیل گران زیادی که در واشنگتن هستند که امور مربوط به ایران را دنبال میکنند، دیدگاه حاکم این است که مجاهدین از حمایت عمومی در داخل ایران برخوردار نیست.

توجیه معمول آنها شامل این باور میشود که اکثریت مردم ایران اعضای مجاهدین را خائن میدانند چراکه در جریان جنگ هشت ساله ایران و عراق «در کنار» صدام حسین علیه کشور خود جنگیدند. هیچ تردیدی (از دید آنها -م) وجود ندارد که از مجاهدین بعنوان میهمان توسط صدام حسین استقبال شد و از آغاز دهه 1980 مجاهدین مرکز فعالیت های خود را در عراق ایجاد کرد؛ و اینکه بازوی نظامی آن (ارتش آزادیبخش ملی ایران) تسلیحات قابل توجهی از رژیم عراق دریافت نمود (اگرچه مجاهدین میگویند که هزینه های هرگونه تسلیحات و اقلام دیگری که این سازمان دریافت کرد را به عراق پرداخته اند)؛ و در این دوران ارتش آزادیبخش ملی ایران عملیات مهمی را علیه ایران از داخل پایگاه ها در عراق پیش برد.

حامیان مجاهدین اما تفسیر رایج را به چالش می کشند. آنها میگویند که در اواخر سال 1980 بسیاری از اعضای مجاهدین در ایران عازم جبهه ها شدند تا پس از هجوم عراق از خاک ایران دفاع کنند. اما نیروهای رژیم ملایان آنها را از جبهه بیرون راندند. این ادعا توسط یادداشت سال 1984 وزارت خارجه آمریکا به کنگره نیز حمایت میشود که میگوید (ص 9 الی 10) که وقتی عراق خاک ایران را اشغال نمود، «واحدهای مجاهدین فوراً به جبهه ها شتافتند. آنها فقط در روزهای آشفته اول جنگ از سوی بنیادگراها تحمل شدند و چیزی نگذشت که اغلب آنها اخراج شدند».

حامیان مجاهدین همچنین میگویند که سازمان مجاهدین خلق هیچگاه در کنار<sup>45</sup> عراق بر علیه ایران نجنگید، و تنها در ژوئن سال 1982 یعنی بعد از اینکه ایران تمامی خاک خود را از عراق بازپس گرفت، مسعود رجوی به کرات سعی نمود ترتیبات یک آتش بس منصفانه منجمله طرحی برای معاوضه اسرا را بدست آورد. از دید آنها، خمینی بطور غیرموجهی جنگ را بمدت شش سال دیگر ادامه داد و بهای کمرشکنی را از نظر اقتصادی و تلفات جانی سربازان متوجه ایران ساخت. ادامه جنگ فقط وسیله و ممری برای تثبیت قدرت ملایان در داخل ایران و سرازیر کردن منابع کشور برای تامین نیازهای خود بود. برخی ارزیابی ها از این قرار است که بیش از 90 درصد کشته شدگان مربوط به جنگ از طرف ایرانی بعد از بازیافتن کنترل بر خاک ایران جان خود را از دست دادند. از دید مجاهدین، مخالفت با سیاست مخرب جنگی رژیم پس از اینکه نیروهای عراقی بیرون رانده شده بودند یک موضع میهن پرستانه بود.

صرفنظر از این توضیحات، سازمان مجاهدین که در تلاش است تا کارزار سیاسی خود علیه رژیم ملایان را بنا کند، برای خنثی کردن استیباط ها و برداشت های نسبتاً پر و پا قرص در مضیقه و در تنگنا خواهد بود. دفاع از حس میهن پرستی برغم اینکه سالها میهمان دشمن جنگی ایران بوده حتی در یک جامعه آزاد هم به اندازه کافی دشوار

است. چه رسد به اینکه مردم ایران بیش از 30 سال است که در محیطی زندگی کرده اند که در آن تلویزیون، رادیو و روزنامه ها و اغلب مطالب در اینترنت تنها مطالبی که رژیم مجاز دانسته را پخش کرده اند. اگرچه مخالفت عمومی در ایران با ادامه جنگ با عراق از طرف خمینی بسیار عمیق است، اما مردم ایران از زمانیکه ملایان در سالهای 1980 و 1981 سلطه خود را تثبیت کردند تنها تعاریفی که از مجاهدین شنیده اند آمیخته با منفی ترین واژه ها بوده است.

افکار عمومی غرب هم به نوبه خود و بموجب لیست گذاری های مختلف علیه مجاهدین به تناوب شنیده است که پول مجاهدین از طرف صدام حسین تأمین شده و یا بطرق غیرقانونی از مجرای سازمانهای پوششی و با دور زدن تحریم های دولتی بدست آمده است. سالها است که یک بیان امنیتی، اسلوب روایت های عمومی در مورد مجاهدین را در غرب تشکیل داده است. سازمان مجاهدین نه در مطبوعات ایران و نه در مطبوعات خارج از ایران بعنوان گروهی که از حمایت قابل توجه مردمی برخوردار است و منابع مشروعی دارد معرفی نشده است.

اکنون که سازمان مجاهدین از بند محدودیت ها و انگ نامگذاری تروریستی رها شده است، اعضا و حامیان آن مجال خواهند یافت تا نه تنها پرونده فاکتوئل بلکه ارزیابی هایی که ظرفیت سیاسی سازمان خود را نفی میکنند را به چالش بکشند. نکته اول و واضح آنها این خواهد بود که هیچکس نمیداند که مردم ایران چگونه در یک انتخابات آزاد و علنی رای خواهند داد.

ظاهراً تاثیر مخرب قانون مجازات اسلامی در ایران برای ناظران خارج از ایران روشن نیست - چراکه تحلیل گران برخی اوقات به عدم وجود حمایت روشن از مجاهدین در «خیابان» های ایران اشاره میکنند. هرکس که «هوادار» مجاهدین باشد یا «به نحوی در پیشبرد اهداف آن فعالیت و تلاش موثر» کند «محارب» شناخته خواهد شد (ماده 186)، و مجازات او (ماده 190) باید توسط یک حاکم شرع از میان مواد چهارگانه زیر تعیین شود:

1. قتل

2. آویختن به دار

3. اول قطع دست راست و سپس پای چپ

4. نفی بلد

یک گزارشگر ویژه شورای حقوق بشر سازمان ملل در ماه مارس 2012 گزارش داد که در سال 2011 در ایران 670 نفر اعدام شده اند که 249 مورد در خفا اجرا شده است.<sup>46</sup> پس از اینکه در فوریه 2011 تظاهرات در ایران با الهام از قیام های عمومی آن زمان در تونس و مصر شکل گرفت، مقامات رژیم تهران، طبق گزارش خبرگزاری فارس، «منافقین، سلطنت طلبان، و قانون شکنان و فتنه گران» را مقصر دانستند که صفت اولی واژه مورد علاقه رژیم برای معرفی سازمان مجاهدین خلق است. اکثر کسانی که بعد از اعتراضات بعد از انتخابات ژوئن 2009 دستگیر



و اعدام شدند اعضای مجاهدین بودند. مقامات رژیم مجاهدین را بخاطر رهبری تظاهرات 27 دسامبر که همزمان با روز عاشورا بود مسئول دانستند. این امر به وفور در مطبوعات ایران در ماههای بعد گزارش شد. آنها از دستگیری و محاکمه افرادی گزارش دادند که بعنوان اعضای «گروهک تروریستی»، «منافقین» و «یک سازمان ضدایرانی مسلح» شناخته میشدند و اکثر آنها به اتهام «محرابه» محاکمه شدند.<sup>47</sup>

یکی از مشاوران ولی فقیه در سال 2012 به دروغ مجاهدین را مقصر ترور دانشمندان هسته ای ایران دانست (اتهامی که وزارت خارجه آن را مردود شمرد اما تنها چند ماه بعد از اینکه ان.بی.سی. نیوز گزارش داد که نقش مجاهدین مورد تصدیق «دو مقام ارشد آمریکا» قرار گرفته است).<sup>48</sup> در اکتبر 2012، رژیم مجاهدین را مقصر اعتراضات حول سقوط شدید پول ملی ایران ریال دانست.

فارغ از دعاوی تحلیلگران سیاست خارجی، خود رژیم سازمان مجاهدین خلق ایران را به منزله عامل تاثیرگذاری در پهنه سیاسی کشور ارزیابی میکند و بطور لاینقطع سعی در بی اعتبار کردن این سازمان در خلال آنچه دارد که ظاهراً کارزار برای مدیریت و هدایت افکار عمومی است. گزارش کتابخانه کنگره آمریکا بتاريخ دسامبر 2012 که در بالا به آن اشاره شد (پانویس 22) میگوید: «رژیم ایران و دستگاههای اطلاعاتی آن سازمان مجاهدین خلق ایران را به مثابه جدی ترین سازمان مخالف رژیم قملداد میکنند». و این در شرایطی است که همانطور که دولت آمریکا هم رسماً اعلام کرده است، فعالیت های مجاهدین در طول یک دهه گذشته کاملاً سیاسی و مسالمت آمیز بوده اند.



مقاومت تبعیدی حاضر نیست که حوزه اطلاع رسانی را در انحصار ملایان قرار دهد. تلویزیون ملی ایران (IRANNTV) از استودیوهای خود در اروپا برنامه های خبری، تفریحی و طنز سیاسی (تصویر 14) را با اجاره خدمات ماهواره ای فرانسوی و آمریکایی به بینندگان خود در داخل ایران و ایرانیان تبعیدی در سایر نقاط جهان ارائه میدهد.



رژیم تهران با دستگاههای ارسال پرازیت مادون قرمز (تصاویر 15 و 16) در صدد است تا ارسال این برنامه ها

را قطع کند. تلویزیون ملی ایران ویدئوهای آموزشی برای حفاظت از بشقاب های ماهواره ای در مقابل ارسال پرازیت پخش میکند (تصویر 17).



بازرسان وزارت دارائی آمریکا برای یافتن پاسخ به این سؤال که مقاومت در تبعید از کجا تامین مالی میشود قطعاً برنامه های طولانی تلویزیونی برای کسب کمک مالی که سه الی چهار مرتبه در سال تکرار میشود را دیده اند (تصویر 18). یکی از این برنامه ها در ژوئیه 2011 پخش شد، که برنامه ریزی برای آن دو روز تمام به طول انجامید و خود برنامه شش روز ادامه داشت و 23 خط تلفن بمدت 64 ساعت مملو از تماس های تلفنی از اروپا، استرالیا، آمریکای شمالی، قفقاز، هند و ایران بود. طی این برنامه، به گفته

تلویزیون ملی ایران در مجموع سه میلیون و 280 هزار دلار به آن اهدا شد. اخیراً هم یک برنامه همیاری از 26 ژانویه 2013 شروع شد و بمدت 4 روز ادامه داشت و گزارش شده که مبلغ 4.13 میلیون دلار کمک جمع کرده که یک رکورد است و تعداد بیسابقه ای از تماس ها از داخل ایران صورت گرفت.

برخی از کسانی که از شهرهای سراسر ایران تلفن میزدند - و بسیاری از آنان به گفته تلویزیون بخاطر تلاشهای رژیم برای ممانعت از تماسهای خارجی ساعتها منتظر یافتن خط آزاد بودند - مبالغ کمی را که از چندین خانواده و تعدادی از دوستان خود جمع آوری کرده بودند اهدا می نمودند و خطر دستگیری و حتی مرگ<sup>49</sup> را بخاطر گفتگو با حامیان مقاومت در سراسر جهان به جان می خریدند.

در فردای روز برگزاری گردهمایی شورای ملی مقاومت در نزدیکی پاریس در روز 23 ژوئن 2012، که شخصیت های سیاسی و نامدار از 31 کشور مختلف در آن شرکت و در مقابل تقریباً یکصد هزار پشتیبان که در خارج و داخل محوطه گردهمایی جمع شده بودند ایراد سخنرانی کردند، نگارنده با یک عضو باسابقه مجاهدین گفتگو نمود. او بسیار دورتر از اینکه بخواهد در رابطه با موضوع منابع مالی مقاومت طفره برود، قاطعانه گفت: «ادعا میکنند که پول ما از صدام حسین آمده است. او نه سال است که رفته است. این گردهمایی که دیروز برگزار شد چقدر خرج برداشت؟ میلیونها دلار. آنها به ما یک عذرخواهی بدهکارند».

آنچه ممکن است ناظر آمریکایی را بیش از هر چیز دیگر در رابطه با این گروه که حالاً نام آن از لیست تروریستی حذف گردیده حیرت زده کند رفتار آن است - رفتاری آمیخته به اعتماد به نفس، منش حرفه ای، سرکوب نشده توسط توصیفات توهین آمیز، بدون ذره ای نیاز به توبه، با حسی از مباحثات و افتخار نسبت به مردم و تاریخ خود، و

بیش از هر چیز دیگر متمرکز بر روی این موضوع که حاکمیت مردم ایران توسط استبداد مذهبی فاشیستی غصب شده است.

«استیون کینزر» نویسنده و خبرنگار نیویورک تایمز در کتاب خود در رابطه با کودتای سال 1953 سیا علیه نخست وزیر ملی گرای ایران محمد مصدق،<sup>50</sup> توضیح میدهد که ریشه های مشترک هویت ملی ایرانیان ادغامی است از «تلاش مداوم و معمولا توأم با ناکامی برای یافتن نوعی سنتز و ترکیب بین اسلام ... و میراث غنی دوران قبل از اسلام»، و «عطش و اشتیاق برای رهبری عادلانه که بسیار از آن محروم بوده اند»، و نیز «این دیدگاه تراژیک و جانگداز که زندگی ریشه در نوعی حس شهادت و رنج عمومی دارد». آقای کینزر حامی مجاهدین نیست و این نظر را در رابطه با مردم ایران بطور کلی بیان میکند. اما خارجی ها هر یک از این ویژگی ها و خصوصیات را در اعضای مجاهدین خواهند یافت. مجاهدین، برغم تمامی جوانب غیر معمول زندگی آنها بعنوان مخالفان رژیم و فعالان تبعیدی، قبل از هر چیز ایرانی هستند.

اعضا و هواداران مجاهدین که مدت زیادی است در معرض دشنام و ناسزا بوده اند در آینده نیز همچنان سوژه تعاریف و توصیفات ناپسند که اصلا انگیزه اصلی و منبع عزت نفس آنها را درک نمیکنند خواهند ماند. کسانیکه در صدد باشند تا درک عمیق تری نسبت به مجاهدین پیدا کنند با جمعیتی از بازماندگان مواجه خواهند شد که تلاش جمعی آنها نه در مسیر حفظ اسرار خبیث و اهریمنی است بلکه در راستای برملا ساختن گذشته است - جمعیت مفتخر شکیبائی از تحصیل کردگان و زنان و مردان ذیصلاح که مخرج مشترک آنها نه تکیه بر یک فرقه بلکه داشتن هدفی مشترک برغم تحمل همه صدمات و سختی های غیرقابل وصف است. به آنها انگ بی وفایی به کشورشان زده شده است، اما آنها از این اعتقاد راسخ قوت قلب میگیرند که بیش از هر کس دیگر برای کمک کردن به برقراری عدالت و حق تعیین سرنوشت که مدت مدیدی است به تاخیر افتاده است، تلاش کرده اند.

پروفسور آبراهامیان، شاید وقتی گمان نمود که ویژگی های اساسی مجاهدین خلق احتمالا از لابلای برداشت و روایت آکادمیک او از جزئیات سرگذشت این سازمان ظهور نخواهد کرد، در ابتدای تحقیقات خود در رابطه با مجاهدین این نقل قول از ناصر صادق، یک عضو ارشد دستگیر شده مجاهدین که در سال 1972 در مقابل محکمه نظامی شاه حاضر شد، را ذکر کرد. ناصر صادق قبل از اعلام حکم، خطاب به قضات چنین گفت:

«شمائی که ما را شکنجه کرده اید، در دادگاههای فرمایشی خود محاکمه نموده اید، و اکنون نیز قصد دارید حکم اعدام ما را امضاء کنید. آیا تاکنون لحظه ای فکر کرده اید که چرا هر روز بیش از پیش روشنفکران جامعه ما به مبارزه مسلحانه می پیوندند، تمام عمر خود را در زندان میگذرانند و اگر ضروری باشد جان خود را فدا میکنند؟ آیا تاکنون لحظه ای به این فکر کرده اید که چرا بیش از پیش این تعداد از جوانان حاضرند دست از جان شسته در این راه قدام بگذارند؟»



## در مورد نویسنده کتاب



لینکولن بلومفیلد از مقامات سابق دولت آمریکا است که از سال 2008 بعنوان رئیس مرکز استیمسون در واشنگتن دی سی کار کرده است که یک بانک فکری امنیتی فراحزبی است. سفیر بلومفیلد فرستاده ویژه آمریکا برای تقلیل تهدید MANPADS از سال 2008 تا 2009 بود (تقلیل سطح موجودیت موشکهای قابل حمل در دست گروههای تروریستی که موجب به خطر انداختن امنیت خطوط هوایی میشد)، و دستیار وزیر امور خارجه در امور نظامی سیاسی و همچنین نماینده مخصوص رئیس جمهور و وزیر امور خارجه برای فعالیت ضدمین بشردوستانه از سال 2001 تا 2005. او قبل از این بعنوان قائم مقام دستیار وزیر امور خارجه در امور خاور نزدیک (1992 تا 1993)، قائم مقام دستیار نایب رئیس جمهور برای امور امنیت ملی (1991 تا 1992)، عضو هیئت آمریکا در مذاکرات پایگاهها در فیلیپین (1990 تا 1991)، عضو هیئت آمریکایی میانجیگری آب در خاورمیانه (1989 تا 1990)، و قائم مقام اصلی دستیار وزیر دفاع در امور امنیت بین المللی (1988 تا 1989)، کار کرده است، در میان ماموریت های دیگر سیاست گذاری در وزارت دفاع (OSD/ISA) از سال 1981.

او فارغ التحصیل حقوق از کالج هاروارد (1974) و دانشکده حقوق و دیپلماسی فلتچر (1980) است و در آنجا مدیر فورم فلتچر، ژورنال سیاست خارجی این دانشکده، بوده است.

آقای بلومفیلد از سال 2008، بعنوان رئیس مرکز استیمسون در واشنگتن که یک بانک فکری امنیتی فراحزبی است کار کرده است. گذشته از این، وی رئیس شرکت پالمر کوتز، شریک در شرکت پگاسوس، مشاور ارشد در شرکت زیروبیس انرژی و مشاور در شرکت آکین گامپ استراوس هائر و فلد است. او از این جایگاه آخر بود که از اوائل سال 2011 موضوعات این مطالعه را بررسی کرد.

- <sup>1</sup> رجوع شود به ص 16 حکم دادگاه استیناف ایالات متحده در ناحیه کلمبیا، شماره 09-1059، که در روز 16 ژوئیه 2010 صادر شد.
- <sup>2</sup> رجوع شود به نامه 9 مه 2012 از طرف اندرو فری از شرکت مایر براون به معاون دستیار وزیر دادگستری بٹ برینکمن، موضوع: کیس دادگاهی سازمان مجاهدین خلق ایران، شماره 12-1118.
- <sup>3</sup> تریبیون دو ژنو، «سازمان ملل کمک میکند تا مخالفان ایرانی شکسته شوند»، 31 اوت 2012.
- <sup>4</sup> شهادت نگارنده بتاريخ 7 دسامبر 2011 در جلسه استماع زیرکمیته نظارت و تحقیق کمیته امور خارجه مجلس نمایندگان آمریکا و همچنین زیرکمیته خاورمیانه و آسیای جنوبی، و نیز ارزیابی 16 اوت 2011 نگارنده «مجاهدین خلق و جستجوی حقایق اساسی در رابطه با فعالیت ها و ماهیت آن، که بصورت یک فایل کامل در وب سایت مجلس نمایندگان ثبت شده است. <http://foreignaffairs.house.gov/112/blo120711.pdf>
- <sup>5</sup> دفتر سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا، «سخنان هماهنگ کننده ضد تروریسم دانیل بنجامین و مشاور ویژه وزیر در امور کمپ اشرف سفیر دانیل فرید در رابطه با نامگذاری مجاهدین خلق و شرایط فعلی در کمپ اشرف»، از طریق کنفرانس تلفنی، 6 ژوئیه 2012.
- <sup>6</sup> رادیو سی بی سی، «مجاهدین خلق»، چهارشنبه، 17 اوت 2011.
- <sup>7</sup> مایک بلانچفیلد، روزنامه اوتاوا سیتیزن، «قاضی از سازمان اطلاعاتی کانادا و دولت بخاطر محاکمه حادثه محاصره انتقاد میکند؛ تنها دو تن از 21 نفری که در برابر سفارت ایران تظاهرات کردند زندانی شدند»، 10 سپتامبر 1994، صفحه C1.
- <sup>8</sup> منابع مجاهدین می گویند مسعود رجوی هرگز به محل سفارت آمریکا در دوران گروگانگیری نرفت. یک دلیلش این بود که امنیت شخصی او در حضور عناصر مسلح وفادار به آیت الله خمینی قابل تضمین نبود.
- <sup>9</sup> کتاب مجاهدین ایران، نوشته ارون آبراهامیان، (نیو هیون، انتشارات دانشگاه بیل، 2009).
- <sup>10</sup> مهرزاد بروجردی، «روشنفکران ایرانی و غرب: پیروز توام با عذاب بومی گرای»، انتشارات دانشگاه سیراکیوز، 1996، صفحات 117 الی 119.
- <sup>11</sup> مجله تایم، «ما در موضع تهاجمی هستیم»، 14 سپتامبر 1981.
- <sup>12</sup> جرج دبلیو بال، «آینده دلگیر ایران»، واشنگتن پست، 19 اوت 1981.
- <sup>13</sup> روزنامه اطلاعات تهران در روز 30 مه 1990 از محمد یزدی، که در سال 1989 رئیس قوه قضاییه ایران شد، نقل قول کرد که در آن وی به «دستور دستنویس قضایی امام» در سال 1980 اشاره میکند که میگوید «کل سازمان مجاهدین و دارایی های آن» محکوم است «بنابراین هیچ درنگی نباید شود که فعالیت های این افراد بعنوان مجاربه با خدا خوانده شود».
- <sup>14</sup> هانزارد روزانه، 27 مارس 2001، ستون 176.
- <http://www.publications.parliament.uk/pa/ld200001/ldhansrd/vo010327/text/10327-16.htm>.
- <sup>15</sup> کتاب حکومت آیت الله ها، نویسنده شاتول بخش (نیویورک، نشریه بیسیک، 1984)، ص 123. شسیب
- <sup>16</sup> این اتهام بی اساس نبود. رجوع شود به ارزیابی اوت 2011 نگارنده، همانجا، ص 2 مقدمه. در آنجا اشاره شده است که یک مقام ارشد سیاستگذاری آمریکا اعتراف کرد که نامگذاری سازمان مجاهدین خلق بعنوان یک گروه تروریستی در راستای یک «ژست حسن نیت» به رژیم ایران صورت گرفت.
- <sup>17</sup> رجوع شود به سایت <http://www.state.gov/j/ct/rls/other/des/123085.htm>
- <sup>18</sup> گزارش موسسه دفاع ملی رند، مجاهدین خلق در عراق - یک معمای سیاسی، نویسندگان: جرما یا گولکا، لیدیا هانسل، الیزابت ویلکه، و جودیت لارسون، (واشنگتن دی سی، 2000). [www.rand.org/pubs/monographs/MG871.html](http://www.rand.org/pubs/monographs/MG871.html)
- <sup>19</sup> لغتنامه واژه های نظامی و ذریبط وزارت دفاع آمریکا، 8 نوامبر 2010 (اصلاح شده تا 31 ژانویه 2011). این لغتنامه واژه «CULT» را شامل میشود اما به معنی مخفف «حمل و نقل زمینی مشترک» (common-user land transportation).
- <sup>20</sup> رجوع شود به مقاله «فرقه مجاهدین خلق»، به قلم جرما یا گولکا، در آمریکن پراسپکت، 18 ژوئیه 2012.
- <sup>21</sup> «رئیس سابق حقوق بشر سازمان ملل در عراق طاهر بومدرا: چرا من سازمان ملل در عراق را ترک کردم»، بلاگ امور بین الملل «هیل»، 22 اوت 2012. <http://thehill.com/blogs/global-affairs/guest-commentary/244733-former-un-human-rights-chief-in-baghdad-tahar-boumedra-why-i-quit-the-un-in-iraq> همچنین رجوع شود به: <http://foreignaffairs.house.gov/hearings/view/?1471>
- <sup>22</sup> دادگاه استیناف آمریکا، کیس شماره 12-1118، مدرک شماره 1374468، نامه مورخ 14 مه 2012 از معاون دستیار وزیر دادگستری بٹ برینکمن به اندرو فری، مشاور حقوقی سازمان مجاهدین خلق ایران.
- <sup>23</sup> گزارش دیدبان حقوق بشر تحت عنوان «خروج ممنوع - موارد نقض حقوق بشر در داخل کمپ های مجاهدین خلق»، مه 2005. <http://www.hrw.org/reports/2005/05/18/no-exit>
- <sup>24</sup> یک گزارش خبرگزاری فرانسه بتاريخ 2 ژانویه 2013 در رابطه با بیانیه مطبوعاتی شورای ملی مقاومت خبر داد که یک «پیشنویس» یادداشت کمیساریای عالی پناهندگان را برملا کرد تحت عنوان «منطقه نقل مکان موقت برای ساکنان اشرف در کمپ لیبرتی» بتاريخ 19 ژانویه 2012. این سند افشاشده میگوید: «از»

نظر فنی کمیساریا نمیتواند ... تصدیق یا تأیید کند که این مکان بر اساس بسیاری از کتب موجود در زمینه استانداردها، استانداردهای انساندوستانه را برآورده می کند، از جمله کتاب راهنمای کمیساریای عالی پناهندگان ملل متحد، کتاب اسفیر، کتاب سازمان بهداشت جهانی و سایر موارد». این خبر اتهاماتی را تأیید کرد که قبلاً در مقابل کنگره در سپتامبر 2012 از طرف یک مقام سابق سازمان ملل طاهر بومدرا مطرح شده بود. او گفته بود که رئیس هیات سازمان ملل در عراق اطلاعات پیرامون اینکه کمپ لیبرتی قابلیت پذیرش 3000 ایرانی تبعیدی را دارد یا خیر پنهان کرده بود. رجوع شود به گزارش خبرگزاری فرانسه در تاریخ 2 ژانویه 2003 به زبان فرانسه: «*Irak: le camp Liberty ne répond pas aux normes de l'ONU (opposition iranienne)*».

<sup>25</sup> کنفرانس مطبوعاتی روزانه وزارت خارجه آمریکا، 26 ژوئیه 2004. <http://2001-2009.state.gov/r/pa/prs/dpb/2004/34680.htm>

<sup>26</sup> گزارش در رابطه با فعالیت های وزارت اطلاعات و امنیت رژیم ایران، تهیه شده از طرف بخش پژوهشی فدرال، کتابخانه کنگره آمریکا، تحت توافقنامه فیمابینی نهاده، برای برنامه پشتیبانی از جنگ غیرمترعارف در دفتر حمایت فنی ضدتروریسم، دسامبر 2012، ص 26.

<sup>27</sup> «گزارش دیدبان حقوق بشر در رابطه با مجاهدین خلق»، رکورد کنگره آمریکا - ادامه سخنان، جلد 151، شماره 83، 21 ژوئن 2005، ص E1299. <http://www.gpo.gov/fdsys/pkg/CREC-2005-06-21/html/CREC-2005-06-21-pt1-PgE1299.htm>

<sup>28</sup> نامه از طرف کمیته بین المللی صلیب سرخ خطاب به وزیر امور خارجه در بغداد، 16 سپتامبر 1992.

<sup>29</sup> نگارنده در اینجا از دو جزوه ای که توسط شورای ملی مقاومت در فرانسه منتشر شده است نقل قول میکند: «*زنان - نیروی تغییر*»، که شامل برخی از آموزش ها و سخنرانی های مریم رجوی میشود که در آوریل 2010 منتشر شد؛ و «*بنیادگرایی اسلامی و موضوع زنان*»، که متن سخنرانی مریم رجوی در حضور جمعی از زنان در ماه مارس 2004 است.

<sup>30</sup> مقاله «قتل عام زندانیان سیاسی در ایران در سال 1988»، نوشته جفری رابرتسون، حقوقدان با رتبه مشاور ملکه، (بنیاد عبدالرحمان برومند، سال 2009). این بنیاد مستقل در میان منابع دیگر از بنیاد اعانه ملی برای دموکراسی اعانه دریافت میکند.

<sup>31</sup> برای مثال رجوع شود به مقاله کریستینا لمب در شماره 4 فوریه 2001 روزنامه ساندی تلگراف تحت عنوان «*فتوای خمینی منجر به کشته شدن 30 هزار نفر در ایران شد*».

<sup>32</sup> گزارش سازمان عفو بین الملل - ایران: موارد نقض حقوق بشر، 1987 تا 1990، 1 دسامبر 1990، ص 9.

<sup>33</sup> «سابقه مجاهدین»، از جانب دستیار وزیر خارجه در امور قانونگذاری، «دبلیو تپلی بنت»، به نماینده لی همیلتون، رئیس زیرکمیته اروپا و خاورمیانه در کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان آمریکا، 14 دسامبر 1984. توجه کنید که این یادداشت همچنین توضیح میدهد که شکاف ها در مجاهدین به اوج خود رسید وقتی «یک گروه معتقد به مارکسیسم ... در سال 1975 منشعب شد و تعدادی از رهبران مجاهدین که بر روی محتوای اسلامی سازمان بجای گرایش مارکسیستی تأکید میوزیدند را به قتل رساند». همانطور که اشاره شد، گزارش کشوری سال 2005 کشتن مشاوران آمریکایی در ایران را به این گروه انشعابی مارکسیستی نسبت داد و گزارشات مطبوعات آن زمان نیز این نکته را تأیید نمودند.

<sup>34</sup> مایکل گوردن، اریک اشمیت، تیم آرانگو، «برغم ناراحتی آمریکا، انتقال سلاح به سوریه از طریق عراق ادامه می یابد»، نیویورک تایمز، 1 دسامبر 2012. <http://www.nytimes.com/2012/12/02/world/middleeast/us-is-stumbling-in-effort-to-cut-syria-arms-flow.html?pagewanted=all>

<sup>35</sup> «رژیم ایران تأیید میکند که نیروهایی در سوریه دارد و اگر وادار شود به اقدامات نظامی متوسل خواهد شد»، روزنامه گاردین، 16 سپتامبر <http://www.guardian.co.uk/world/2012/sep/16/iran-middleeast.2012>

<sup>36</sup> «دپایی از پوکه های فشنگ از جنگ های آفریقا به ایران مربوط می شود»، سی ج چیورز، نیویورک تایمز، 11 ژانویه 2013، صفحه 1. <http://www.nytimes.com/2013/01/12/world/africa/a-trail-of-bullet-casings-leads-from-africas-wars-to-iran.html?pagewanted=all&r=0>

<sup>37</sup> «با برد طولانی تر، راکتها زرادخانه حماس را تقویت می کنند»، اتان براونر، نیویورک تایمز، 17 نومبر 2012. [http://www.nytimes.com/2012/11/18/world/middleeast/arms-with-long-reach-bolster-hamas.html?\\_r=0](http://www.nytimes.com/2012/11/18/world/middleeast/arms-with-long-reach-bolster-hamas.html?_r=0)

<sup>38</sup> رجوع شود به «یمن قایقی را که مملو از اسلحه بود توقیف میکند و آمریکا انگشت اتهام را به سمت رژیم ایران دراز میکند»، تام شانکر و رابرت وورث، روزنامه نیویورک تایمز، 28 ژانویه 2013. <http://www.nytimes.com/2013/01/29/world/middleeast/29military.html> و همچنین رجوع شود به «تسلیمات چینی توقیف شده نگرانی ها را در رابطه با رژیم ایران افزایش میدهد»، رابرت اف. وورث، نیویورک تایمز، 3 مارس 2013، ص A.14. <http://www.nytimes.com/2013/03/03/world/middleeast/seized-arms-off-yemen-raise-alarm-over-iran.html?pagewanted=all>

<sup>39</sup> «فیلمی که قرار است نقطه نظر ایران را از حوادث "آرگو" نشان دهد»، توماس اردبرینک، نیویورک تایمز، 11 ژانویه 2013، صفحه آ 8. [http://www.nytimes.com/2013/01/11/world/middleeast/as-academy-snubs-affleck-for-argo-iran-plans-own-movie.html?\\_r=0](http://www.nytimes.com/2013/01/11/world/middleeast/as-academy-snubs-affleck-for-argo-iran-plans-own-movie.html?_r=0)

<sup>40</sup> وزیر دفاع رژیم ایران، ژنرال احمد وحیدی، طبق گزارشات مطنون به سازماندهی بزرگترین حمله تروریستی در تاریخ آرژانتین است که بمبگذاری انجمن دوجانبه اسرائیل و آرژانتین (مرکز فرهنگی یهودیان) در روز 18 ژوئیه 1994 در بوینس آیرس بود. این حمله منجر به کشته شدن 85 نفر و مجروح شدن 250



تن دیگر شد. رجوع شود به مقاله «تغییر موضع آرژانتین در رابطه با تروریسم»، فابیان بوزوئر و فدریکو فینشل استاین، در ستون نظرات نیویورک تایمز، 1 مارس 2013. <http://www.nytimes.com/2013/03/02/opinion/why-is-argentinas-president-cozying-up-to-iran.html>. دادگاه ناحیه ای منطقه جنوب نیویورک که در رابطه با دعوی مربوط به دخالت رژیم ایران در حملات 11 سپتامبر 2001 در آمریکا توسط القاعده تحقیق میکرد، به این حقیقت اشاره کرد که «بازرسان آرژانتینی به این نتیجه رسیده اند که تصمیم بمبگذاری مرکز فرهنگی یهودیان در بالاترین سطوح رژیم ایران گرفته شد و به حزب الله دستور داد که این عملیات را انجام دهد. مشخصا، این دستور توسط ولی فقیه رژیم ایران خامنه ای، رئیس جمهور رفسنجانی، وزیر خارجه ولایتی و وزیر اطلاعات فلاحیان طی جلسه 14 اوت 1993 - کمیته امور ویژه - در مشهد داده شد و (فرمانده سپاه) محسن رضایی، احمد وحیدی، محسن ربانی، و احمد رضا اصغری هم در این جلسه حاضر بودند». رجوع شود به پرونده شماره 1:03-cv-09848-GBD، مدرک 294، ثبت شده در تاریخ 22 دسامبر 2011، «یافته های حقیقی و نتیجه گیری های حقوقی»، پاراگراف 96، سایت:

[http://information.iran911case.com/Havlish\\_Findings\\_of\\_Fact\\_and\\_Conclusions\\_of\\_Law\\_Signed\\_12-22-11.pdf](http://information.iran911case.com/Havlish_Findings_of_Fact_and_Conclusions_of_Law_Signed_12-22-11.pdf). این دادگاه همچنین در رابطه با حملات القاعده علیه آمریکا در 11 سپتامبر 2011 به این نتیجه رسید که (پاراگراف 118): «رژیم ایران دو راه جداگانه اما مرتبط برای ارائه پشتیبانی مادی و مستقیم برای عملیات مشخص تروریست ها برای سفر در روز 11 سپتامبر داشت...». رژیم ایران در یکی دو سال گذشته به ایفای نقش در حملات تروریستی و یا حملات خنثی شده در کنیا، تایلند، هند، گرجستان و بلغارستان متهم شده است.

<sup>41</sup> بخش پژوهشی فدرال، کتابخانه کنگره، ص 27.

<sup>42</sup> نویسنده در رابطه با تلاش های رژیم ایران با همکاری دولت عراق توضیح داده است که قصد دارند سرنوشت نزدیک به 200 «رهبر» مجاهدین در میان جمعیت بیشتری را که هنوز در داخل کمپ لیبرتی در عراق بازداشت شده اند کنترل کنند. رجوع شود به مقاله «فرستاده ویژه سابق آمریکا لینکولن بلومفیلد میگوید کلینتون با لغو نامگذاری مجاهدین تصمیم درستی را اتخاذ کرد» در منبع اینترنتی «هیل»، 22 سپتامبر

2012. <http://thehill.com/blogs/global-affairs/terrorism/263247-former-us-special-envoy-lincoln-p-bloomfield-jr--clinton-made-the-right-move-delist-the-mek>

<sup>43</sup> استروان استیونسون، نماینده پارلمان اروپا «عراق - دمکراسی خراب و از کارافتاده»، هافینگتون پست سیاسی انگلیس، 9 فوریه

2013. [http://www.huffingtonpost.co.uk/struan-stevenson-mep/iraq-a-basket-casedemocr\\_b\\_2651872.html](http://www.huffingtonpost.co.uk/struan-stevenson-mep/iraq-a-basket-casedemocr_b_2651872.html).

44 «شبه نظامی شیعی تبعیدیان ایرانی در عراق را تهدید میکند»، آسوشیتد پرس، 26 فوریه 2013. <http://www.npr.org/templates/story/story.php?storyId=172957236>

<sup>45</sup> سازمان مجاهدین جنگیدن در کنار نیروهای صدام حسین علیه اکراد در شمال و شیعیان در جنوب را در زمانیکه این مناطق علیه رژیم بغداد در بهار 1991

شورش کردند رد میکند؛ وزارت امور خارجه همیشه از کلمه احتیاری «گزارش شده» هنگام تکرار این اتهامات استفاده میکند و هیچ شواهد و قرائنی طی تقریبا 10 سالی که مدارک رژیم صدام حسین در زمان عملیات آزادسازی عراق مصادره شد یافت نشده که این اتهام را ثابت کند (رجوع شود به ارزیابی مستقل نگارنده در اوت 2011، پانویس 4). همچنین رجوع شود به مقاله آلن کاول در شماره 5 ژوئن 1991 روزنامه نیویورک تایمز تحت عنوان «ژورنال اشرف: رو در روی رژیم ایران، ارتشی که هم اراده دارد و هم مهد کودک». این خبرنگار نیویورک تایمز تنها از دو عملیات ارتش آزادبخش ملی ایران در ماههای مارس و آوریل 1991 شنیده است، دورانی که نیروهای مجاهدین متهم به آن میشوند که از واحدهای ویژه عراقی حمایت کرده و در کشتار اکراد و شیعیان عراقی شرکت کردند. اما دو عملیاتی که در این مقاله به آنها اشاره شده علیه سپاه پاسداران رژیم ایران بوده اند که به داخل عراق نفوذ کرده بودند «ظاهرا در راستای تلاشی برای سوء استفاده از شرایط آشفته در عراق».

<sup>46</sup> گزارش رویتر، «محقق سازمان ملل میگوید ایران 670 نفر را در سال 2011 اعدام کرده است»، 21 مارس 2012.

<sup>47</sup> برای مثال رجوع شود به گفته های معاون وزیر اطلاعات رژیم ایران که در روزنامه ایران بتاريخ 28 ژانویه 2010 درج شده است و گزارش های مشابه: کیهان، 1 مه 2010، خبر آنلاین، 13 ژوئن 2010، خبرگزاری فرانسه، 15 مه 2010، و روزنامه رسالت، 15 نوامبر 2010. نویسنده متون ترجمه شده را روایت کرده است.

<sup>48</sup> مقاله ریچارد انگل و ویندرم رابرت تحت عنوان «مقامات آمریکا به ان.بی.سی. نیز میگویند اسرائیل با گروه تروریستی شریک میشود تا دانشمندان هسته ای ایران را به قتل برساند»، 9 فوریه 2012. [http://rockcenter.nbcnews.com/\\_news/2012/02/09/10354553-israel-teams-with-terror-](http://rockcenter.nbcnews.com/_news/2012/02/09/10354553-israel-teams-with-terror-group-to-kill-irans-nuclear-scientists-us-officials-tell-nbc-news?lite)

[group-to-kill-irans-nuclear-scientists-us-officials-tell-nbc-news?lite](http://rockcenter.nbcnews.com/_news/2012/02/09/10354553-israel-teams-with-terror-group-to-kill-irans-nuclear-scientists-us-officials-tell-nbc-news?lite)

<sup>49</sup> به گفته عفو بین الملل، غلامرضا خسروی سوادجانی، که در چند زندان منجمله زندان اوین در سلول انفرادی بسر برده است، در سال 2008 به اتهام حمایت از تلویزیون ملی ایران، دستگیر شد و در آوریل 2012 محکوم به مرگ شد. تایحال، فشار بین المللی، منجمله از طرف وزارت خارجه آمریکا و رئیس سیاست خارجی اتحادیه اروپا کاترین اشتون، اجرای این حکم را به تاخیر انداخته است. <http://www.amnesty.org/en/news/iran-executions-2012-09-07>.

<sup>50</sup> کتاب «همه مردان شاه: کودتای آمریکایی و ریشه های تروریسم در خاورمیانه»، (هوبوک، نیوجرسی، انتشارات شرکت جان واپلی و پسران، سال 2003).



